



DEJIA
HARMONY

RESPIRATORY DETOX SHOT

آر-دی - اس، یک نوشیدنی کاملاً طبیعی و پایه آن بر اساس مواد گیاهی است، که به دفع سموم از بدن انسان کمک می کند و از سیستم ایمنی بدن نیز پشتیبانی می کند. آر-دی - اس شامل هشت گیاه که با کندوی زنبور طبیعی و شاه توت ترکیب شده است، نوشیدن این شربت گیاهی برای ایجاد سلامتی بسیار موثر است.*
*عوامل تندرستی

سم زدایی طبیعی شش ها، هضم و سلامتی روده، واکنش التهابی سالم، عملکرد شناختی سالم، سلامتی کلی و تندرستی



An all-natural, herbal-based beverage, our Respiratory Detox Shot helps to promote natural detox in the human body and support the immune system. The Respiratory Detox Shot contains eight herbs combined with natural honeycomb and elderberry to create this health beverage*.

Helps Support

Natural Detox of the Lungs* | Digestion & Gut Health* | A Healthy Inflammatory Response*
Healthy Cognitive Function* | Natural Energy* | Overall Health & Wellness*

For more info visit: www.DejaHarmony.com

*These statements have not been evaluated by the Food and Drug Administration. This product is not intended to diagnose, treat, cure or prevent any disease.



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10866 Wilshire Blvd., Suite 400
Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880
Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfllegal.com & zfcpa.com

Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاه‌های نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پرونده‌های فدرال

- * اتهامات تروریستی و OFAC
- * تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- * اتهامات دزدی از فروشگاهها
- * رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- * حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- * تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- * تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- * ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

PERM, H-1B, EB-5 Visas *

Citizenship و معافیت از امتحان *

تمدید و تعویض هرگونه ویزا *

پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals *

جلوگیری از اخراج در سطح فدرال *

تصادفات

صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل *

حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی *

خسارات وارد بر اموال شخصی *

دفاع از شکایات *

347 Fifth Avenue, Suite 908

New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM

WWW.IRANILAW.COM

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوپاره چوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

**درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو
بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن**

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فوراً

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هرکسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

33 Central Ave., Midland Park, N.J. اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود.

**RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»**

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.

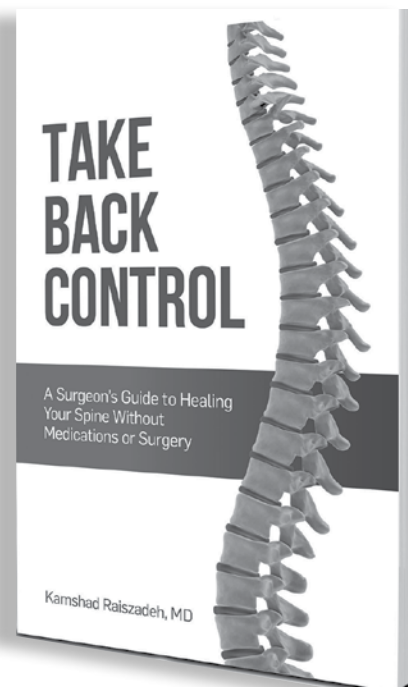
Yes, You *Can* Heal Your Back Without Surgery or Addictive Drugs.

Back pain sufferers know better than anyone: Our healthcare system is broken. Surgeons, physical therapists, and physicians offer conflicting advice. Surgery is costly and often ineffective. Health insurance severely limits treatment options. Out of desperation, doctors prescribe opioids that cycle patients towards dependence. Meanwhile, Americans lead high-stress, sedentary lives that perpetuate back pain.

The good news is that America is shifting toward prevention and more natural healing methods and spine surgeon Kamshad Raiszadeh, MD is leading the way. In *Take Back Control*, he makes a compelling case that, for many back and neck pain sufferers, medically supervised therapeutic exercise is much more effective than current treatments.

Based on what's worked for thousands of patients in his California-based SpineZone Medical Fitness clinics, Dr. Raiszadeh outlines the science-based principles you can use to get stronger without surgery or meds. You'll learn:

- Why our fragmented, expensive, and inefficient healthcare system so often fails at treating back pain
- How to ensure you get the right care at the right time, for effective pain relief
- Why strengthening is the #1 secret for long-term back health...and the surprising reasons that so many people fail to do it right
- How even the most debilitated patients can substitute their own body's endorphins for addictive prescription drugs
- Insider tips for developing the positive habits and support you need to succeed.



Sprinkled with practical tips and real life stories that illustrate Dr. Raiszadeh's lessons, *Take Back Control* is the perfect read for those who are ready to take responsibility for their own health—and reclaim a more joyful, active life.



Kamshad Raiszadeh, MD has an unusual perspective for a spine surgeon. Early in his career he realized that for most chronic back and neck pain patients, surgery is not the best solution. He and his team set about designing, developing, and perfecting a program to prevent unnecessary procedures and medications. Infused with an emphasis on strengthening, education, and self-empowerment, SpineZone has helped close to 7,000 patients enjoy full and lasting recoveries.

SAVE 25% OFF SPINEZONE ONLINE TO RETURN TO A PAIN-FREE LIFE.

We want to share our success with you, by offering our personalized, coach-led 6 weeks program at a discount.

Get started at <https://online.spinezone.com> and use code **PersianHeritage** to save 25%

To book Dr. Raiszadeh for a speaking engagement, visit: www.takebackcontrol.com,
call: **619 229 5344**
or email: info@takebackcontrol.com

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس زاده، دکتر طلعت بصری، عباس
حبیبیان، محمدعلی دولتشاهی، دکتر
کامشاد رئیس زاده، شاهین ریچارد
شهیدی، محمد هادی حکمی، محمد
صدیق، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو
طرح آرم میراث ایران: هما پیروز
خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیر سیاسی و غیر مذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء
نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات
گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب
زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول
آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و اصلاح
و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها
بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ
مجاز است.

نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست
الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تکمیه: ۸ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۴۰ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلعه

زمستان ۱۴۰۲

سال بیست و هشتم، شماره ۱۱۰

- | | | |
|----|---|-----------------------------|
| ۶ | سختی با خوانندگان | شاهرخ احکامی |
| ۸ | نامه به سردبیر | |
| ۸ | برای درگذشت باقر مومنی | |
| | خبرها | |
| ۹ | آهنگساز ایرانی، برنده جایزه هنرمندان اقلیت سازمان ملل | |
| ۱۰ | بانوی تربیت جامی رکورددار طول عمر است | |
| ۱۱ | یاد عزیزان سفر کرده | |
| ۱۲ | درگذشت بانو عشرت مؤید قرشی (احکامی) | |
| | معرفی کتاب توسط شاهرخ احکامی | |
| ۱۳ | اندیشه و خیال | هرمز منصوری |
| ۱۵ | ۳۳ روز (جلد اول و دوم) | فرهنگ مصور رحمانی |
| ۱۸ | (خاموشی میر شمس‌الدین ادیب سلطانی) | |
| ۱۹ | کشکول صادق | گونل کهن |
| ۲۱ | عشق مادری و بی‌عدالتی | شقایق (آذرامقلی رحیمی) |
| ۲۱ | (به رودخانه بیندیش (شعر) | شفیعی کدکنی) |
| ۲۲ | قوهای سفید پاریسی پارس زمین | شقایق (آذرامقلی رحیمی) |
| | برخورد آرا | |
| ۲۳ | اسلام‌گرایی و مصائب برخاسته از آن | شاهرخ احکامی |
| ۲۸ | چرایی و چگونگی تغییر نام «دریای پارس» | |
| ۲۹ | به یاد پروانه معصومی | بی‌بی سی فارسی |
| ۳۱ | خط ما فارسی است یا عربی؟ | سعید دیناروند |
| ۳۱ | ترانه روشنائی (شعر) | مجید قوام‌زاده |
| | فرهنگ و هنر | |
| ۳۲ | شاملو از نگاه محمود دولت‌آبادی | منبع: مهرداد اکبری |
| ۳۴ | جای خالی لیلی افشار | کوتاه شده از بی‌بی سی فارسی |
| ۳۵ | به گل میوش آفتاب را | روشنک رامین‌فر |
| ۳۶ | نظامی و منظومه خسرو و شیرین | کاوه سعیدی |
| ۳۹ | تحلیل شعری از شفیع کدکنی | اردشیر لطفعلیان |
| ۴۱ | یادی از دکتر مهدی آذر | بهروز برومند |
| ۴۶ | سفری متفاوت با تجربه‌ای فراموش‌نشده | |
| ۴۵ | یادی از قدیم و داستان زمستان | |
| ۴۶ | زبان‌های پارسی، پارسی دری و ... | اضل کیانی |
| ۴۷ | صد سالگی استاد دولتشاهی | |

اشتراک فصلنامه «میراث ایران» را به همه دوستداران ایران،

این سرزمین مهر و دوستی توصیه نمایم!

9 7 3 4 7 1 4 2 8 3



سخنی با خوانندگان

فرارسیدن سال نو مسیحی و ترک سالی پراز وحشت، جنگ، خرابی، دریدری، فقر و درماندگی را به خوانندگان وفادار «میراث ایران»، به دوستان و یاران صمیمی، به خواستاران صلح و صفا و یکرنگی شادباش می‌گویم و امیدوارم سال نو، مرهمی بر زخم‌های عمیق و پر درد مردمان جهان باشد.

دوستی از من خواست که در «سخنی با خوانندگان» کمی از دوستی و صفا، شادی و نشاط، زیبایی و مهربانی حرف بزنم و بنویسم. پذیرفتن گفته‌اش چنان سخت و ناممکن بود که با اشکی در چشمانم و صدایی لرزان و نیمه‌پر خاش به وی پاسخ دادم: چگونه می‌توان در مقابل این همه ناسازگاری، ظلم، جنایت، کشتار و بی‌رحمی، دروغ و تخطئه، خودم و خوانندگانم را با شوخی و مزاح و خوش‌صحبتی و دلک‌بازی سرگرم کنم؟ دوستم از پاسخ خشن و تند من، خود را کنار کشید و بدون خدا حافظی با سردی مرا ترک کرد.

متأسفانه هر بار که روزهای پایانی و تکمیل صفحات «میراث ایران» می‌رسد، عامل تأخیر انتشار، جز انتظار من از تغییر و تحولی مثبت در اوضاع و شرایط ایران نیست و در نهایت فشار برای به چاپ رساندن مجله، وادارم می‌کند تا قلم بردارم و بازهم این سطور را تحت تأثیر شرایط پراز درد و ناملایمات، سرخوردگی و یأس، تأسف و نگرانی بنویسم. دزدی و چپاول، اختلاس‌های باورنکردنی توسط مسؤولان بی‌شرم و حیای حاکم در کشوری ثروتمند که با منابع انسانی و طبیعی‌اش می‌تواند سرآمد بسیاری از کشورهای نمونه دنیا باشد، خزانه مملکت را خالی کرده و به بهانه تحریم‌ها، برای جبران کسری بودجه کشور، هر روز با بالا بردن قیمت دلار و ارزهای خارجی از جیب مردم ستمدیده و محروم کشور مشکلات مالی‌شان را حل کنند.

همه کسانی که اخبار روزانه ایران را می‌خوانند، حتماً خبر اختلاس ۳/۴۰ میلیارد دلاری توسط صاحبان «چای دیش»، و وارد کردن چای‌های بی‌کیفیت و بی‌ارزش آفریقایی به جای چای سیلان را شنیده‌اند. در این تازه‌ترین خبر فساد و دزدی باز می‌بینم که بطور حکومتی‌ها سعی کردند تا با ایجاد هیاهو تا فکر و ذهن مردم را از مطالبات‌شان منحرف سازند و با بهانه‌های گوناگون بدون اینکه دزدان را محاکمه و توبیخ و تنبیه کنند، مسأله را مخفی و به مرور زمان به فراموشی بسپارند. چای‌های آفریقایی به جای چای هندی، مرا به یاد دوران دانشجویی‌ام می‌اندازد: با دو تن از دوستان همشهری، یکی مثل من دانشجو و دیگری افسر وظیفه، در تاریکی شب روانه خانه بودیم که مردی با دوچرخه‌اش جلوی ما ایستاد و از خورجینی که پشت دوچرخه‌اش بود، یک بسته چای درآورد و با باز کردن بسته، خطاب به دوست افسرمان گفت، جناب سروان من این چایی را سرکارم به جای مزدم گرفته‌ام. بسیار مرغوب است. با خریدن آنها زن و بچه‌ام را خوشحال خواهید کرد.

بعد از آنکه جناب سروان چایی را بو کرد و به به گفت، ما سه نفر، هر کدام چند بسته چای از مرد دوچرخه‌سوار خریدیم و خوشحال از خریدن چای مرغوب و با حس خوبی به خاطر کمک به زن و بچه دوچرخه‌سوار، به خانه رسیدیم.

در خانه یکی از دوستان جناب سروان منتظرش بود و به محض دیدن چایی‌ها، شروع کردن به مسخره کردن ما و با دم کردن کمی از آن چای، به ما نشان داد که چیزی که خریده‌ایم فقط تفاله چای است. این کلاه بزرگ تا به امروز، هنوز هم مرا به فکر می‌اندازد که چگونه می‌شود از سادگی و حسن نیت اشخاص سوءاستفاده کرد و به آسانی سر آنها کلاه گذاشت. این درست مانند رفتار و کردار حاکمان بی‌لیاقت، بی‌وجدان و دزد و مکاری است که با سرعت هر چه تمام‌تر در حال خالی کردن خزانه مملکت و پر کردن حساب‌های شخصی‌شان در بانک‌های حاشیه خلیج فارس، کانادا و سایر کشورهای غربی هستند.

مشکل مردم ما فقط بیکاری، تنگدستی و بی‌بضاعتی نیست. خانواده‌هایی هستند که با حقوق ناچیز پدر یا همسر در گذشته‌شان دو یا سه خانواده وابسته، یعنی همسر، فرزندان و نوادگانی که در نتیجه بیکاری و یا بیماری فقط و فقط باید با حقوق ناچیز بازنشستگی در عین درماندگی، اما با آبروداری و ترس از دراز کردن دست به طرف دیگران، بسوزند و بسازند.

گاهی این سؤال برایم پیش می‌آید که دولت و حاکمان بی‌مایه آیا عمداً با ایجاد این مشکلات همه را سرگرم می‌کنند تا فرد مسؤول خانواده صبح که از خانه بیرون می‌رود، همه حواس و نگرانی‌اش این باشد که برای آوردن نان و پنیری بر سر سفره همسر و فرزندان‌شان چه باید بکند و اگر حقوقش را ندادند یا کاری پیدا نکرد، شب چگونه باید به خانه برگردد؟

به همین دلیل است که، یک سال و نیم پیش که جنبش «زن، زندگی، آزادی» آغاز شد، بسیاری از فرزندان ایران، از مهساها و جوانان و نوجوانان ایرانی برای یک خواسته انسانی و معمولی، یعنی داشتن آزادی برای انتخاب پوشش، ابراز عقیده و مذهب و آیین به پا خاستند. در این جنبش نسل‌های بالای ۳۰ سال در میدان‌ها و تظاهرات دیده نمی‌شدند و فقط نسل دوم و سوم پس از انقلاب بودند و هنوز هم هستند که پرچم دادخواهی و آزادی خواهی را در دست گرفته‌اند و می‌بینیم که هر روز بسیاری از جوانان به عنوان دزدی، شرارت و غیره به بهانه‌های گوناگون به دست جلادان اعدام می‌شوند. میزان این اعدام‌های شرم‌آور باعث شکستن رکورد جهانی شده است و ایران از چین، آمریکا و عربستان، که زمانی جلودار اعدام‌های بی‌شرمانه بودند، پیشی گرفته است.

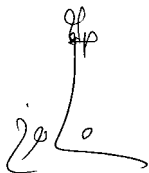
امروز وزیر خارجه چین، در ضیافی در حالی که گیلان شرابی در دست داشت، اظهار داشت که هیچ چاره و راهی جز داشتن روابط دوستانه و همزیستی با آمریکا نیست. به این معنا، چین کمونیست، یعنی رقیب

عکس غیرقابل شناسایی بر عهده گرفت. با این وجود، بخشی از مردم که به دلیل شرایط سخت خود و بی‌اعتنایی حاکمان به مشقات زندگی‌شان و همین‌طور فساد در رده‌های مختلف حکومتی و دولتی و دزدی‌های بزرگی که هر روز از اموال عمومی این مملکت صورت می‌گیرد و در امان بودن عاملان آنها، اعتماد خود را نسبت به حکومت از دست داده‌اند، طوری که حاضرند بپذیرند که این حادثه وحشتناک هم، کار خود جمهوری اسلامی است. همان‌طور که در عملیات تروریستی شاه چراغ در اوج جنبش زن، زندگی، آزادی، که منجر به کشته شدن بیش از ده نفر شد، عده‌ای از مردم می‌گفتند که کار، کار خودشان است.

رابطه مردم و حاکمیت آنقدر خراب شده است که حتی افرادی مانند نوه آقای خمینی به آن اعتراف می‌کنند. حسن خمینی هرچند با تکرار جملات توخالی و کلیشه‌ای ادعا کرد: «... این خون‌ها ریشه امنیت را در کشور ما قوی می‌کند؛ چرا که انسجام ملی به وجود می‌آورد... اتفاق دیروز کرمان ... باعث ناامنی نخواهد شد، بلکه باعث امنیت بیشتر می‌شود...»، اما در ادامه، با ادبیات محافظه‌کارانه اعتراف کرد که ناامنی در کشور ریشه در نارضایتی مردم در زندگی دارد و وقتی مردم با حکومت همدل نیستند می‌تواند این جور حوادث بازهم اتفاق بیفتد. او گفت: «بزرگ‌ترین عامل تأمین امنیت در کشور، همدلی جامعه با حکومت است... فکر می‌کنید حلقه اولی که دور یک نفر، یک نهاد یا یک ساختمان محافظ هستند؟! نه، حفاظت از لب مرز و آن طرف مرزها شروع می‌شود. ولی فکر نکنید فقط آن نگهبان مرزی امنیت را تأمین می‌کند، آن روستایی که لب مرز کشاورزی دارد هم امنیت را تأمین می‌کند؛ کاسبی هم که در شهر مرزی کاسبی دارد، اگر دلش با شما باشد امنیت تأمین می‌شود. کسی که در خیابان پایین یا بالای شهر زندگی می‌کند، اگر دلباخته حکومت باشد، به مثابه یک مأمور امنیتی و همچون میخی به بنای مطمئن کشور است؛ اگر او نامطمئن باشد یک میخ را کشیده‌اند و حالا باید منتظر باشید که میخ‌های دیگر کجا است.»

در واقع داستان جمهوری اسلامی، داستان چوپان دروغ‌گو شده است. پنهان‌کاری، دروغ، زیربال و پر گرفتن اختلاس‌گران میلیارد دلاری و فاسدان اخلاقی و... در مقابل زورگویی به مردم و دخالت حتی در امور شخصی و خصوصی آنها، صدور احکام شدید و غلیظ برای جرم‌های ناچیز، که ریشه آنها در کشورداری ضعیف مثنی نالایق است، چنان اعتماد مردم را متزلزل ساخته که حتی اگر زمانی هم راست بگوید، دیگر کسی به راحتی باور نمی‌کند. حالا، کار رهبر جمهوری اسلامی به آنجا کشیده که ادعا می‌کند که زبان خداست و آنچه خدا به او می‌گوید، همان است که توسط وی به مخاطبانش گفته می‌شود! اما خود رهبر خوب می‌داند که روش مملکت‌داری است که ایمان مردم را به خدا و دین خدا به شدت ضعیف کرده است و دیگر چنین ادعاهایی را باور نمی‌کنند.

بازهم آرزوی قلبی من برقراری صلح و امنیت در جهان برای همه و سعادت و خوشبختی برای مردم ستمدیده ایران است. به امید آن روزها.



و مخالف ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی آمریکا، در حالی که از نظر اقتصادی- صنعتی و قدرت نظامی هنوز کشور اول جهان نیست و به پای آمریکا نرسیده است، ولی به هر حال کشوری است که دنیا در هر موردی به آن نیاز دارد. نمونه‌اش در دو سال بحران کرونا بود که ماسک و وسایل پیشگیری و مصرفی اگر از چین به آمریکا، اروپا، آسیا و آفریقا نمی‌رسید، معلوم نبود میزان مرگ و میر تا چه حد بیش از آنی می‌توانست باشد که اتفاق افتاد. پس همزیستی و سازگاری با دشمنان و رقیبان سیاسی و اقتصادی یکی از پایه‌های اساسی پیشرفت چین و مردم آن است. این یعنی داشتن حکومتی قابل و قادر، دلسوز و عاشق ملت و کشور خود. درست برعکس آنچه که در ایران ظرف چهل و چند سال گذشته شاهد آن بوده‌ایم. حاکمان بی‌مایه برای تقویت موقعیت خود و تداوم تسلط و قدرت‌شان دست به هر کاری که ممکن بوده، زده‌اند. برداشتن بوق و کرنا علیه دشمن شماره یک‌شان آمریکا و بعد خواستن نابودی اسرائیل، چهل و چند سال است که نتیجه‌ای جز ویرانی و نابود کردن پایه‌های صنعتی و اقتصادی، منابع طبیعی و تولیدی کشور نداشته است. فشار فزاینده بر زندگی مردم و استفاده از زبان تهدید در صورت شکایت و اعتراض‌شان تحریم دستاوردی برای مردم‌شان تولید نداشته‌اند و صرف سرمایه‌های هنگفت در ظرف ۴۰ سال گذشته در کشورهای بیگانه عربی، نظیر سوریه، یمن، لبنان، فلسطین و عراق و ایجاد مدارس، مراکز پزشکی، دادن برق و انرژی به عراق، آب به کویت و... جز فشار مالی، فقر و تنگدستی، خشکی و خشکسالی، خالی کردن بانک‌ها چیزی نصب مردم ایران نکرده است.

در آماری که داده شده بیش از ۹۰۰ هزار دانش‌آموز ترک تحصیل کرده‌اند و میزان فقر مطلق بیش از ۳۳ درصد رشد داشته و ۶ درصد مردم زیر خط گرسنگی زندگی می‌کنند.

در اتفاقاتی که اخیراً در خاورمیانه افتاده و هنوز هم در جریان است، سایر کشورهای عربی مهر سکوت بر لب گذاشته‌اند؛ اردوغان، سیاستمدار مکار و زیرک ترکیه، با یکی دو شعار قلابی و همدردی ساختگی کاری نکرده است، اما سردمداران حکومت اسلامی از روز اول با توپ پر، به شعار دادن و آمادگی برای جنگ سروصدهایی راه انداخته‌اند که بهانه‌ای برای آمریکا و اسرائیل شده است تا در فکر حمله و ساختن عراق یا افغانستانی دیگر باشند و هر روز با تهدید و محکوم کردن ایران به خاطر دخالت نیابتی در جنگ، افکار عمومی مردم آمریکا را برای چنین حمله‌ای آماده کنند. همان‌گونه که در زمان حمله به عراق، با چنین حیل و نقشه‌ای وارد جنگ شدند و گردن صدام شمشیر به دست را با وجود تمام ادعاهایی که داشت به طناب دار سپردند و کشورش را به حال و وضعیتی انداختند که عملاً به دو بخش تقسیم شده است.

دو سه روز پیش در سالروز کشته شدن قاسم سلیمانی، در کرمان در اثر یک حادثه تروریستی تکان‌دهنده حدود صد نفر از هم‌وطنان ماکشته و نزدیک به ۲۰۰ نفر هم زخمی شدند. پیش از هر چیز، من این فاجعه را به مردم ایران، به ویژه خانواده‌هایی که عزیزان خود را از دست دادند، تسلیت می‌گویم و برای مصدومین هم آرزوی سلامت می‌کنم.

بعد از این حادثه، آمریکا و اسرائیل در همان اولین دقایق ادعا کردند که در این حادثه دستی نداشته‌اند، در مقابل جمهوری اسلامی ایران هم انگشت اتهام خود را به سوی اسرائیل نشانه گرفت. تقریباً دو روز بعد هم، داعش در اطلاعیه‌ای مسئولیت این حملات را با انتشار دو

کمک به استادان اخراجی

جناب دکتر احکامی

حتماً اطلاع دارید که اخیراً مداحان و روضه خوان‌هایی که از بعضی دانشگاه‌های ایران به درجه دکترا مفتخر گردیده‌اند را به دانشگاه‌ها گسیل داشته و استادان شناخته شده و باسواد را با برچسب‌های واهی اخراج می‌نمایند. در این رابطه با وضع اقتصادی ایران، به دوستان و آشنایان خود نوشتم که در حد توان به حمایت استادان اخراج شده برخیزند و خوشبختانه این پیشنهاد تا حدی مؤثر افتاد. لذا چنانچه صلاح بدانید از دانشجویان خارج از کشور بخواهیم که چنین کنند و استادان اخراج شده را تنها نگذارند.

با احترام دکتر مهندس عبدالله خداینده

این روزها حال‌مان خوب نیست

سلام استاد عزیزم خیلی خوشحال شدم چه زیبا نوشته بودید واقعا این روزها حال ماها که دم از ایران‌مان م‌زنیم هیچ خوب نیست. به امید شنیدن خبرهای خوب استاد عزیزم.

با احترام، فریده معتکف

آفرین بر این پشتکار

جناب دکتر احکامی عزیز

هزاران آفرین بر پشتکار شما در ادامه این کار بزرگ فرهنگی باد. مثل هر بار چشمم به دیدار نتیجه زحمات‌تان روشن شد و مشتاقانه از خواندن مطالب مفید آن، مخصوصاً مقالات خودتان جان و دل تازه خواهم کرد.

بامهر، فریدون وهمن

پیشنهاد ثبت یک تعطیلی جدید در تقویم

علیرضا حسن‌زاده، رئیس پژوهشکده مردم‌شناسی، در همایش «یلدا در آیین فرهنگ و تمدن کهن ایران»، گفت: پژوهشکده مردم‌شناسی، بر اساس مطالعات کارشناسی آیین یلدا، که مبتنی بر بیداری و دید و بازدید خانوادگی تا دیروقت است، پیشنهاد تعطیلی روز بعد از شب یلدا و یا دست‌کم دیرتر شروع شدن وقت اداری را مطرح کرده است. او تاکید کرد: سیاست‌گذاری در حوزه آیین، به معنی دخالت در آیین نیست و نام آیین‌هایی چون یلدا که از سوی مردم انتخاب شده، غیر قابل تغییر است.

ذات‌الله‌نیکزاد، معاون پژوهشی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، نیز در این همایش گفت: آیین یلدا مهم‌ترین جشن خانوادگی در میان جشن‌های ایرانی است که همه را گرد هم می‌آورد و همواره یکی از عوامل همبستگی و یکپارچگی مردم ایران بوده است. آتوسا مومنی، رئیس مرکز میراث ناملموس تهران، هم اظهار کرد: جشن یلدا یک عنصر تام و کامل از نظر میراث ناملموس است و در همه رده‌های میراث ناملموس قرار دارد. «یلدا» گفت‌مان صلح و دوستی و احترام به طبیعت و محیط زیست است.

سعدخان، رئیس مؤسسه فرهنگی اکو، از جایگاه مهم یلدا در میان کشورهای حوزه اکو یاد کرد و آن را مثال برجسته‌ای از خلاقیت ایرانیان در خلق آیین‌های شادمانی دانست.

مریم قاسمیپور، یکی از داوران جشنواره «ایران من» نیز از دریافت ۱۲۲۰ نقاشی و ۸۰ انشاء از سوی کودکان ۷ تا ۱۲ سال تمام ایران برای این جشنواره سخن گفت.

همشهری آنلاین، شنبه ۹ دی ۱۴۰۲

پایان روزنامه‌نگار و نویسنده چپ‌گرا در پاریس



باقر مومنی، نویسنده، مترجم و پژوهشگر ایرانی در سن ۹۷ سالگی در پاریس درگذشت. مومنی از سال‌های دهه ۱۳۲۰ تا آخرین روزهای زندگی، در سیاست، نویسندگی و ترجمه و تحقیق فعال بود. باقر مومنی در سال ۱۳۰۵ در کرمانشاه به دنیا آمد. دوره دبستان و دبیرستان را در این شهر گذراند.

پایان دوره دبیرستان او با سال‌های

پرجنب‌وجوش سیاسی دهه ۱۳۲۰ در ایران هم‌زمان بود و او نیز وارد فعالیت سیاسی شد. در آن سال‌ها کرمانشاه در اشغال نیروهای ارتش بریتانیا بود و حزبی به نام «پیکار» با تمایلات ضدانگلیسی و طرفدار آلمان نازی تأسیس شده بود که رهبری آن را «خسرو اقبال» بر عهده داشت. باقر مومنی جذب مقالات تند و تیز روزنامه این حزب به نام «نبرد» شد و به همراه چند تن دیگر در کرمانشاه دفتر این حزب را راه‌اندازی کرد.

با این حال مومنی برای ادامه تحصیل در دانشگاه به تهران می‌آید و در دانشکده حقوق دانشگاه تهران ثبت نام شد. از آنجا وارد محافل سیاسی احزابی مانند «پیکار»، «میهن پرستان» و «استقلال» می‌شود. در نهایت جذب تبلیغات حزب توده ایران شده و در اواخر سال ۱۳۲۴، به این حزب می‌پیوندد. مومنی در سال ۱۳۳۳ و یک سال پس از کودتای ۱۳۳۲، در یک جلسه مخفی حزبی بازداشت و چند روز بعد آزاد می‌شود. بازداشت دوباره او در سال ۱۳۳۵ برایش محکومیت ۱۸ ماهه به دنبال داشت.

مومنی پس از آزادی از زندان در مرداد ۱۳۳۷، ارتباط خود را با بقایای حزب قطع می‌کند. در سال ۱۳۳۹ و در دوره دولت علی‌امینی و باز شدن فضای سیاسی پایان‌نامه خود را تحت نام «ایران در آستانه انقلاب مشروطیت» به چاپ رساند. در سال ۱۳۴۶ مومنی برای تحصیل مدتی را فرانسه می‌گذراند و بعد از بازگشت به ایران انتشارات صدای معاصر را تأسیس کرد. در نیمه دوم سال ۱۳۵۳ با یک بورس شش ماهه از طرف این مؤسسه برای نگارش رساله دکترایش با نام مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران به فرانسه می‌رود، وقتی مومنی در سال ۱۳۵۵ به ایران بازمی‌گردد، به دلیل اختناق موفق به چاپ رساله خود نمی‌شود، اما کتاب چهار تئاتر میرزا آقاخان تبریزی را تصحیح و به چاپ می‌سپارد. سال ۱۳۵۶ با بازتر شدن فضای کتاب به نام‌های «سیمای روستا در ایران»، «رود درو» و کتاب «احمد» چاپ می‌کند. باقر مومنی در آستانه انقلاب اسلامی با همکاری ناصر رحمانی‌نژاد، سعید سلطان‌پور و بزرگ پورجعفر هفته‌نامه «صدای معاصر» را منتشر می‌کند. مومنی پس از انقلاب، با جناح چپ جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ائتلاف می‌کند. پس از سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ امکان هرگونه فعالیت سیاسی از گروه سلب می‌شود و مومنی با گذر از کوه‌های کردستان ایران و ترکیه خود را به پاریس می‌رساند و با ادامه کار نویسندگی کتاب‌هایی مانند مسائل گفتارهای سیاسی و دموکراسی، دین و دولت در عصر مشروطیت، پرونده پنجاه و سه نفر، یادمانده‌های ایرج اسکندری، در خلوت دوست، دنیای ارانی و... را منتشر می‌کند. (برگرفته و کوتاه شده از ستاره صبح)



خبرها

آهنگساز ایرانی، برنده جایزه هنرمندان اقلیت سازمان ملل متحد شد

رادپو فرانسه، ۲۰۲۳/۱۱/۰۳ - جوایز برتر مسابقه بین‌المللی هنرمندان اقلیت ۲۰۲۳، طی مراسمی ویژه در ژنو سوئیس، به چهار هنرمند، «مهدی رجبیان» آهنگساز ایرانی، «بابا تونده آکانده» داستان‌نویس و هنرمند تجسمی از نیجریه، «بیانکا باتله نگوما» نقاش اسپانیایی آفریقایی تبار و «کروه دمبله» هنرمند مسلمان فرانسوی اهل مالی، اهدا شد.



مهدی رجبیان آهنگساز، تهیه‌کننده و فعال حقوق بشر ایرانی که از موسیقی برای انتشار پیام‌های بشردوستانه، دفاع از حقوق زنان، آزادی هنری، آزادی مذهب یا عقیده و صلح استفاده می‌کند، بارها به خاطر کارش به زندان افتاده و به «تبلیغ علیه نظام» از طریق موسیقی‌اش متهم شده است. وی که اجازه خروج از ایران را نداشته و جایزه را به صورت غیابی دریافت کرده، در متنی که در وب‌سایت سازمان ملل منتشر شد، پیرامون آثارش می‌گوید: «من معتقدم همه چیز را در جهان هستی می‌توان زیر سؤال برد و تاکنون با هنرمند این کار را انجام داده‌ام... سکوت در برابر ظلم، همدستی با ظالم است. نمی‌توانم ساکت باشم».

الکساندرا زانتاکی، گزارشگر ویژه سازمان ملل در زمینه حقوق فرهنگی و یکی از داوران این جایزه می‌گوید در یک نگاه به هراثر هنری ارسال شده، «دلایل ادامه مبارزه برای احقاق حقوق اقلیت‌ها» در مقابل چشمان ما آشکار است.

به گفته وی مفهوم «درهم تنیدگی»، این باور سنتی راکه تبعیض، یک محور مقوله‌ای واحد است، به چالش کشیده است. گزارشگر ویژه سازمان ملل می‌گوید: «این نشان می‌دهد که تبعیض بر اساس هویت اقلیت‌های قومی، مذهبی یا زبانی، اغلب با تبعیض و به حاشیه رانده شدن به دلایل دیگر، از جمله هویت یا بیان جنسیتی، ناتوانی، سن یا دیگر دلایل هم‌زمان است. تبعیض صرفاً به عنوان یک لایه اضافی به لایه موجود اضافه نمی‌شود، بلکه واقعاً به صورت تصاعدی بالا رفته و هسته زندگی روزمره افراد و گروه‌ها را می‌سوزاند».

این جایزه که دومین نسخه از آن با همکاری کمیساری عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، فری میوز (سازمان غیردولتی مرتبط با یونسکو)، گروه بین‌المللی حقوق اقلیت و شهر ژنو برگزار شد، امسال از هنرمندان اقلیت خواسته بود تا از طریق آثار خود، درهم تنیدگی اشکال مختلف و ترکیبی تبعیض را کشف کرده و به آن بپردازند.

اهدای جایزه صلح نوبل به خانواده نرگس محمدی

مراسم اهدای جایزه صلح نوبل به خانواده نرگس محمدی در حالی در اسلو نروژ برگزار شد که نرگس محمدی در زندان اوین در تهران زندانی است و صندلی

او در سالن باشکوه شهرداری اسلو پایتخت نروژ خالی بود. بنا به خواست نرگس محمدی، کیانا و علی دختر و پسر ۱۷ ساله از طرف او این جایزه را دریافت کردند و دخترش کیانا پیام مادرش را خواند. این دو که به همراه پدرشان تقی رحمانی در فرانسه زندگی می‌کنند، ۹ سال است که از دیدن مادرشان و بیش از یک سال و نیم است که از شنیدن صدای او محروم هستند.

کمیته نوبل صلح پیش‌تر از مقامات جمهوری اسلامی خواسته بودند تا خانم محمدی را برای شرکت در این مراسم آزاد کنند. عکسی از نرگس محمدی در سالن مراسم نصب شده بود.

در مراسم امروز پادشاه ۸۶ ساله، ملکه و ولیعهد نروژ و همچنین مقامات این کشور حضور داشتند و به خانم محمدی ادای احترام کردند.

شیرین عبادی، وکیل و برنده جایزه نوبل صلح، مهرانگیر کار حقوقدان و فعال حقوق بشر، منصوره شجاعی، از فعالان حقوق زنان در ایران و گلشیفته فراهانی بازیگر سرشناس ایرانی و فعال مدنی هم حضور داشتند. مژگان شجریان، مهسا وحدت و شادی جی، از جمله خوانندگانی بودند که در این مراسم قطعاتی اجرا کردند. الهه توکلیان، معترضی که یک چشم خود را بر اثر اصابت گلوله‌های ساجمه‌ای در جریان اعتراضات سال گذشته ایران از دست داده و عبدالله مهتدی، دبیرکل حزب کومله کردستان ایران هم در این مراسم حضور داشتند.

توزیع رایگان یک نسخه از شاهنامه فردوسی میان مردم تاجیکستان

امامعلی رحمان، رئیس جمهور تاجیکستان به مسئولین این کشور دستور داد تا شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را به خط سبزیلیک به نشر برسانند و میان خانواده‌های کشور توزیع کنند. هدف از این اقدام «آگاهی هرچه بیشتر مردم از تاریخ و فرهنگ و تمدن اجداد خود» خوانده شده است.

امامعلی رحمان این دستور را در همایشی که به افتخار یکصد و پانزدهمین سالگرد تولد آکادمیسین باباجان غفورف، دبیر اول حزب کمونیست تاجیکستان (۱۹۴۶-۱۹۵۶)، تاریخ‌دان و نویسنده کتاب «تاجیکان» برگزار شد، اعلام کرد. از باباجان غفورف به عنوان «بزرگ‌ترین محقق و معرف تاریخ مردم تاجیک» یاد می‌شود.

امامعلی رحمان این همایش تأکید کرد، شاهنامه فردوسی به ابتکار آکادمیسین باباجان غفورف بیش از نیم قرن پیش، در سال ۱۹۷۱ در ۲ جلد به زبان روسی و ۹ جلد به خط فارسی در چارچوب نشر میراث خطی شرق چاپ شده بود. همچنین در سال ۱۹۷۲ کتاب «فردوسی: شهرت و افتخار فرهنگ جهانی»، زیر نظر وی منتشر شد. حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر حماسه‌سرای ایرانی و سراینده «شاهنامه» از چهره‌های مطرح فرهنگ و ادب پارسی در تاجیکستان است. در آغاز دهه ۱۹۹۰، در اوج نهضت‌های ملی و دموکراتیک در تاجیکستان، تندیس ولادیمیر لنین، نخستین رهبر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از خیابان مرکزی شهر دوشنبه، پایتخت، برداشته شد و پیکره فردوسی جایگزین آن شد.

پیکره فردوسی در باغی در یکی از ناحیه های پایتخت تاجیکستان که نام این شاعر بزرگ پارسی زبان را بر خود دارد، واقع است.

بانوی تربت جامی رکورددار طول عمر است



بی بی فاطمه، ژان کالمان را نمی شناسد و نمی داند که او رکورد طول عمر این مرحومه ۱۲۲ ساله فرانسوی را شکسته است! ژان بات و شیکینوناچی را هم نمی شناسد و نمی داند که این خانم های ۱۱۸ ساله فرانسوی و ژاپنی که جزء چهار ابرصدساله زنده دنیا هستند، ۶ سال از او کم سن ترند!

بی بی فاطمه سن و سال خودش را هم نمی داند و اگر از او درباره طول عمرش سؤال کنید با لهجه شیرین محلی اش می گوید: «همه کسانی که یادم می آید مرده اند و من هنوز زنده ام! خدا می داند چرا اینقدر به من عمر داده.» بی بی فاطمه نوروژی، ابرصدساله ایرانی است و رکورد پیرترین انسان های جهان را که عمرشان تأیید شده پشت سر گذاشته است. او اهل تربت جام است و یک قرن و ۲۴ سال خاطره در سینه دارد:

لهجه بی بی تربت جامی اصیل است. تنها پسرش عبدالواحد هم که صاحب ۷ فرزند و چند نوه است، با همان لهجه محلی مردم این شهرستان صحبت می کند. ناف بی بی فاطمه را با زحمت بریده اند و حتی روزهای کودکی اش را با کار گذراندن است. او تعریف می کند: «قدیم دخترها مدرسه نمی رفتند و همین که قدشان از زمین کنده می شد پای دیگ و اجاق آشپزی می نشستند و برای کشت و درو محصول سرزمین می رفتند. ما، هم کارهای خانه را انجام می دادیم و هم دامدار و کشاورز بودیم.» چشم های بی بی فاطمه دیگر سوندارد که پشت دار قالی بنشینند، پشتی ببافد یا نقش گل و مرغ روی پرده های سفید تترن گلدوزی کند، اما در روزهای جوانی اش بانوی هنرمند و تر و فرزی بوده که کمتر کسی می توانست زودتر از او دار قالیچه ۶ متری را پایین بیاورد.

هنوز هم غیرت بی بی فاطمه قبول نمی کند که رخت و لباسش را دیگران بدوزند و هر وقت قرار است تنها عروس بی بی برایش پیراهن چیت گل ریز کم رچین یا قطیفه و دسمال سر نو بدوزد، خودش هم نخ و سوزن دست می گیرد و با چشم های کم سوزی اش آنها را کوک می زند. او فکر می کند کار و زحمت زیاد قد و قامت او را خمیده و تنش را بی قوت کرده، ولی قدیمی های محل که از زندگی پرفراز و نشیب بی بی اطلاع دارند می دانند روزی که ۲ دختر جوانش بر اثر بیماری از دنیا رفتند، بی بی به یکباره پیر شد. همسر بی بی فاطمه هم از دنیا رفته و از دار دنیا فقط عبدالواحد برایش مانده که از مادر پیرش نگهداری می کند.

بی بی فاطمه حتی وقتی که لب و دندان پلوخوری داشت، خورد و خوراکش همان «قلور تروش» و «قروتی» محلی مردم خراسان بوده که به سوپ ترش و کله جوش بی شباهت نیست. بی بی نمی داند مواد غذایی سفره ساده او عنوان پرمطراق «ارگانیک» را یک می کشد و شهرنشینان لاکچری خوردر حسرت این مواد غذایی سالم مانده اند. او می گوید: «مادر جان قدیم این طور نبود که هفت روز هفته مردم پلو بخورند. ما گندمی را که در زمین خودمان کشت می شد، به آسیابان می دادیم تا آرد کند و آن را توی تغارهای مسی بزرگ خمیر می کردیم. بعد پای آتش تنور می نشستیم و نان تفتان درست می کردیم. این نان را در سفره چاشت با کره و پنیر و تخم مرغ محلی می خوردند و ناهار آن را توی کاسه آبگوشت و قروت و قلور تروش ترید می کردند.

شب هم خوراک ما نان و ماست یا نان و اشکنه شیر بود.» مادر بزرگ مهربان و ۱۲۴ ساله تربت جامی هیچ وقت موقع طلوع خورشید در رختخواب نبوده است. او می گوید: «تا حالا نماز صبح من قضا نشده و حتی قدیم که آب لوله کشی نداشتیم، صبح زمستان یخ حوض را می شکستم و وضو می گرفتم.» بی بی حتی در روزهای بیماری هم نمازش ترک نمی شود. آوازه بی بی فاطمه، پای مسئولان شهرستان و خبرنگاران بسیاری را به خانه ساده او باز کرده و هریک وعده های بسیاری به بی بی داده اند که هیچ وقت وفا نشده است. اما فقط وعده سفر حج برایش شیرین بوده، و در حالی که حتی نمی داند از زبان کدام مسئول این وعده را شنیده، چشم انتظار برآورده شدن آن است. بی بی فاطمه تنها ابرصدساله تربت جامی نیست و کربلایی «مشتاق مشتاقی» که ۲۸ فروردین ماه ۱۳۷۴ در سن ۱۸۵ سالگی فوت کرد، اهل روستای سمرغاه تربت جام بوده تا این شهرستان رکورد کهن سال ترین مرد و زن را به خود اختصاص دهد. (همشهری آنلاین)

پسریکی از مقامات ایران روزانه یک میلیون دلار از محل فروش نفت درآمد دارد

حسین راغفر، اقتصاددان، به خبرگزاری ایلنا درباره «مولدسازی» ها، یعنی فروش اموال عمومی برای تأمین هزینه های دولت گفت، فساد در ایران قانونی شده و از نمونه های آن فروش نفت توسط افراد وابسته به مقامات حکومتی است و تعمیق این فساد شکاف بین مردم و دولت را تشدید کرده که خود می تواند به انفجارهای اجتماعی منجر شود. راغفر توضیح داد: «بسیاری از موارد که در همه جای دنیا به عنوان فساد تلقی می شود در ایران قانونی شده و مثال آن فروش نفت توسط افراد است که برای نمونه «پسریکی از مقامات» صورت می گیرد و او روزانه از این راه «یک میلیون دلار درآمد» دارد. راغفر افزود: «این فساد پیامد بی اعتنائی [مقامات] به نظر مردم» است که خود شکاف بین ملت و دولت را باعث شده است. به گفته راغفر، مقامات جمهوری اسلامی ایران «به اهمیت این شکاف پی نبرده اند، اما این شکاف می تواند خود را به صورت انفجارهایی نظیر آنچه در پاییز ۱۴۰۱ اتفاق افتاد، نشان بدهد.» اقتصاددان مقیم تهران در ادامه تأکید کرد، اگر چنین انفجارهایی رخ دهد علت آن علاوه بر بی اعتنائی به افکار عمومی و ائتلاف منابع ملی، سیاست های دولت با حمایت مجلس و قوه قضائیه است.

حسین راغفر از مقامات دولتی و همه «کسانی که مدعی اند که در اجرای مولدسازی ها شفاف هستند، لازم است تا جزئیات لیست اموالی را که قرار است به فروش برسانند اعلام کنند و بگویند که این اموال را با چه قیمتی، به چه کسانی و مهم تر از آن با چه تسهیلاتی به فروش می رسانند و فروخته اند.» حسین راغفر گفت: سازوکاری که قرار است مطابق آن اموال عمومی فروخته شوند در اصل «فرمول فساد است» و هیأت هفت نفره ای، که مسئول اجرای طرح مولدسازی شده، نه فقط به مردم و افکار عمومی پاسخگو نیست، نه فقط کم ترین شفافیتی در کار آن مشاهده نمی شود، بلکه اعضای آن تا ابد از مصونیت قضایی برخوردارند. راغفر تأکید کرد: مطابق با همین فرمول فساد در مولدسازی ها «صلاح دیده شده که به کسی پاسخگو نباشند و مصونیت قضایی برای این گروه تعریف شده است.»

Persian Heritage
Mirass-e-Iran

visit our website:

www.persian-heritage.com

درگذشت نابهنگام دکتر مصطفی سلیمی

درگذشت نابهنگام دکتر مصطفی سلیمی، پزشک حاذق، پژوهشگر کوشا، همسر وفادار، و پدر و پدربزرگی مهربان و دوستی ارزنده و بی‌بدیل، دردی بزرگ و جبران‌ناپذیر برای خاندان سلیمی و وابستگان، دوستان و یاران اوست.



از دوران دانشجویی، چهره خندان و کاراکتر آرام دکتر سلیمی

در خاطرم ضبط بود و در سالیان دراز آشنایی و دوستی خانوادگی در نیوجرسی، همیشه روراستی، آرامش و متانت او مرا شیفته رفتار و گفتارش می‌کرد. آخرین باری که در حقیقت آخرین وداع او با دوستان و دوستان‌ارانش بود، در شب شعر آخرین شنبه ماه اوت ۲۰۲۳، مصطفی گرم و پر شور به تک‌تک دوستان می‌رسید و سعی داشت با هر یک از ما حتی اگر زمان کافی نبود چند کلمه‌ای با مهربانی سخن بگوید. شاید احساس می‌کرد که وقت پروازش نزدیک است. رفتار سخاوتمندانه‌اش در آن شب همیشه در خاطر من زنده خواهد ماند.

دکتر سلیمی علاوه بر تخصص در بیماری‌های قلب و عروق، در ادبیات و موسیقی هم دستی داشت. تحقیق و تجسس در زبان‌های گوناگون نزدیک به زبان فارسی، با جمع‌آوری فرهنگ‌های لغت و اوستاهای منتشر شده، جهت تطبیق و یادگیری از آنها بسیار استثنایی بود. او با همه دانش زیادی که در فرهنگ و ادب فارسی و موسیقی داشت، هیچ‌گاه ادعایی نداشت و با فروتنی خاصی دوستان را با آنچه که می‌دانست آشنا می‌کرد. پرواز ناگهانی او بیش از همه درد بزرگی برای همسر و رفیق شبانه‌روزی‌اش خانم دکتر منیژه سلیمی است که در هفته‌های پایانی زندگی دردآور و غم‌انگیز مصطفی، با فداکاری و به‌نحوی خستگی‌ناپذیر در کنار او بود. آتوسا، هنرمند، شاعر و نویسنده و پریسا دختران دکتر سلیمی و همین‌طور نوادگانش دلبستگی زیادی به پدر و پدربزرگ خود داشتند. امیدوارم صبر و بردباری بتواند در کاهش اندوه این عزیزان کارساز باشد.

ما این فقدان بزرگ را به خانم دکتر منیژه پناه سلیمی، آتوسا و پریسای عزیز، نوادگان، دوست گرامی‌مان دکتر مهدی سلیمی، سایر بازماندگان و دوستان صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»



درگذشت دوست و همکلاس گرامی، دکتر پرتو رضایی، پزشک، ادیب، موسیقی‌دان، همسر وفادار، و شخصیتی قابل ستایش را به همسر ارجمند و هم دکتر رضایی و همکلاسی عزیزمان سرکار خانم دکتر مریح روشن رضایی و خاندان رضایی تسلیت می‌گوییم.

دکتر پرتو رضایی از دوران دانشجویی و دانشگاه تهران یکی از محبوب‌ترین همکلاسی‌ها و

دانشجویان بود و در رشته بیماری‌های زنان و نازایی استادی سرشناس و پزشکی محبوب بود

یاد و نامش پایدار باد

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

با نهایت تأسف با خبر شدیم که دکتر هوشنگ گرکانی نیز از میان عزیزان، خانواده و دوستانش پرواز کرد و دنیای فانی را ترک گفت. دکتر هوشنگ گرکانی طبیبی سرشناس و انسانی بسیار خوب و مهربان بود. ما این فقدان را به فرزندان دکتر گرکانی و خانواده محترم، صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

درگذشت بانوی مهربان، همسر و مادر فداکار و دوستی صمیمی، خانم شمسی محتشمی را به دوست و همکلاس عزیزمان دکتر هرمز محتشمی، فرزندان عزیز و گرانمایه‌اش و دیگر اعضا خانواده و بازماندگان و دوستان خانم محتشمی عزیز تسلیت می‌گوییم. شمسی محتشمی طی سالیان دراز دوستان فراوانی داشت که شخصیت و رفتار و کردار انسانی و فداکاری‌هایش راستایش می‌کردند. بیماری و درگذشت او غمی ماندگار در همه دوستان‌ارانش به جای گذاشت.

نام یادش پایدار و روانش شاد باد.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

خبر درگذشت دوست قدیمی‌مان دکتر منوچهر فاتح در دیاری دور همه دوستانش را که مدتی طولانی از او بی‌خبر بودند، در شگفتی و ماتم فرو برد. دکتر منوچهر فاتح، پزشک و جراح عالی‌قدر و شخصیتی دوست‌داشتنی داشت و همیشه با چهره‌ای خندان و سخنان آرامش، دوستان‌ارانش را مفتون خود می‌کرد.

درگذشت دکتر منوچهر فاتح را به فرزندان گرامی دکتر فاتح، برادر ایشان دکتر مجید فاتح، خواهران دلبندش، و همه اعضای خانواده و دیگر بستگان و دوستان صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

Persian  Heritage

Mirass-e-Iran

visit our website:

www.persian-heritage.com



درگذشت بانو عشرت مؤید قرشی (احکامی)



محترم احکامی، عزیزجون رفعت و همه خویشان و بازماندگان تسلیت می‌گویم. جای بسی تأسف که بزرگ خانواده جمع‌مان را ترک کرد و دفتر یادبود شیرینی که سال‌ها با آن بزرگ شده بودیم، به اتمام رسید. داستان‌های دلنشین، گردهمایی‌های گرم، غذاهای خوشمزه، شیرینی‌های عید، درخت شاه‌توت و... کتابی از خاطره که برای همیشه به یادمان خواهد ماند. روح‌شان شاد و یادشان گرامی.

— **هادی صدرالسادات**

* درود بر شما دکتر احکامی عزیز. بانوی گرانقدر عشرت مؤید قرشی افتخار قوچان و قوچانی هستند. یادشان گرامی و روانشان شاد باد. — **۱.۱. فتحی**

* روان مادر گرامی، سرکار خانم احکامی از اولین بانوان جامعه فرهنگی قوچان شاد. به شما و خانواده تسلیت می‌گویم. یاد این بانوی خوشنام بخیر.

— **عطی مهر**

* اینکه پنج نخبه و عالم در دامنش پرورش داده، خود نشان از بزرگواری و به یادماندنی بودن ایشان دارد.

روانش شاد. **دکتر فریدون پازند**

* آقای دکتر احکامی عزیز و ناهید جان، پرواز آسمانی مادر گرامی آن را به شما و خانواده محترم احکامی تسلیت گفته برای شما صبر و برای آن عزیز رحمت بی‌کران الهی آرزو دارم. امیدوارم روح‌شان آسوده و آرام نزد خدا شاد باشد. — **لقا محترم (بمنی)**

* دوستان گرامی شاه‌رخ و پیروز نازنین. با کمال تأسف درگذشت مادر را که باید بگویم که در حقیقت مادر و سرور خود من هم بود، به شما و تمام عزیزان تسلیت عرض کرده و خود را شریک این مصیبت می‌دانم. واقعاً ما خانم بزرگی را از دست دادیم. شکر که این خانم بزرگوار برای ما فرزندان بزرگی بارآورده که اعتماد دارم سال‌های سال از وجود و دانش آنها استفاده و لذت خواهیم برد. — **فریدون بروخیم**

داشت و از اینکه فرزندانش همسرانی گرانقدر و وفادار انتخاب کرده‌اند، به خود می‌بالید. برای آنکه نشانی از تأثیرش در همشهریان و دوستانش را به خاطر داشته باشیم، چند نمونه از تسلیت‌های این عزیزان را در اینجا ذکر می‌کنیم.

این فقدان بزرگ را به خواهر دلبدش بانو رفعت فائقی شریف (مؤید قرشی)، به خاندان قرشی، احکامی، فائقی شریف، فرید حسینی، فرزندان: شاه‌رخ احکامی، دکتر بهزاد احکامی، مهندس پیروز احکامی، سیمین احکامی فرید حسینی، مینا احکامی، ناهید احکامی، دکتر رضا فرید حسینی، دکتر فریده رحمانی احکامی، لاله جمالی احکامی، نوادگان، و دیگر بستگان و دوستان ایشان صمیمانه تسلیت می‌گوییم. **دست‌اندرکاران «میراث ایران»**

* یاد آن بانوی پیشگام قوچان گرامی و جاودان باد!

— **ایرج قهرمانلو**

* ای وای افسوس و صد افسوس، همکار شریف پیشکسوت، مادر بهترین دوستم، افتخار فرهنگ شهرم پرکشید. هر چند زندگی پرافتخاری داشت ولی حیف شد. این درگذشت را به خاندان قرشی و احکامی از صمیم قلب تسلیت عرض می‌کنم. روانش شاد و یادش مانا باد. — **احمد قائمی**

* شاه‌رخ جان، مادر در زنده بودنش می‌دانست که نامش جاودانه شده است. کاری کرده بود کارستان. لشکری از شاگردان دانا و دانشمند سند و گواه موفقیت اوست. چند باری خدمتش رسیده بودم، فروتنی‌اش دست کمی از تلاش بی‌کرانش نداشت.

می‌دانم که روانش شاد است چون می‌دانست که نامش جاودان است. دلم با توسل و چون تو بی‌قرارم.

— **هوشنگ بافکر**

* آسمانی شدن عزیزجون عشرت را به خانواده

با نهایت تأثر و تأسف، خانم عشرت مؤید قرشی (احکامی)، آموزگار، مادر، همسر، مادر بزرگ، دوست و همکار، یار وفادار شاگردان، همشهریان و نزدیکان، پس از یک عمر پر بار و دراز و افتخارآمیز، امروز ۲۰ دی ماه ۱۴۰۲، دارفانی را وداع گفت.

زمانی که برای اولین بار در قوچان مدرسه دخترانه‌ای به همت پدر ایشان و پدر شادروان دکتر قمرآریان و چند تن از بزرگان قوچان افتتاح شد. خانم آقازاده (همسر آقازاده خراسانی)، همسر الهیار صالح از معلمان آن مدرسه، عشرت مؤید قرشی کم‌سال‌ترین دانش‌آموز آن مدرسه بود، که همراه خواهرش عزت مؤید قرشی و قمرآریان تحصیل خود را آغاز کرد. عشرت مؤید قرشی پس از اتمام تحصیلات در سال سوم دبیرستان، به تدریس پرداخت و هم‌زمان با تحصیل فرزندان خود، دیپلم دانشسرای مقدماتی را دریافت کرد و بعدها همراه دختر دلبدش سیمین احکامی فرید حسینی از دانشکده ادبیات مشهد فارغ‌التحصیل شد. اوطی دوران پر مشغله‌اش از آموزگاری تارباست دبیرستان دخترانه، شاگردان زیادی را در قوچان تربیت کرد و بسیاری از شاگردان وفادارش در دوران کهنوت به یاد دوران نوجوانی و جوانی خود و آموخته‌های علمی و اجتماعی و درس‌های زندگی از این زن، همچنان در کنار او بودند.

عشرت مؤید قرشی، بانویی تیزهوش، کتاب‌خوان، علاقمند به یادگیری و جویای زندگی خوب و عاشق سفر به شهرها و کشورهای مختلف جهان بود. او در دوران جوانی و زندگی پر شر و شورش از کم‌تحریکی و نابلدی برخی از مردان در امور اجتماعی، و نیز کمبودها و مشکلات شهر و محیطی که در آن زندگی می‌کرد، همواره کله داشت و برای رفع آنها آرام نمی‌گرفت.

در زندگی شخصی خود، عشق وافر به پدر و برادران، مادر و خواهرانش، و فرزندان و نوه‌هایش

اندیشه و خیال

شامل دو بخش:

از هر دری سخنی و افسانه پیدایش جهان

دکتر هرمز منصوری

ناشر: شرکت کتاب 310 477 7477

بررسی: شاهرخ احکامی



گذاشته بود، موفق به اندازه‌گیری دقیق طول سال و فصل گردید. وی اولین کسی بود که در یونان نقشه جغرافیایی جهان شناخته شده آن زمان را طرح نمود و معتقد بود که خورشید، ماه، ستارگان کوه‌های بزرگ آتشین هستند و زمین در فضا به هیچ چیزی آویزان نشده است. وی اعتقاد داشت که حیات و موجودات زنده از گل به وجود آمده‌اند و اولین حیوانات ماهی‌ها بودند که نوعی از آنها سرانجام از آب بیرون آمده و منشا پیدایش موجودات خاکی گردیدند.

در «سرگذشت انسان» می‌خوانیم: من پدر و پدربزرگ را خوب می‌شناسم. هر دو را به چشم خود دیده‌ام و قسمتی از زندگی‌ام را در کنارشان گذرانده‌ام. از زندگی پدربزرگ پدرم یاد جسم خودم نیز اطلاعات جامعی دارم. در واقع من اجدادم را تا چهل نسل می‌توانم نام ببرم. بدون تردید اجداد قدیمی تر من هر کدام دارای پدر و پدربزرگ و اجداد دیگری بوده‌اند و شاید روزی بتوانم آباء و اجداد خود را تا هزاران نسل پیش بشناسم و ریشه این درخت تناور را تا اعماق تاریخ تاریخ زندگی انسان دنبال کنم. بدون شک در دورترین ادوار تاریخ انسانی وجود داشته است که جد مستقیم من و بلیون‌ها نفر دیگر که امروز روی کره زمین زندگی می‌کنند حساب می‌شود. بایستی بیشتر و بیشتر به عقب برگردم و این کهنه کتاب زندگی

دکتر هرمز منصوری، جراح عروق، پزشکی عالیقدر، شاعری خوش سخن، نویسنده و متفکری برجسته، مجموعه‌ای از مباحث علمی، فرهنگی، ادبی، اجتماعی و نکاتی درباره ستاره‌شناسی و جهان‌شناسی را در این کتاب خواندنی و باارزش گنجانیده است و خود چه خوب درباره کتابش می‌گوید: «اندیشه و خیال» بازتابی است از افکار و عقاید شخصی نویسنده که طی چندین دهه گذشته با اشتیاق وافر به فرهنگ و ادب ایران و تحقیق و آموزش در مسایل علمی و اجتماعی در قالب مقالات متنوع به رشته تحریر درآمده و در مجلات فارسی زبان آمریکا به چاپ رسیده است.

«از هر دری سخنی» مجموعه‌ای است از مقالات علمی و ادبی نویسنده و بخش دوم شامل چهارده مقاله متوالی تحت عنوان «افسانه پیدایش جهان» می‌باشد. دکتر منصوری در پایان معرفی کتابش می‌نویسد: آزاداندیشی و پذیرش عقاید دگراندیشان بهترین معرف هوشمندی و بی‌تعصبی در تبادل افکار و اندوخته‌های اندیشمندان است.

«در علم و دانش، گنجینه فراموش شده انسان» می‌خوانیم: ... افلاطون با اعتقاد بر اینکه همه چیز در این عالم از وجود خدا سرشار است با دماکریتوس، که به ارواح جاودانی اعتقادی نداشت، مخالف بود و طبق روایاتی وی بانی سوزاندن کتاب‌ها و آثار دماکریتوس گردید. ... افلاطون و به دنبال آنها مسیحیان، دنیای خاکی را آلوده و زشت و بهشت برین را پاک و خدایی جلوه دادند. بجای علم و دانش، دعا و نیایش را توسعه داده و این حقیقت را که کره زمین سیاره‌ای است که زادگاه انسان است و ما ساکنان این جهان خاکی هستیم مردود دانستند.

اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه متأسفانه کوچک‌ترین گرایشی به علم و دانش ندارند. بهترین دلیل این مدعا برنامه‌های رادیو و تلویزیون است که نفوذ و کنترل بسیار زیادی بر زندگی و رفتار روزمره افراد اجتماع دارند. زمانی که فضانوردان آمریکا برای اولین بار قدم به خاک ماه نهادند، کانال‌های تلویزیون که برای پخش این خبر بزرگ برنامه مسابقات فوتبال را برای مدت چند دقیقه قطع نمودند، شدیداً مورد اعتراض گروه زیادی از مردم قرار گرفتند.

دکتر منصوری در «نگاهی به پیشگامان علم و دانش» می‌نویسد: اولین دانشمندی که موفق به حل بسیاری از مسایل هندسی گردید، طالس از شهر میلئوس بود. وی گرفتگی خورشید را پیش‌بینی نمود. طالس از طول سایه اهرام مصر و زاویه خورشید در بالای افق موفق به اندازه‌گیری ارتفاع اهرام گردید. دانشمند دیگر آناکسیمندر دوست و همکار طالس با مطالعه حرکت سایه چوبی که عمودی روی زمین کار

بشر را همواره ورق بزنم تا مگر در صفحات آغازین نشانه‌ای از چگونگی پیدایش انسان به دست آورم. در این تلاش به دو تئوری برخورد می‌کنیم که یکی بر مبنای اعتقادات مذهبی است و سابقه چندین هزار ساله دارد و دیگری زائیده تجسّسات علمی.

اساس و بنیان مذهب بر اعتقاد و ایمان است نه بر تحقیق و تجسس. در واقع تا اواسط قرن نوزدهم که داروین تئوری تکامل را مطرح کرد، بشر هرگز تصویری جز این وجود نداشت که زمین و کائنات و انسان را خدا آفریده و از نیستی به هستی آورده است.

در «نگاهی به کیفیت و واقعیت زمان» دکتر منصوری می‌نویسد: ابتدایی‌ترین تقویم‌ها بر مبنای گردش ماه به دور زمین تنظیم می‌شد (Lunar Cal-endar) که چون با مدت زمان واقعی سال مطابقت نداشت، با اشکالات فراوانی مواجه می‌گردید. بدان معنی که هر چند سال یک بار برای مثال ماه فروردین گاهی به اواسط زمستان یا اواخر تابستان می‌افتاد. بابلی‌ها (Babylonians) برای اصلاح این امر هر چند سال یک بار، یک ماه به طول سال اضافه می‌کردند (Lunisolar Calendar). مصری‌ها اولین بار تقویم را بر مبنای گردش دورانی زمین به دور خورشید بنا نهادند (Solar Calendar). در روم قدیم بعد از اینکه تقویم‌های ابتدایی مورد دستکاری و سوءاستفاده حکام وقت قرار گرفت، سرانجام در سال ۴۵ قبل از مسیح ژولیوس سزار تصمیم گرفت تقویم خالص خورشیدی را رسماً مورد استفاده قرار دهد که تا به امروز به نام تقویم سزار (Julius Calendar) شناخته می‌شود. در سال ۱۵۸۲ میلادی پاپ اعظم گرگوری سیزدهم با اصلاحات و تغییراتی در تقویم ژولیوس سزار روز تولد مسیح را روز اول سال قرار داد. این تقویم به نام تقویم گرگوری (Gregorian Calendar) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تقویم رسمی ایران تقویم جلالی است که حکیم عمر خیام به کمک دو دانشمند دیگر ایرانی ابداع و تنظیم کرده است و از نظر علمی یکی از دقیق‌ترین تقویم‌های خورشیدی به شمار می‌رود.

در «علم و مذهب» می‌خوانیم: علم و مذهب دو یار ناسازگار، در تاریخ تمدن انسان. جدال بین علم و مذهب پیشینه‌ای بسیار درازمدت و ریشه‌ای عمیق و پیچیده دارد. برای اولین بار در تاریخ تمدن بشر مذهب با رقیبی سرسخت به نام علم مواجه شد. ولتر از نویسندگان و فلاسفه بزرگ فرانسه می‌گوید: اگر خدایی هم وجود نداشته باشد باید او را خلق کرد. ... مذهب در هر شکل و فرمی انسان را والا و طبیعت را پست و بی‌ارزش نمایانده است. حقیقت این است که انسان از نظر روانی و احساساتی در چنگال مذهب و از نظر عقل و اندیشه اسیر علم و دانش است.

دکتر منصوری در «ابراهیم، پیامبر پیامبران، افسانه یا حقیقت» می‌نویسد: روزگاری را تصور کنید در سرزمینی دورافتاده و انسان‌هایی جاهل و حیوان‌صفت، غرقه در گناه و خطاکاری، ناامید از رهایی و رستگاری. در این میان مردی که کتاب مقدس انجیل او را ابرام نامیده است، ندایی از خداوند دریافت می‌دارد که به او می‌گوید: «زندگی در این سرزمین را رها کن و من روزی به وسیله تو جهانی را از برکت نعمات خویش برخوردار خواهم کرد...» زمانی می‌رسد که خداوند نام او را از ابرام به ابراهیم تغییر می‌دهد و دست سرنوشت او را به مقامی می‌رساند که سرگذشت تخیل‌انگیز زندگی او به عنوان بنیانگذار و پدر سه دین یکتاپرست جهان امروز یعنی ادیان یهود، مسیحیت و اسلام تاریخ زندگی انسان را برای همیشه عوض می‌کند... هرچند که شواهد مستقیمی از وجود شخصی به نام ابراهیم هرگز به دست نیامده است، نفوذ تاریخی افکار و عقایدی که به او نسبت داده شده انکارناپذیر است. از انسانیت، صلح‌دوستی و خداپرستی وی بسیار ذکر شده است و از همه بالاتر عامل اصلی شهرت وی بنیانگذاری یکتاپرستی است که اصل اول ادیان سه‌گانه یهود، مسیحیت و اسلام می‌باشد... اعم از اینکه ابراهیم حقیقت یا افسانه بوده است، نام و مرام او هرگز نمرد و اعتقاد او به یکتا بودن خداوند مدل و نمونه‌ای برای فلسفه مسیح و بعدها مرام محمد گردید.

در «شش ستون کاخ ادب ایران» می‌نویسد: ما فردوسی، خیام، نظامی، سعدی، مولوی و حافظ را، همگی به عنوان شعرای بزرگ ایران می‌شناسیم و جملگی آنها را صاحب یک فن و یک هنر می‌دانیم. حال آنکه اگر از روزنه اشعار دل‌نشین آنها به اعماق افکار و اندیشه‌های بزرگ‌شان بنگریم، نه تنها به وسعت دنیای ادب و عرفان ایران پی می‌بریم، بلکه خواهیم دید که این ستارگان درخشان فرهنگ و تمدن ما تا چه حد از نظر تفکر فلسفی، ادبی و اخلاقی با یکدیگر متفاوت هستند....

حماسه‌سرایی فردوسی تنها به زورمندی و جنگ‌آوری پهلوانان داستان‌های خود اکتفا نکرده، بلکه آنها را خردمند، بیدار دل، باریک‌اندیش، مردم‌گرا و مهربان آفریده است....

افکار و فلسفه خیام، به خصوص در زمان خودش بسیار انقلابی و مغایر با عقاید مذهبیون و متصوفین بوده است. او در مقابل شرایط پست و متعصب و خرافاتی زمان خود قد برافراشت و با ریاضیات نافذ و گویای خود اساس و بنیاد هستی و آفرینش و آفریننده را مورد پرسش قرار داد.

ابریق می‌مرا شکستی ربی
بر من در عیش را ببستی ربی

من می‌خورم و تو می‌کنی بدمستی

خاکم به دهان، مگر تو مستی ربی

نظامی از معدود شعرایی است که خواهان تجدد و نوجویی و نوآوری بودند. ولی علاوه بر فنون ادب بر همه معارف زمان خود مانند طب، حکمت، موسیقی و نجوم آگاه بود.... سعدی به راستی در فصاحت کلام و شیوایی بیان و نثر سلیس و روان و سخن‌سرایی ستاره‌ای درخشان در آسمان ادب ایران است. چنانکه خود می‌فرماید:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس

حد همین است سخندانی و زیبایی را
مولوی معتقد است عشق قوه محرکه همه کائنات است و در همه اجزاء هستی ساری و جاری است. در همه آثارش به کیفیات هستی و نیستی، ارتباط خدا و جهان، عشق و آزادی و اختیار، تکامل ماده تا انسان و حقیقت حیات می‌پردازد....

حافظ؛ مهم‌ترین پیام‌های حافظ عشق ورنده است. وارستگی از ریا، حرص، دروغ و دغل. اشعار او مجموعه‌ای از والاترین پندهای حکمت‌آموز و عبرت‌آمیز اخلاقی است.

حافظ می‌خور ورنده کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
دکتر منصوری در دو بخش کتاب، در پایان به پاسخ به نوشته‌هایی پرداخته است که به دنبال نوشته «حافظ و قافیه غلط؟...» زبانم لال» دریافت کرده است. این گفت و گو و جدل‌های ادبی با عنوان: فریاد از «جیب بنفش» (در شماره سوم مجله «میراث ایران»، پاییز ۱۳۷۵)، در پاسخ به استاد محمد هادی حکمی است. دکتر منصوری می‌نویسد: استاد محمد هادی حکمی نوشتاری بسیار شیوا و حکیمانه در دفاع از جنبه‌های تند و به ظاهر نامفهوم شعر نو نگاشته‌اند و با کمال لطف و عنایت با اشاره به مقاله اینجانب تحت عنوان «نقدی بر شعر نو» (مجله اسپند، شماره ۲۴) به استمداد عاجزانه اینجانب که از مفهوم‌نگاران امروزی و سرایندهان شعر آزاد یا شعر سپید، و در واقع عدم توانایی خود در درک و فهم معنی و مقصودی از این اشعار درهم پیچیده و گره خورده و واژه‌های ثقیل و ناهنجار آنها نالیده بودم، پاسخی پدران و استادانه داده‌اند....

استاد حکمی در مقدمه مقاله خود، غزلی از عبدالقادر بیدل و قصیده‌ای از خاقانی شروانی را به عنوان نمونه‌هایی از آثار کهن سرایان، که حاوی ابیات مشکل و غیرقابل فهم هستند، مثال زده‌اند. با اشاره به اینکه هر دو این شعرای بزرگ در تاریخ ادبی ایران مقامی شامخ و شناخته شده دارند، به عبارت دیگر استاد حکمی می‌خواهند بگویند اگر نوپردازان نامفهوم‌کاری می‌کنند، اشکالی ندارد کهن‌سرایان

نیز چنین می‌کردند... استاد حکمی به مسأله «وزن و قافیه» اشاره نموده‌اند که لزوم پای‌بندی به آنها، که از اصول و قواعد مسلم شهرکهن هستند، کم‌کم زنجیری به دست و پای سرایندهان خوش قریحه، با ذوق و پر احساس بست و لذا آنهایی که از شجاعت و تهوری قابل ستایش برخوردار بودند، مانند نیما و پیروان او، این زنجیرها را گسستند و آیین و قواعدی نوین آوردند.... دکتر منصور در پاسخ به استاد هادی حکمی در پایان نوشته‌اش می‌نویسد: ... با وجود این جیب بنفش سرایان و نامفهوم‌گرایان چنین ترکیبات لغوی نامأنوس را نمودار نیروی خلاقیت و نوآفرینی خود قرار می‌دهند و خواننده مشتاق و بیقراری چون من را که در به در به دنبال فهمیدن این اشعار هستم وادار می‌کنند بگویم:

گوش اگر گوش تو و جیب اگر جیب بنفش

آنچه البته به جایی نرسد فریاد است
مجموعه مقالات و سخنرانی‌های جالب دکتر هرمز منصوری اضافه‌ای است بر ۴ کتاب خواندنی و مجموعه اشعار شاعر خوش قریحه ما.

مشنوای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست
به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس
که به هر حلقه مویت گرفتاری هست
گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست
هر که عییم کند از عشق و ملامت گوید
تا ندیده‌ست تو را بر منش انکاری هست
صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم
همه دانند که در صحبت گل خاری هست
نه من خام طمع عشق تو می‌ورزم و بس
که چون سوخته در خیل تو بسیاری هست
باد، خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد
آب هر طیب که در کلبه عطاری هست
من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
جان و سر را نتوان گفت که مقداری هست
من از این دلق مُرَقَّع به درآیم روزی
تا همه خلق بدانند که زُناری هست
همه را هست همین داغ محبت که مراست
که نه مستم من و در دور تو هشیاری هست
عشق سعدی نه حدیثی ست که پنهان ماند
داستانی ست که بر هر سر بازاری هست

سعدی، غزل ۱۱۱
به تصحیح محمد علی فروغی

۳۳ روز

دکتر فرهنگ مصور رحمانی

ناشر اروان

arvannashr@yahoo.com

بررسی: شاهرخ احکامی



از دکتر فرهنگ مصور رحمانی تا به حال چندین کتاب در «میراث ایران» بررسی شده است و کتاب «۳۳ روز» در چهار جلد برای بار دوم به چاپ رسیده است. در پیشگفتار گفته می‌شود: این کتاب نوشته‌ای است صرفاً تخیلی که هیچ یک از وقایع توصیف شده در آن به استثنای مطالبی که جنبه تاریخی دارند، واقعیت خارجی ندارند.

داستان در ماه‌های پاییز سال ۱۳۵۷ و در بحبوحه انقلاب اتفاق می‌افتد، زمانی که بیشتر جوانان تحصیل کرده و دانشجویان دانشگاه‌ها بعد از سال‌ها حفاقت فرصتی پیدا کرده بودند تا درباره مسایل سیاسی به هر صورتی که می‌خواهند اظهار نظر کنند.... با توجه به نقش روحانیت، گروه‌های چپ و ملیون، موضوع بسیاری از بحث‌ها مخلوطی از فلسفه، سیاست، ادبیات، عرفان و مسایل تاریخی است.... از دیگر ویژگی‌های آن زمان که در داستان به صورتی به آن اشاره می‌شود، خروج جمعی از مسؤولان حکومتی و ثروتمندانی هستند که موقعیت خود را در خطر می‌بینند. در میان آنها عده‌ای از روشنفکران که با رژیم همکاری می‌کردند نیز دیده می‌شوند.... این روزها هم باب شده که هر کار بی خود و بی معنی را که کسی انجام می‌دهد به حساب فرهنگ گذاشته می‌شود و فرهنگ را دراز کرده مسؤول می‌دانند بدون آنکه بگویند فرهنگ چیست و چرا به آن مربوط است....

من به تاریخ ایران باستان خیلی علاقه دارم، به خصوص آیین‌ها و باورهای دینی آنان برایم بسیار جالب‌اند. به طور مثال، ثنویت آیین زرتشت یک موضوع اخلاقی است و برخلاف نظریه افلاطون و صوفیان است. چرا که از دید آنها ثنویت جنبه روحانی در مقابل مادی است. در حالی که از دید زرتشت ماده را نه با بدی و نه با روح می‌توان مقایسه کرد و یا حتی در برابر هم قرار داد. بلکه او معتقد است که تنها در ماده است که جنگ میان خوبی و بدی در جریان می‌باشد و در آخر پیروزی نصیب خوبی خواهد شد و یا باورهای تعریف شده در آیین مهر و رسم و رسومی که آنها داشتند و غیره....

علت شکست ناپلئون در واترلو، وضعیت آب و هوا بود. بدین معنی که ارتش آلمان به فرماندهی «فیلد مارشال بلوخ» با ۵۰ هزار نظامی و ارتش انگلیس به فرماندهی «ژنرال ولینگتون» انگلیسی با ۶۸ هزار نظامی هر دو برای جنگ با او به حرکت درآمدند.

ناپلئون تصمیم گرفت که ارتش آلمان را پیش از پیوستن به نظامیان تحت فرماندهی ولینگتون از میان بردارد. ولی نیروهای او در جایی به نظامیان آلمان رسیدند که زمین بر اثر باران شدید به صورت لجن‌زار درآمده بود و تاخت و تاز اسب‌ها و استقرار

افلاطونی نبوده است.... افلاطون یک زیبایی غایی را همواره در نظر می‌گیرد که مفهومی کلی است و معتقد است که این زیبایی کلی در دل تمام چیزهایی که از نظر ما زیبا هستند اعم از افراد و چیزها و یا نظرات و هنر به اشتراک گذاشته شده است....

در جلد اول کتاب تاریخ ایران باستان پیرنیا نوشته شده است: گفتگوی کوروش با کزروس درباره نحوه پرداخت غرامت به ایرانیان، که بیانگر عظمت فکری، میزان انسانیت و هوش کوروش است، را با چیره‌دستی هرچه تمام‌تر به نمایش می‌گذارد «استفاده از عقل بهتر از استفاده از شمشیر» از جمله خصوصیات دیگر کوروش است که در این کتاب به خوبی عرضه شده است.... اولین تصویر زیبایی که از عشق در ذهنم به وجود آمد، زندگی و نحوه مرگ «پانتها» این شاهزاده زیبا است. در این داستان تو شکوه عشق را در نحوه زندگی این زن و خودکشی او بیش از هر جای دیگری می‌بینی و حس می‌کنی که عشق تنها به لذت بردن نیست، بلکه در با هم بودن و یکی شدن خلاصه می‌شود. من به این گفته که عشق مثل اقیانوسی است عمیق که بیشتر زیبایی‌ها و اسرارش در عمق آن است باور دارم. من فکر می‌کنم که پانتها هم چنین باوری داشت و با خودکشی خود آن را ثابت کرد، گرچه تعریف عشق تقریباً غیرممکن است. به قول مولانا:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن
... امپراتوری ایران از چنان قدرت و عظمتی در جهان برخوردار بود. در واقع آنها بر یک سوم جهان شناخته شده حکمرمایی می‌کردند. ولی به این نتیجه رسیدم که اردشیر بابکان ضمن اینکه بانی سلسله ساسانیان بود، اما از همان ابتدا سنگ تخریب آن را نیز گذاشت و آن وارد کردن دین در سیاست بود. واقع او اولین پادشاهی بود که اتحاد دین و دولت را پایه‌گذاری کرد....

دوران حکومت امویان برخلاف مساوات و عدالت‌خواهی که اسلام نوید آن را می‌داد، اساس حکومت امویان مبنی بر تحقیر ملل غیرعرب بود. ایرانیان و سایر ملل در عصر حکومت اموی عموماً «موالی» یعنی بندگان و بردگان خوانده می‌شدند. لذا به مرور ایرانی‌ها که بیش از هر ملت دیگری قربانی داده و خسارت پرداخته بودند، سر به اعتراض برداشتند.... مهم‌ترین این قیام‌ها، قیام ابو مسلم که اصلاً اصفهانی بود ولی خراسانی معرفی شد، خودنمایی کرد. ولی بزرگ‌ترین نهضت ایرانیان، که بالاخره دولت و سیادت عرب را به کلی منقرض و ریشه‌کن کرد، نهضت شعوویه بود که از اوایل قرن دوم هجری شروع و تا قرن پنجم هجری، بلکه بعد از آن هم

توب در آن دشوار بود. در نتیجه ناپلئون مجبور شد تا خشک شدن زمین جنگ را به تعویق بیداند از که همین تعویق باعث شد تا قوای انگلیسی به واترلو برسد.... پدرم با ایرج اسکندری دوستی دیرینه دارد، همان‌طوری که می‌دانی او از بنیانگذاران حزب توده است و در حال حاضر هم دبیر اول حزب است. پدرم معتقد است که آدمی وطن‌پرست و آزادی‌خواه است. ولی حواسش نیست که دارند زیر پایش را خالی می‌کنند. ظاهراً کسانی در حزب مصاحبه‌های اخیر او را با «اومانیته» و به خصوص با مجله «نوول رویوانترناسیونال» نپسندیدند و دیر یا زود برکنارش خواهند کرد....

عشق مفهومی غیرمنطقی است و آن را در توضیحات منطقی و معنادار نمی‌شود توصیف کرد. اما با اشاره به اصطلاحات یونانی اروس، فیلیا و آگاپه تا حدودی می‌توان این دشواری را سهل کرد. عشق متشکل از هر سه است. اروس در اصطلاح معادل میل و کشش جنسی، فیلیا معادل مهربانی و وفاداری دوسویه و آگاپه معادل عشق متعالی است. در فارسی نیز کلمه عشق از بن پهلوی آن «ایسک» برگرفته شده است که ناکافی و نارساست.... در زبان فارسی پرداختن به عشق جز عشق

با شمس عصیانگری است انقلابی که خالق یکی از زیباترین آثار ادبی جهان می‌شود و البته در این تحول و در این اثر همه جاد پای شمس دیده می‌شود... همه شواهد نشان می‌دهد که این دو خود را در یکدیگر می‌دیدند. اما چگونه به چنین شناختی رسیدند؟ و علت غیبت‌های کوتاه و بلند شمس چه بوده است؟ چه ویژگی‌های خاصی در مولانا بود که شمس در دیگران نمی‌دید؟ چیزی که برای بسیاری از مردم آن زمان و به خصوص مریدان مولانا قابل قبول نبود. این درک و شناخت من است...

اردشیر را عاملی می‌دانم که در درازمدت مشکلات زیادی برای شاهان ساسانی و مردم ایران به وجود آورد. در واقع علت قیام مزدکیان و ظهور مانی ناشی از فساد بود که در دربار و جامعه روحانی گسترش یافته بود. نکته مهم دیگر این است که بعد از اسکندر در پارس حکمرانی پیدا شدند که آنها را «آتریارت» می‌نامیدند. این شاهان روحانی در آتشکده پارس خدمت می‌کردند و سنن مذهبی را حفظ می‌نمودند. عده آنها را حدود ۳۰ نفر ذکر کرده‌اند. اردشیر پسریکی از پاپک‌های دوران اردوان بود. به عبارت دیگر اردشیر نه تنها یک مغ بود، بلکه فرزند یک پاپک بود....

همین دلیل از دید من، دانستن علل آنچه در قیل اتفاق افتاده الزاماً باعث موفقیت در وضعیتی که ممکن است در آینده با آن روبرو شویم نیست...

ما از عرب‌ها شکست خوردیم نه تنها به خاطر شرایط بهم‌ریخته اواخر دوره ساسانی. ما شکست خوردیم چون عرب‌ها به ایدئولوژی و باور جدیدی دست یافته بودند که اگر هم در جنگ بمیرند، زنده خواهند بود. ما در قادیسه شکست خوردیم چون نیروهای کمکی به موقع به اعراب رسیدند و در آخرین روز جهت باد علیه ارتش ایران تغییر کرد و طوفان ماسه دید نیروهای ایرانی را از بین برد و عرب‌ها آن را نشانه‌ای و حتی خواسته‌ای از الله در جهت حمایت خود دیدند. این شکست با شکست ایران در مقابل اسکندر به کلی متفاوت بود. گرچه در هر دو عوامل انسانی دخیل بودند (ناکارآمدی ارتش و بحران‌های سال‌های آخر سلطنت یزدگرد و غیره).... معمولاً اکثر جوان‌ها حالت گریز از مرکز دارند. آنها فکر می‌کنند اگر از خانه پدر و مادر بروند، استقلال بیشتری خواهند داشت....

مولانا قیل از آشنایی با شمس، واعظی بود همچون تمام واعظان زمان خود که کلام دیگران را آموخته بود و تکرار می‌کرد. مولانا بعد از آشنایی

کشیده شد... رهبران این نهضت بزرگ ایرانیان بودند. بسیاری از علما و دانشمندان مشهور و شعرا و نویسندگان بزرگ و همچنین وزرا و امرا و سرکردگان نامی هر قومی خاصه ایرانیان دارای عقیده شعبی و از هواخواهان و طرفداران جدی این مسلک بوده‌اند... گروه دیگری که تا حدی در مبارزه علیه اعراب موفق بودند، «عیاران» یا جوانمردان شبگرد بودند.... اعضای این فرقه اغلب جزء طبقات پایین و متوسط مردم بودند... این افراد از طبقات «لوطی و مشدی» شهرها بودند و کم‌کم راهنمایان و سرپرست‌هایی در شهر یافتند....

برخلاف جملات کلیشه‌ای که درباره تاریخ گفته می‌شود، از نظر من نه زمان تکرار می‌شود و نه تاریخ. چرا که تاریخ در صورتی تکرار خواهد شد که تمام عوامل شکل‌دهنده‌اش ثابت بوده عیناً تکرار شوند که این هم غیرممکن است.... من بر این باورم که حوادث تاریخی حداقل به دو دلیل شکل می‌گیرند. اول تأثیر عوامل انسانی و دوم عامل شانس یا تصادف. در قضاوت من درباره حوادث تاریخی تأکید ما همیشه روی عملکرد انسان‌ها می‌باشد، در حالی که عامل شانس یا تصادف هم می‌تواند اگر نه بیشتر اما حداقل به همان اندازه در نتیجه کار دخالت داشته باشد. به

Telling the Truth since 1982

Contact the Washington Report on Middle East Affairs

Washington Report on Middle East Affairs • Web site: www.wrmea.org

Circulation: PO Box 91056 • Long Beach, CA 90809-1056 • circulation@wrmea.org • Tel: (888) 881-5861

Editorial Office & Bookstore: 1902 18th St NW • Washington, DC 20009 • (202) 939-6050

Digital and Regular Subscriptions (U.S. Funds only, please)



U.S. Subscriptions

Canadian Subscriptions

Overseas Subscriptions

Digital Subscriptions*

1 year

\$29

\$35

\$70

\$10

2 years

\$55

\$65

\$125

\$20

3 years

\$75

\$85

\$185

\$30

*All print subscriptions include digital subscription

۳۳ روز

دکتر فرهنگ مصور رحمانی

ناشر ارون

arvannashr@yahoo.com

بررسی: شاهرخ احکامی



خاموش، روزگار روشن و درخشان نیاکان نامدار خود را دریابند و به یاد آبادی کاشانه دیرین پدران خود به آبادی خاک ویران کنونی خود بکوشند.» پورداود بی شک یکی از شایسته ترین فرزندان این آب و خاک بود. حتماً می دونی که هم از دولت هند جایزه «تاگور» دریافت کرد و هم از دربار واتیکان نشان علمی و عنوان «شوالیه دوسن سیلوستر» را گرفت....

فروغی سیاستمدار بزرگ و اصلی بود. او در به قدرت رسیدن رضاشاه و تأسیس سلسله پهلوی نقش اساسی داشت. در حقیقت اندیشه پرداز سلطنت پهلوی او بود.... رضاشاه بعد از واقعه مسجد گوهرشاد مشهد، به تحریک پاکروان استاندار مشهد که معتقد بود اسدی در تحریک و شوراندن مردم برای ایستادگی در برابر دستور دولت و تغییر کلاه (کلاه شاپو به جای کلاه پهلوی) مشوق و مؤثر بوده است و مقصداً اصلی اسدی معرفی گردید. در حالی که او بی گناه بود. در هر حال او را اعدام کردند. فروغی با اسدی نسبت دوستی و خویشاوندی داشت. دو تن از دختران فروغی عروس اسدی بودند. از این رودر مقام شفاعت برآمد، ولی شاه به حدی عصبانی و برآشفته بود که نه تنها شفاعت او را نپذیرفت، بلکه به وضع توهین آمیزی او را از تمام مشاغل مهم برکنار و تحت نظر شهربانی در خانه اش

در اینجا، چند بخشی از جلد دوم کتاب «۳۳ روز» را بازخوانی می کنیم.

بر سر در ورودی داخل خانه، یک تابلوی فرش بافت خیلی قشنگی بود با این جمله که «این نیز بگذرد». از عمه خانم پرسیدم فلسفه این تابلو چیست؟ پاسخش برایم جالب بود. گفت زمانی که رضاشاه دستور داد محمد حسن میرزا ولیعهد احمدشاه را از کاخ گلستان بیرون و از ایران اخراج کنند، او از شاه تقاضای دیدار کرد که نه تنها مورد قبول شاه واقع نشد، بلکه باعث شد که شبانه و با شتاب اخراجش کردند. می گویند در هنگام خروج همسرش این جمله را به زبان آورد. بعدها وقتی رضاشاه با آن صورت توهین آمیز از ایران رفت، مادرم با توجه به آنچه گذشته بود، این تابلو را خرید و همیشه زمزمه می کرد:

«روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد»

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد» ... می گویند عباس میرزا چند روز قبل از مرگش محمد میرزا که در آن موقع سمت ولیعهدی داشت و قائم مقام را به مشهد احضار کرد و آنها را به حرم امام رضا فرستاد تا سوگند یاد کنند که نسبت به یکدیگر وفادار بمانند و به اصلاح تیغ محمد میرزا به قائم مقام حرام باشد. ولی محمد میرزا پس از رسیدن به شاهی و بعد از چندی به تحریک درباریان قائم مقام را از منصب صدارت خلع و حاج میرزا آقاسی را بر جایش می نشاند. ولی دشمنانش از جمله سفیر انگلیس، از آنجا که نفوذ او بر شاه را می دانستند، به بدگویی اش برخاستند و به اتهام آنکه در پنهانی با دولت روسیه و برادران سلطان سروسری دارد، فرمان قتلش را از محمدشاه گرفتند و پس از آن مأموران شاه، قائم مقام را در اتاقی در باغ نگارستان زندانی نمودند. سرانجام چون قائم مقام به قتل خویش مطمئن بود با خون بازوی خویش این بیت شعرا، که خود در روزگاران خوش زندگی اش سروده بود و اینک وصف حال خود وی بود، به دیوار اتاقی که در آن زندانی بود می نویسد:

«روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد»

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد» و همانطور که پیش بینی کرده بود، در یکی از روزهای آخر ماه صفر او را از اتاقش به عمارت خوضخانه می برند. هنگام عبور از دالان خوضخانه اسماعیل خان قرچه داغی با مساعدت چند میر غضب بر سر او می ریزند و چون محمد میرزا در حرم امام رضا قسم خورده بود که خون او را نریزد، در خیمان، شالش را به دور گردنش پیچیده و دستمالی نیز در دهانش فرو کرده و او را خفه می نمایند. جسد او را نیز شبانه بدون غسل و کفن در حرم عبدالعظیم جنب مقبره ابوالفتح رازی به خاک می سپارند....

پورداود می گوید: «فرزندان این سرزمین

زندانی ساخت... هنگام بازرسی از خانه اسدی پس از بازداشتش نامه ای از فروغی به طور دوستانه و خصوصی در پاسخ نامه اسدی، مطلبی درباره رضاشاه نوشته بود و این بیت را نقل کرده بود:

در بر شیر نر خونخواره ای

غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

این نامه را آیرم برای شاه تلگراف کرد. رضاشاه آنچنان از دست فروغی خشمگین شده بود که با فریادی از وی با عنوان «زن ریش دار» یاد کرد....

لاهوته متولد کرمانشاه در ابتدای جوانی به آزادی خواهان و طرفداران مشروطه پیوست... مدتی در رشت با گروه مستبدان جنگید و به پاداش تلاش هایش نشان ستارخان گرفت. وقتی رئیس قسمت ژاندارمری قم بود، به دلیل حمایت از آزادی خواهانی که به قم تبعید شده بودند و به گناه خرابکاری در ژاندارمری محکوم به اعدام شد و به خاک عثمانی فرار کرد... لاهوته در اوایل سال ۱۳۰۰ شمسی که حاجی مخبر السلطنه هدایت قیام شیخ محمد خیابانی را بر انداخته و خود فرمانروای آذربایجان بود به ایران بازگشت و با همان درجه یابری که داشت، در تبریز وارد خدمت ژاندارمری شد. در بهمن ۱۳۰۰ آزادی خواهان آذربایجان به فرماندهی لاهوته در تبریز قیام کردند و مخبر السلطنه هدایت را در ژاندارمری توقیف کرد. اما روز بعد شکست خوردند و لاهوته در یک شب تیره و سرد زمستان با چند تن از رود ارس گذشته به کشور شوروی پناه بردند. او تا آخر عمر یجز یک سفر که به اروپای غربی کرد، از اتحاد جماهیر شوروی بیرون نرفت و در آن کشور بیشتر در سازمان های فرهنگی کار کرد. پیشینه زبانی، فرهنگی و آیینی تاجیکستان با ایران، سبب گرایش لاهوته به فرهنگ آن کشور شد. سال های زیادی را در تاجیکستان زندگی و در سال ۱۹۴۶ دیوان اشعارش را هم در همان جا به چاپ رساند. بعد از مدتی تاجیکستان را ترک کرد و در مسکو مقیم شد و ۱۰ سال بعد در مسکو درگذشت.

به گفته پژوهشگران او وصیت کرده بود که اگر در ایران انقلاب سوسیالیستی پیروز نشود، جسدش به تاجیکستان منتقل شود. ولی چنین نشد....

شعر لاهوته از نظر ساخت و قالب یکسره از نوآوری های شبه نیمایی خالی نیست. برای مثال شعر سنگر خونین او، که ترجمه یکی از شعرهای ویکتور هوگوست، به صورت شکسته در سال ۱۳۰۳ شمسی در مسکو سروده است:

رزم آورانِ سنگرِ خونین شدند اسیر

با کودکی به سن دوازده، آنجا بُدی تو هم؟

- بله - با این دلاوران.

- پس ما کنیم جسم تو را هم نشان به تیر

تا آنکه نوبت تو رسد، منتظر بمان.

خط امروزی را به ما ایرانیان داده‌اند» خود زیرپا نهادن فرهنگ خودی خواهد بود....

این هم شعر زیبایی از فریدون مشیری به نام یگانگی:

بر قله ایستادم، آغوش باز کردم.
تن را به باد صبح، جان را به آفتاب سپردم.
روح با یگانگی، با مهر، با سپهر،
با سنگ، با نسیم، با آب، با گیاه
در تار و پود من جریان یافت!

موجی لطیف، بافته از جوهر جهان،
تا عمق هفت پرده تن را ز هم شکافت.
«من» را زن ربود!

«ما» ماند، راه یافته در جاودانگی!

دبیران ایرانی نیز به کتابت آن پیردازند؟...

۲. دو دیگر آنکه اگر این خط از دبیران در نجد حجاز کاربرد داشته پس نشانه‌هایش کجاست که تا کنون نوشته‌ای از آن زمان نگاشته شدنش به پیش از خلافت عثمان بن عفان (خلیفه سوم / چهار؟) برسد که بر روی تکه‌ای سنگ، خشت، دیوار لوح و یا چرم یافته نشده است...

۳. و از همه روشن‌تر نیز آنکه، «خط» نخست در میان مردمانی پدید آمده و فراگشت می‌یابد که زمینه به کارگیری آن را در فرهنگ خود داشته باشند. تازیان بیابانگردی که تا پیش از اسلام نه از شاروندی (شهرنشینی) چندان بر خوردار بوده و نه آنکه تا پیش از دستیابی به ایران از سامانه آموزشی و دولت و دیوان برخوردار بوده‌اند... بنابراین این سخن که «عرب‌ها این

به اعتباری باید لاهوتی را نخستین کسی دانست که پیش از نبیا، شعری که بعداً سبک نیمایی با قالب شکسته و غیر عروضی معرفی شد، سروده است.

نمونه‌ای دیگر از شعر لاهوتی: «دهد جان غیرتم می‌کشد این گونه که پروانه دهد جان سوزد و خوش بود الحق که چه مردانه دهد جان ای خوش آن عاشق صادق که به میدان محبت غرق خون گردد و در دامن جانانه دهد جان درگه دوست، بود خانه آزادی و امید، زنده آن است که در خدمت این خانه دهد جان.

گر خزان حمله کند، بنده آن بلبل مستم که جدایی نکند از گل و در لانه دهد جان. ... آنچه که عشقی را جدا از تلاش‌ها و تقلاها و

تکاپوهای سیاسی‌اش و نیز جدا از «رمانتیسیم وطنی»، «روحیه انقلابی و آزادی خواهی» و «هجویه‌های اعتراضی» در عالم هنرهای نمایشی مشهور ساخت، تمایل به باستان‌گرایی او در خلق منظومه‌ها، به‌ویژه اثر نمایشی ماندگار «رستاخیز شهریاران ایران» بود که در واقع درامی منظوم تلقی شده است. او خود این کار را در هنر ایران «اپرای نمایشی» نامیده است که به درستی درخششی نوگامی اساسی جهت تثبیت این «گونه نمایشی، موسیقایی» در تئاتر ایران محسوب می‌شود. زندانی شدن عشقی به دستور وثوق‌الدوله به خاطر اعتراض به قرارداد انگلیسی ۱۹۱۹ باعث شد که اجازه فعالیت نمایشی‌اش را در تهران به او ندهند. پس از آزادی از زندان راهی اصفهان شد و برای اولین بار رستاخیز شهریاران را در آنجا به روی صحنه برد که با استقبال بی‌ظن و فوق‌العاده تماشاگران همراه شد. در این نمایش نامه خواننده می‌خواند:

این خرابه قبرستان نه ایران ماست
این خرابه ایران نیست، پس ایران کجاست؟
ای مردم چون مرده‌ی استاده‌ی ایران
من دختر کسرایم و شهزاده ایران...

پس الفبایی که امروزه «عربی» خوانده می‌شود، خطی برگرفته از خط‌های کهن ایرانی است که از دگرگشت خط «ایرانی کهن» به ایرانی هخامنشی کتابی (پارسی)، اشکانی (پارتی) و ساسانی (پهلوی) پدیدار شده و سرانجام هم همین خط دبیره فارسی امروزی از آن پدید آمده است... برای روشن شدن اینکه خط فارسی با تلاش بیگانگان «عربی» خوانده شده، بایستی گفت:

۱. اگر این «خط عربی» در نجد حجاز نیز کاربرد داشته، پس چرا ایشان تا هنگام خلافت عثمان به گردآوری قرآن نپرداخته بودند؟ و تنها پس از یورش به ایران و در زمان عمر بن الخطاب و آشنایی با خط پیرآموز ایرانی بوده که کام یافتند الفبا و خط کاربردی دبیران ایران در حیره را فرا گرفته و به کمک همین

خاموشی یک ذهن روشنگر: میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی درگذشت



جوانی، نقاشی خود او

میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی (زاده ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۰ در بروجرد) در بیمارستانی در تهران درگذشت. او دانشی گسترده داشت: در رشته‌های پزشکی و روان‌شناسی تحصیل کرده بود، نقاشی می‌کرد، فیلسوف و منطق‌دان بود، مترجم بود، به زبان‌های مختلفی تسلط داشت، از نوجوانی به مبارزه برای آزادی و عدالت گرایش داشت، همواره به آرمان‌چپ وفادار بود و در اندیشه‌ی سوسیالیستی تلاش اصیل برای عقلانی کردن سیاست می‌دید.

برنامه‌ی فکری میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی را می‌توان زیر مقوله‌ی «روشنگری» برد. او مترجم یک اثر بنیادی از سنت روشنگری است: «سنجش خرد ناب» اثر ایمانوئل کانت. علاقه‌ی او به ریاضیات و منطق از علاقه‌اش به فکر روشن برمی‌خاست. در زبان هم در صدد روشنگری بود: در این اندیشه بود که زبان فارسی مجموعه‌ای گسترده از

مقوله‌ها را برای فهم جهان پیچیده در اختیار داشته باشد. از این رواج تمام امکان‌های زبان بهره می‌جست و به این خاطر به گذشته‌های دور هم رجوع می‌کرد. سنت‌گرا نبود و در عرصه‌ی زبان صنعت‌گری هم می‌کرد. میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی نگران غلبه‌ی توهّم و اسطوره و تاریک‌اندیشی بر عرصه‌ی سیاست بود. بایسته برای فکر روشنگر سیاسی را تعهد به آزادی و برابری و عدالت می‌دید. در اثری که به زبان انگلیسی در سال ۲۰۱۰ زیر عنوان The Question of the Left and Its Future (مسئله‌ی چپ و آینده‌ی آن) منتشر کرد، چپ را به عنوان پروژه‌ای برای عقلانی کردن سیاست معرفی کرد.

ادیب‌سلطانی همواره از زبانی اصلی ترجمه می‌کرد. نوشته‌های منطقی‌ارسطو را از یونانی ترجمه کرد و «سنجش خرد ناب» را از آلمانی. ترجمه‌هایش بحث‌انگیز می‌شدند اما کمتر کسی توانایی و شهامت انتقاد مستقیم از او را داشت، چون او کارش را چنان دانشمندانه و دقیق انجام می‌داد که مصاف فکری با او ساده نبود. در نهایت همه می‌گفتند که ترجمه‌هایش فهم‌پذیر نیستند. ولی او در پی ساده‌سازی نبود، و هنجاری را که پی می‌گرفت دقت و وفاداری به متن اصلی بود.

در مکتبی که در ترجمه‌گشود، شاید تنها یک نفر حضور داشت: خود او. با وجود این به درستی می‌توانیم از مکتب ادیب‌سلطانی در ترجمه سخن گوئیم.



کشکول صادق

زندگی نامه و خاطرات محمد صادق اسلامی

از تهران و مدیریت بانک صادرات در لندن تا

عرصه هنر

پژوهش و نگارش: گوئل کهن

مجموعه کتب پژوهشی سینا، لندن

بررسی: شاهرخ احکامی



ایرانیان را بدیخت کردند...» به شدت معتقد بود که رساله با داستان واره‌ای که صادق هدایت با عنوان «البعثه الاسلامیه الی الیاد الا فرنجیه» نوشت به واقع طنز تلخ واقعیت آن چیزی است که بر ایران رفت. به نام و نام خانوادگی اش آن چنان بی‌میل بود که به جای «محمد صادق اسلامی» خود را «صادق فرزانه» می‌نامید. می‌گفت «فقط به احترام پدرم نام خانوادگی ام را عوض نکرده‌ام»....

اسلامیه از پرگویی به دور بود، می‌خواست بیشتر یاد بگیرد، بیشتر می‌شنید. بر همین اساس بود که در دل یکی از نقاشی‌هایش خوش‌نویسی کرده بود که:

صراف سخن باش و سخن بیش مگوی

چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی

گوش تو دو باشد و زبان تو یکی

یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو... اسلامیه که مدت‌ها از درد مثانه رنج می‌برد، قرار بر انجام یک عمل جراحی گذاشته بود که در دل از آن واهمه داشت. به سفارش پزشک معالج برای

از دکتر گوئل کهن، استاد پیشین دانشگاه تهران و استاد مدعو و محقق ارشد دانشگاه امپریال کالج لندن تا به حال چند کتاب در «میراث ایران» بررسی شده است.

درباره کشکول صادق در پشت کتاب نوشته شده است: کشکول صادق روایت صادقانه‌ای است از زندگی صادق اسلامی یکی از نقش‌آفرینان در آغاز شکل‌گیری بانک صادرات ایران که در شرایط خاص زمانه خود با نام «بانک صادرات و معادن ایران» با ساختاری نوین بنیاد گرفت و به سرعت بانکی پیش‌تاز محسوب شد. او که جدا از عرصه مشاوره و مدیریت در امور بانکی، دل بسته ادبیات، هنر و عرفان ایران زمین بود، در خلوت خود به نقاشی و خوش‌نویسی نیز می‌پرداخت تا در گرامی داشت فرهنگ استوار میهنش سهمی داشته باشد.

در این کتاب ما با صادق اسلامی همراه می‌شویم تا ضمن آشنایی با خاندان او از گوشه‌ای از تحولات تاریخی او در دوره قاجار و مشارکت پدرش در جریان روی کار آمدن رضاشاه و آغاز دوران پهلوی آگاه شویم....

پیوستن او به بانکی نوپسند و مأموریت‌های اداری در خارج از کشور و در نهایت مهاجرت و اقامت در لندن و تداوم مباحثات روشنگرانه ادبی و فلسفی و شعرخوانی‌ها و نوازندگی‌ها، نمادی از دلتنگی‌هایش را نشان می‌دهد تا ما بتوانیم مشابَهت‌های ذهنی و اعتقادی او را با صادق هدایت بازشناسی کنیم....

صادق اسلامی همواره با «بی‌مهری» بیگانه و با «همدلی» بسیار آشنا بود. با «حرمت» همراه و از «ادب» سرشار. گویا بر مبنای همین واقعیت، پدر پرجنب و جوش او در دو عرصه تجارت و سیاست، وی را آگاهانه و چه بسا برانزده، «صادق» نامیده بود... شگفتا که همواره از بحث سیاسی دوری می‌جست. اعتقاد داشت که ریشه همه اختلافات «دین» و «سیاست» است، می‌دانست بحث سیاسی و دینی در جمع دوستان که بین اغلب ایرانیان رواج دارد به هیچ جا نمی‌رسد، مگر دلخوری.

می‌گفت در بستر دین، حتی اگر هر دو شیعه باشند، بالاخره یک چیزی پیدا می‌کنند که اختلاف برانگیز است. از خرافه و پریشان‌گویی‌های بسیار مذهبیون بیزار بود و عاشق صادق هدایت... هدایت را نه به خاطر هم‌نامی با خود، بلکه در شیوه تفکر و نظر «صادق» می‌دانست. باور داشت که هر آن چه هدایت گفته درست بوده است و راست. با این که در جمع بسیار محتاط و مبادی آداب بود، اما در هر فرصت مناسب در کنار دوست و محرم به ستایشگری از هدایت می‌پرداخت. می‌گفت: «آخر این خرافات یعنی چه! ما

آمادگی می‌باید چهار روز از مصرف آسپرین معمول روزانه خودداری ورزد و به منظور گریز از هرگونه اضطراب قرص آرام‌بخش تجویز شده را مصرف کند. او سه روز پیش از موعد عمل، به روال هر روز خود پس از صرف صبحانه و انجام توصیه پزشک خانه را ترک می‌کند. آن روز به همسرش گفته بود که بر پایه قرار قبلی با یکی از دوستانش می‌باید با مترو عازم محل قرار شود. براساس اظهار فرزندش فرخ، همچنان که اسلامی در سکوی ایستگاه متفکرانه به انتظار ورود قطار می‌ایستد، هم‌زمانی لحظه ورود قطار با سقوط او به محوطه خط‌آهن فرصتی برای واکنش مناسب لوکوموتیوران باقی نمی‌گذارد و ناباورانه آن می‌شود که نمی‌باید و نشاید....

با ایجاد «شرکت سهامی پخش سیگار» توسط پدر همسر، چندین سال بعد من نیز بر مبنای تجارت حاصل در زمینه توزیع و بازاریابی در شرکت نفت میرمن با شرکت نوپسند پخش سیگار نیز همکاری کردم. شرکت مزبور عاملیت کل پخش سیگار تولیدی مؤسسه دولتی انحصار دخانیات ایران در تهران را بر عهده داشت.

در آن زمان با توجه به سلیقه و توان مالی مصرف‌کنندگان، چندین نوع سیگار در ایران تولید می‌شد که بیشتر در مغازه‌های خاص سیگار فروشی و کمتر در بقالی‌ها به فروش می‌رسید، مانند سیگار اشو، هما (ارزان قیمت) و سیگاره ویژه، موازی، تیرتاش، گرگان سبز یا سیگار گرگان کتابی (در بسته‌های شیک و گران قیمت). گرچه بسته‌بندی و توتون این سیگارها متفاوت و خالی از هرگونه افزودنی شیمیایی بود، اما هیچکدام معطر نبود.

البته رفته‌رفته با واردات سیگار خارجی توسط شرکت دخانیات که ضمن معطر بودن کم و بیش ارزان هم بود، تنوع سیگارهای تولیدی ایران محدود شد....

روند تشکیل بانک صادرات و معادن ایران «بانک صادرات» از وجود یک گروه کوچک مردان همدل و خوش‌فکر در تهران آغاز شد که دو عضو ارشد و بلندپرواز آن، فرزند یک بازاری پر سابقه به نام مهندس محمدعلی مفرح بود و یک زبان‌دان کارآموزده بانکی و مالی از خانواده‌ای فرهنگی کرمانشاهی که «ادوارد ژوزف» نامیده می‌شد....

محمدعلی مفرح پیش از ایجاد بانک صادرات و معادن ایران همراه با ادوارد ژوزف در طرح ایجاد «کانون کار و آموزش» در یکی از املاک شهرداری تهران برای آموزش و رشد و تعالی کودکان بی‌سرپرست و افراد بی‌کار و کارآموزی حرفه‌ای بزه‌کاران با حسن ملک‌افضلی (شهر مرضیه) نیز مشارکت کرد و همچنین در سال ۱۹۴۹ با ایجاد بانک بازرگانی

اجتماعی و فرهنگی است:

«شخصی نزد دکتر رفت و گفت آقای دکتر من شب‌ها خیلی بد می‌خوابم وقتی هم که خواب می‌برد، خواب‌های ناراحتی می‌بینم. دکتر پرسید: مثلاً چه خوابی می‌بینید؟ آن شخص جواب داد، هرشب خواب می‌بینم که با عده‌ای خر مسابقه دو گذاشته‌ام. دکتر گفت: مهم نیست. یک نسخه نوشت به او داد و گفت همین امروز این قرص‌ها را بگیرد و شبی دو قرص بخورد. آن شخص گفت: میشه این قرص‌ها را از فرداش بخورم؟ دکتر پرسید: چرا؟ و او گفت: برای اینکه امشب شب فینال مسابقه است.»

«در مشهد مقبره‌ای وجود دارد به نام پیر پالان‌دوز. در این مقبره که به زیارتگاهی تبدیل شده یکی از مشایخ صوفیه آرمیده است. می‌گویند وقتی رضاشاه برای گشایش آرامگاه فردوسی به مشهد رفته بود، از اطرافیان می‌پرسد این پیر پالان‌دوز چه کاره بود؟ مرحوم دکتر فاضل که مرد شوخ‌طبعی بود پاسخ می‌دهد: قربان خیاط خانوادگی شیخ حسین تهرانی بوده است. شیخ حسین تهران وکیل مشهد بود که در مراسم حضور داشت.»

«کشکول صادق» کتابی خواندنی و بسیار جالب است، که خواندن آن را توصیه می‌کنیم.

کمتر فریب بخورم و هریاده‌ای را شعاررهایی بخش به حساب نیاورم برای من درس آموزنده‌ای بود....

اسماعیل پوروالی به عنوان یکی از خبرگان حرفه روزنامه‌نگاری که شیوه و الگوی خاص خود را داشت، ماهنامه موفق «روزگار نو» را به مدت ۱۹ سال در پاریس منتشر کرد و در سال ۲۰۰۲ در سن ۸۰ سالگی در پاریس درگذشت....

دوستان و نزدیکانم می‌دانند که هنر و ادبیات و موسیقی همیشه برایم اولویت داشته است و به همین دلیل بسیاری از آنان در مناسبت‌های گوناگون با اهدای کتاب مرا خوشحال و شرمندۀ محبت خود می‌کنند....

خطاطی و نقاشی دو هنری است که همواره به آن عشق ورزیده‌ام و حرکت قلم را به واقع یک نوع موسیقی دلنشین تلقی می‌کنم که باعث نشاط ذهنی و رضایت خاطر می‌شود. نقاشی روی شیشه نیز برایم لذت‌بخش است....

سواى یادداشت‌برداری از متون مبتنی بر شعر و هنر و سیاست و هستی‌شناسی و خرافات‌گریزی، نگاهی بر مجموعه لطیفه‌هایی که اسلامیه از نوامبر ۱۹۸۸ به بعد در دفتری مستقل گردآوری کرده، نشان از شوخ‌طبعی او و نیز نوعی نکته‌سنجی در مسایل

ایران به عنوان نخستین بانک خصوصی در ایران با مصطفی‌تجدد (مؤسس بانک) نیز همکاری کرد. مهندس مفرح در جایگاه دومین مدیر عامل بانک صادرات پس از ۲۳ سال در سال ۱۹۷۸ کناره‌گیری کرد و سال بعد از آن از بانک استعفا داد و سرانجام پس از ۵ سال خانه‌نشینی در تهران درگذشت....

روزنامه «ایران ما» طی سال‌های ۳۴-۱۳۳۲ خورشیدی (۵۵-۱۹۴۳) جانشین روزنامه نبرد و مدافع آلمان نازی و چپ‌گرا با سردبیری جهانگیر تفضلی و مدیریت برادرش در تهران منتشر می‌شد. جهانگیر تفضلی دانش‌آموخته دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود، که ابتدا پشتیبان حزب توده و مانند مهندس مفرح تمایلات آلمان‌گرایی داشت و مدتی به جرم هواداری از حکومت نازی در اردوگاه محبوسین قوای انگلیس و روسیه شوروی در اراک و رشت به سر برد. بعد با گروه ناسیونالیست‌ها همراه شد و در نهایت به حامیان جدی محمدرضاشاه پیوست.

جهانگیر تفضلی که در زمره سهامداران اولیه، مدتی در بانک صادرات شاغل بود. در چندین سمت سیاسی نیز مشارکت جست، از جمله سرپرست دانشجویان ایرانی در اروپا، معاون نخست‌وزیر، نماینده ایران در یونسکو، سفیر ایران در افغانستان، نماینده مجلس شورای ملی و وزیر مشاور... سرانجام در پاییز ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) در سن ۷۶ سالگی خودکشی کرد. تفضلی سراینده ترانه معروف «زهره» بود....

خانه ما در قلهک در زمره اولین‌هایی بود که صاحب برق، تلفن و رادیو شد. به یاد دارم زمانی که روشنایی همه‌جای خانه ما، از فانوس نفتی تأمین می‌شد. ما به شبکه محدود برق پیوسته و چراغ برق یا لامپ الکتریسته در خانه‌مان نصب شده بود. همسایه‌ها با هیجان به حیاط‌مان می‌آمدند و با شگفتی به لامپ برق نگاه می‌کردند که چطور روشن می‌شود.

سواى برق پس از ایجاد تلفن خانه در تهران ما در زمره خانواده‌هایی بودیم که صاحب خط تلفن شدیم که نمره یا شماره آن ۱۱ بود.... همچنین اولین دستگاه گیرنده رادیو در قلهک در خانه ما به صدا درآمد که آن هم کنجکاوای همسایه را برانگیخت.... شاملو درباره نخستین جهت‌گیری سیاسی خود یعنی گرایش به «نازیسم»، نکوهش‌وار می‌گوید: «من... آلت دست گروهی ابله‌تراز خود شدم که با شعار دشمن دشمن ما، دوست ماست، ناآگاهانه، گرچه از سر صدق می‌کوشند مثلاً با ایجاد اشکال در امور پشت جبهه متفقین آب به آسیاب و دار و دسته اوباش هیتلر بریزند. البته آن گرفتاری از آن لحاظ که بعدها



کاروانسرائی زین‌الدین؛ تماشاخانه آسمان کویر

کاروانسرائی زین‌الدین، یک کاروانسرای دایره‌ای است که شاه عباس صفوی ساخته و مانند در ایران بسیار کم است. می‌گویند شاه عباس در ایران ۹۹۹ کاروانسرا ساخت. او اعتقاد داشت عدد ۹۹۹ برای یک شاه، باشکوه‌تر از هزار است. این کاروانسرا در مسیر یزد به کرمان به سمت شهرستان مهریز، در حوالی روستای کریم‌آباد قرار دارد. بسیاری از علاقمندان به ستاره‌شناسی، برای تماشای ستاره‌های آسمان کویر به پشت‌بام کاروانسرائی زین‌الدین می‌روند. علت دایره‌ای ساختن آن برای جلوگیری از نفوذ شن و گرد و غبار به داخل ساختمان در نتیجه طوفان‌های کویری بوده است. قبلاً تفنگچی‌ها و نگهبان‌ها شب را در این کاروانسرا می‌گذراندند؛ اما حالا فقط گردشگران خارجی و ایرانی را اینجا می‌بینید. مثل خیلی از جاهای دیگر، کاروانسرای زین‌الدین هم تقریباً از بین رفته بود. اما چند سال پیش بازسازی‌اش شد و دست‌اندرکاران برای این بازسازی زیبا جایزه دریافت کردند.

به رودخانه بیدیش

شفیعی کدکنی

به رودخانه بیدیش، که آسمان را
در خویش می‌برد سیال.
تو پاک جانی اما
هوای شهر پلید است.

اگر یکی ز شهیدان لاله
- گشته‌ی تیر ز خاک برخیزد،
به ابر خواهد گفت
به باد خواهد گفت
که این فضا چه پلید است و
آسمان کوتاه و زهر تدریجی
عروق گل‌ها را از خون سالم سیال
چگونه خالی کرده‌ست.

من و تو لحظه به لحظه
- کنار پنجره‌مان.
بدین سیاهی ملموس
خوی‌گر شده‌ایم
کسی چه می‌داند،
بیرون چه می‌رود، در باد.

تمام روزنه‌ها بسته‌ست.
من و تو هیچ ندانستیم؛
دربن غبار،
که شب در کجاست، روز کجا
و رنگ اصلی خورشید و
آب و گل‌ها چیست.

درخت‌ها را پیوند می‌زنند
چنانک، به روی شاخه‌ی بادام
سیب می‌بینی
به روی بوته‌ی بابونه
لاله‌های کبود.

چه مهربانی‌هایی!
اگر به آب ببخشی، حباب خواهد شد.

من و تو هیچ ندانستیم
که آن درخت تنومندِ روشنایی را
کجا به خاک سپردند
یا کجا بردند؟

عشق مادری و بی‌عدالتی

نویسنده: شقایق (آذر امقلی رحیمی)

انتشارات شاملو

Shamlo.pub@gmail.com

بررسی: شاهرخ احکامی



خانم آذر رحیمی، نویسنده، هنرمند نقاش، فرهنگی با سابقه، و یک مادر نمونه و فداکار، متولد آذربایجان است. دوران کودکی آذر به دلیل ترکیب خانوادگی مختلط (پدر از مشهد و مادر از تهران)، در محیط‌های زندگی متفاوت از نظر فرهنگی بسیار غنی بوده است. او بین دو فرهنگ مختلف مذهبی و اشراف‌زادگی بزرگ شده است. خانواده در سن ۴ سالگی آذر، به تهران نقل مکان کردند و در کنار فامیل مادری روزگار گذراندند. آذر شانزده ساله بود که با جوان سی ساله‌ای که بخشی از رشته پزشکی را در آلمان گذرانده بود و تحصیلاتش را در مشهد ادامه می‌داد، ازدواج کرد. این ازدواج از طرفی او را با فرهنگ‌ها و از طرف دیگر محیط فرهنگی جدید و معاشرت با دوستان و آشنایان تحصیل کرده و روشنفکر در زمینه‌های مختلف فکری و اجتماعی آشنا کرد. پایان دادن به این ازدواج، او را با چالش‌های سختی برای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی مسئولانه برای خود و خانواده کوچکش در شرایط پیچیده داخل و خارج از کشور مواجه ساخت. آذر هم‌زمان با کار، در چندین رشته مختلف دانشگاهی در ایران و خارج از کشور تحصیل کرد....

هم‌زمان با تحصیل و ایفای نقش مادری، در پست‌های مختلف مشغول به کار بود.... او سال ۱۳۹۴ بازنشسته شد و به استراسبورگ فرانسه بازگشت و بین ایران و آمریکا زندگی کرد. در آن زمان او یک پروژه دانشگاهی رادنبال می‌کرد.... پس از عدم موفقیت در این پروژه، مشغول کار مورد علاقه خود، نویسندگی شد و دو رمان «عشق مادری و بی‌عدالتی» و «قوهای سفید پارسی پارس زمین» و کتاب «رنگ‌های دل» را به چاپ رساند.... داستان عشق مادری و بی‌عدالتی در ۱۰۲ صفحه، اواسط سال‌های ۱۳۰۰، زیر فشار تجدد اجباری رضا خان روی می‌دهد. دوره‌ای که مردم برای حفظ هویت‌شان تلاش می‌کردند، درحالی که دولت فرهنگ غربی را به ضرب چوب و چماق بر آنها تحمیل می‌کرد. داستان زندگی یک خانواده تهرانی است که در روستاهای شمیرانات زندگی می‌کنند. زینب الملوک، مادر بزرگ بیوه‌ای که از ازدواج سه دخترش با مردان ثروتمند راضی است، تصمیم می‌گیرد اموالش را به تنها پسرش سرورالدوله ببخشد تا او بتواند ازدواج کرده و زندگی مرفهی داشته باشد. ولی او با دختری ازدواج می‌کند که از نظر اجتماعی و مالی تناسبی با خانواده‌اش ندارد. تفاوت طبقاتی و موقعیت برتر اجتماعی سرور، مردم رنج‌دیده را به رفتار انتقام‌جویانه نسبت به سرور و خانواده‌اش سوق می‌دهد. فاجعه‌ای که همسر سرورالدوله را برای نجات خود و فرزندانش از دست شوهر تحمیلی نادان مجبور می‌کند تا تصمیم دلخراشی برای دختر کوچکش بگیرد، به نحوی که کودکی او را نابود می‌کند.

این داستان روایت کودکان بی‌گناه در دست والدین بی‌کفایت است. دو زن جوان یکی زینب الملوک فداکار که احساس زنانگی خود را برای مسئولیت‌های مادری زیرپای می‌گذارد و دیگری رقیه دختری که مرتکب اعمال جنایتکارانه می‌شود و به خانواده‌اش برای نسل‌ها لطمه می‌زند. سؤال اینجاست که چه عواملی باعث شد تا این دو زن جوان چنین رفتار و اعمال متضادی را پیشه کنند؟

قوهای سفید پاریسی پارس زمین

نویسنده: شقایق (آذر امقلی رحیمی)

انتشارات شاملو، Shamlo.pub@gmail.com

بررسی: شاهرخ احکامی

در کتاب دوم خانم رحیمی می‌خوانیم: ... وقتی مردان خانواده برای انجام کارهایشان به سفر می‌رفتند، در بین راه برای خوردن غذا و استراحت به کاروانسرا می‌رفتند و برای خواب تشک و بالش و لحاف کرایه می‌کردند. یکی از روزهای سرد دی ماه در کاروانسرای در مسیر کرمان، مردی تبریزی و یک مرد رشتی روی گلیبی مشغول خوردن غذا در مجمعه بزرگ مسی بودند. بعد از نهار در حین نوشیدن چای شروع به حرف زدن کردند. مرد رشتی در حال کشیدن قلیان مقداری از نقل بادامی با عطریاس که مرد تبریزی به او تعارف کرده بود، خورد و تشکر کرد. نقل‌های خوشمزه گفتگویشان درباره شهر و خانواده‌شان را شیرین‌تر کرد. مرد رشتی هم از کیسه‌اش دو کلوچه بهارنارنج به دوست تازه خود داد. آنها خیلی زود باهم صمیمی شدند و تصمیم گرفتند با کرایه یک تشک و لحاف دو نفره هزینه خواب را تقسیم کنند. ... مشغول پهن کردن رختخواب خود در گوشه‌ای از اتاق بودند که مردی اصفهانی با خوشرویی وارد شد و از آنها سؤال کرد: «اجازه میدین بخزم وسط رختخواب و بین شما بخوابم؟» آدم خوب و مهربانی به نظر می‌رسید. مرد رشتی به دوست تازه تبریزی‌اش رو کرد و گفت: «چه اشکالی داره وسط ما خودشو جا بده و بخوابه؟» مرد تبریزی جواب داد: «نه بابا، اشکالی نداره، وسط ما جا بجیره». سه نفری‌شان دراز کشیدند و سعی کردند بخوابند. هوا سرد بود و لحاف آنقدر بزرگ نبود که دو طرف رختخواب را کامل بپوشاند. مرد تبریزی آن را به سمت خودش کشید تا کامل پوشیده شود و باعث شد که طرف دیگر لحاف از روی مرد رشتی پس برود. مرد رشتی هم لحاف را به طرف خودش کشید و این باعث شد تا مرد تبریزی عصبانی شود. سریع واکنش نشان داد و لحاف را به طرف خودش بکشد. ادامه این کش مکش‌ها آنها را عصبانی کرد تا جایی که موجب لجبازی، اهانت و برخورد ناشایست شد. ابتدا به یکدیگر فحش دادند و سپس بلند شدند و کتک‌کاری کردند. خشونت آنها مرد اصفهانی را، که آرام وسط رختخواب خوابیده بود، حیرت‌زده و ناراحت کرد. او از آنها خواست که دست از وحشی‌گری بردارند و گفت: یک ذره فهم به خرج بدید، ببینید آیا من چیزی می‌گویم؟ شکایتی کرده‌ام یا با کدام یک از شما مشکل پیدا کرده‌ام؟ چرا نرمی را از من یاد نمی‌گیرید؟ ...

چند سال بعد از انقلاب وقتی که شقایق دخترانش در پاریس، آذربایکو و خانواده‌اش را ملاقات کردند، گویی افسانه شاهزادگی سال‌ها بود که از بین رفته بود. بانو زنی ساده از طبقه متوسط، مادر بچه‌های دوست‌داشتنی با پوست شکلاتی آمریکایی و همسر یک مرد آمریکایی سیاه‌پوست در پاریس بود.

مسأله‌ای که بدری خانم به سختی تحمل می‌کرد و با خودش می‌جنگید این بود که ازدواج دخترش را هضم کند. اگر چه بانو زنی خوشحال بود و با خنده، خانم‌های اشرافی از خودراضی ایرانی در پاریس را مسخره می‌کرد، ولی تکیه کلام‌های مادرش را داشت که اشک به چشم شقایق آورد. دختر امیربهمن بختیار، نوه سناتور مؤید ثابتی، کوچک‌ترین علاقه‌ای به قوهای سفید پاریسی پارس بودن نداشت.



Addiction, CoDependency, Recovery

Detox, Residential, Out Patient and Intervention Services

درمان و بهبودی از هر اعتیاد و وابستگی‌های متقابل



رهایی

OMID e IRAN TV

Every Thursday, at 4:15 - 5pm



مشاور ترک اعتیاد از الکل، مواد مخدر، قمار، پر خوری، ترک سیگار و وابستگی‌های متقابل

Relapse Prevention, as well as Combined Family Groups, Yoga, Meditation, Coaching & Acupanture Services

با امکانات خانه‌های بازپروری تا بهبودی کامل با همکاری روانشناسان و روانپزشکان متخصص به بیمارهای اعتیاد و وابستگی

Transforming Life Center, Inc.

LA: 818.590.0134

OC: 949.910.3585

www.TransformingLifeCenter.com



اسلام گرایی و مصائب برخاسته از آن در ایران

تقسیمت اول

سختروانی دکتر شاهرخ احکامی

پزشک، فعال فرهنگی و سردبیر فصل نامه «میراث ایران» در «بنیاد فرهنگی دماوند»

سوم دسامبر ۲۰۲۳

علمی، اقتصادی و نظامی برتری نسبت به کشورهای غرب برخوردار بودند، اما این برتری را از دست دادند، از غرب عقب ماندند و بسیاری از آنان حتی گرفتار استعمار مسیحیان غربی شدند. از نظر اسلام گرایان، آنچه که به برتری مسلمانان بر مسیحیان پایان داد، از یک سو، تفرقه بین مسلمانان، و از سوی دیگر عدم اجرای کامل احکام و دستورهای دینی بود...

در جوامع اسلامی اندیشه بازگشت به گذشته بیشتر جنبه نظری داشت که دست کم روشنفکران در کشورهای اسلامی به توصیه اسلام گرایان عمل کنند و با تبدیل نظام های لائیک به حکومت های دینی و نادیده گرفتن هویت ملی خود، زمینه را برای ظهور خلافت قرن بیستم فراهم سازند. نتیجه اینکه اسلام گرایان می توانستند موضع منتقد دایمی دولت را اتخاذ کنند و با ارائه اعتقادات خود به عنوان راه حل تمام مشکلات، دولت ها را به چالش بکشند و مشکلات جامعه را به نادیده گرفتن «میراث دینی» مسلمانان نسبت دهند و از نارضایتی توده از کمبودهای موجود برای جلب توجه به آرمان های خود بهره برداری کنند.

منتقدین و طرفداران جدایی دین از سیاست معتقد بودند که بازگشت به آداب و رسوم گذشته، به خصوص برخی مجازات های مورد نظر فقها را باعث تحقیر و سرخوردگی و عقب ماندگی بیشتر مسلمانان تلقی می کردند.

پاسخ اسلام گرایان این بود که رسوم قدیمی و احکام «خسونت آمیز» اسلام صرفاً برای هشدار و انذار تدوین شده و قرار نیست حکومت اسلامی

اسلام گرایان بر پیاده سازی شریعت (قانون اسلامی) از اتحاد سیاسی پان اسلامیسیم و حذف غیرمسلمانان منتخب به ویژه نفوذ نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی غرب در جهان اسلام که آنها معتقد هستند با اسلام، مغایرت دارد، تأکید می کنند... اسلام گرایان به طور کلی مدعی هستند که عقاید و اهداف سیاسی آنها، ابراز عقیده مذهبی اسلامی آنهاست. برخی متخصصان اصطلاح «اسلام عمل گرا» (برنارد لویس)، یا «اسلام سیاسی» را مناسب می دانند. برخی نیز (رابین رایت)، اصطلاح «اسلام نظامی» را با اسلام گرایی برابر دانسته اند.

چهره های مهم اسلام گرایی

چهره های مهم و اصلی اسلام گرایی مدرن شامل حسن البنا (مؤسس اخوان المسلمین)، سید قطب، نویسنده، شاعر، انقلابی و عضو اخوان المسلمین، مؤسس جماعت اسلامی پاکستان و هند، و روح الله خمینی می شود.

حمید کیهان، بی بی سی: نظریه در دست گرفتن حکومت برای «جاری کردن احکام اسلامی» که امروزه با عنوان اسلام سیاسی یا اسلام گرایی از آن نام برده می شود، دهه ها پیش از آغاز فعالیت سیاسی آیت الله خمینی ابداع شده بود و اسلام گرایان بر صحنه سیاسی برخی کشورها حضور یافته و گاه حتی امکان فعالیت در حاشیه فرآیند سیاسی را هم کسب کرده بودند. مبنای عقیدتی اسلام گرایان این نظر بود که در قرون گذشته، مسلمانان به عنوان یک ملت یا امت واحد از جایگاه

– اثرات دوران پهلوی در امر اسلام گرایی و اسلام زدایی

– اثرات فعالینی چون احمد کسروی

– اثرات گروه ها و حرکت های اجتماعی

پیش از آغاز گفته هایم، باید از دوست و همکار ارجمندم جناب اردشیر لطفعلیان، آقای حاج علی گل و همکاران شان در بنیاد فرهنگی دماوند سپاسگزاری کنم که مرا با ارائه نوشته ارزشمند جغرافیای اسلام گرایان، وادار به کاوش و جستجو و یادگیری درباره جنبش اسلام گرایی و بالاخره واکنش به اسلام زدایی کردند. در این وقت محدود، مختصری از یافته هایم را با شما در میان خواهم گذاشت و اگر وقتی بود و علاقه ای به موضوع وجود داشت، بسیار خوشحال می شوم که دنباله یافته هایم را با عزیزان و دوستانی که وقت گرانبهای شان را صرف گوش دادن این مطالب کرده اند، بیان کنم. این برای داخل مجله دیگر ضرورت ندارد

تعریف اسلام گرایی

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد: «اسلام گرایی که با نام اسلام سیاسی و اسلامیسیم نیز شناخته می شود، نوعی ایدئولوژی است که «تعالیم، عقاید و ارزش های یک اسلام خاص را به عنوان بنیاد یک ساختار سیاسی که حامیان آن ایدئولوژی، آن را دولت اسلامی می خوانند» به کار می بندد.

اسلام گرایان می توانند تفاسیر گوناگونی را بر اساس سوره ها و آیات قرآنی داشته باشند. دیدگاه های

مجازات‌هایی مانند سنگسار، قطع دست یا اعدام به خاطر خروج از دین یا جهاد و شهادت برای گسترش دین و کشتن و کشته شدن به نیت پاداش اخروی را ترویج و اجرا کند، یا با استقرار حکومت اسلامی، استبداد فردی، ولی فردی متدین و صالح، جایگزین مردم‌سالاری شود. به گفته آنان، حکومت اسلامی آزادی، حقوق برابر و دموکراسی را می‌پذیرفت و در چارچوب اعتقادات اسلامی به اجرا می‌گذاشت...

ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی در ایران

ویکی‌پدیا: ملی‌گرایی در ایران یکی از دغدغه‌های ذهنی ایرانیان، تناسب بین دو عنصر «ایران» و «اسلام» بوده است. ملت و ملی‌گرایی بحثی تعیین‌کننده در تفکر سیاسی محسوب می‌شود. در ایران، ناسیونالیسم نخست با گرایش لیبرال در عصر مشروطه به شکل سطحی مطرح شد. اما در عصر رضاشاه شدت یافت و به بزرگداشت تمدن ایران پیش از اسلام پرداخت و اسلام را با دیده‌ای مهاجم نگرست و ارزش‌های اسلامی را تحقیر کرد. ناسیونالیست‌ها با تقدس آداب و مظاهر باستانی و تلاش برای طرد لغات عربی از زبان فارسی و احیای «ایرانیت» به جای «اسلامیت» تلاش‌های فرهنگی فراوانی را با پشتیبانی رضاشاه پی گرفتند و... به جنگ با اسلام برخاستند. (بصیرت‌منش، ۱۳۷۵: ۵۱-۴۶)

پس از سقوط رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضا شاه در شرایط اشغال کشور، به طور طبیعی افکار ملی‌گرایی گسترش یافت.

تداوم این افکار در سال ۱۳۲۸ شمسی، نخستین تشکیلات ملی‌گرا را به نام جبهه ملی بنیان نهاد. ملی‌گرایی در کشور ما تاریخی صد ساله دارد و اولین جلوه‌ی ملیت ایرانی را در نهضت تنباکو می‌توان مشاهده کرد. واقعه‌ای که رهبر آن یک مرجع دینی بود. میرزای شیرازی در جواب به نماینده ناصرالدین شاه درباره فسخ قرارداد تنباکو با انگلستان می‌گوید: «دولت‌آگراز عهده‌جواب بیرون نتوان آید ملت از جواب حساسی عاجز نیست» و «اگر دولت از عهده بر نمی‌آید، من به خواست خدا آن را برهم می‌زنم».

در سال ۱۳۰۹ قمری در تهران شایع شد که میرزای شیرازی در باب استعمال دخانیات حکمی صادر کرده است و متن آن چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، اليوم استعمال تنباکو و توتون بئي نحوکان در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است.» زمانی که میرزا حکم تنباکو را لغو کرد، مردم تا مدت‌ها تنباکو استعمال نمی‌کردند، چون مطمئن نبودند این دستور میرزا است یا شایعه است.

متفکرین ایرانی برای اولین بار به طور جدی با مسایل و آموزه‌های جامعه غرب آشنا شدند. از طرف

دیگراناسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوان که حکومت و جامعه با آنها دست به‌گریبان بود، بستری فراهم آورد تا در آن ملی‌گرایی به عنوان راه حلی برای رفتن از این نابسامانی‌ها مطرح گردد.

حاملان اولیه ملی‌گرایی، اولین دانشجویان ایرانی در اروپا افرادی همچون میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان نوری و فتح‌علی آخوندزاده بودند. آنها حاکم شدن آموزه‌های غربی را عامل پیشرفت و حل مشکلات جامعه می‌دانستند و بر عقل‌گرایی، دین‌ستیزی، تساهل مذهبی، لیبرالیسم و تجددگرایی تأکید می‌کردند.... در زمان پهلوی دوم نیز ناسیونالیسمی با عنوان ناسیونالیسم مثبت مطرح بود و ملی‌گرایی به صورت ناسیونالیسم مثبت در کشورمان چونان اهرمی در مقابل دین به کار گرفته شد.

در جریان انقلاب اسلامی، ایدئولوژی اصلی، اسلام بود و ملی‌گرایی چندان رنگ و بویی نداشت. گرچه جنبه‌هایی از ملی‌گرایی که از آن با عنوان میهن‌دوستی یاد می‌شود، علاقه به کشور و وطن منافاتی با ایدئولوژی اسلامی و اسلام‌گرایی ندارد (بابایی زارچ، ۱۳۸۳: ۶۴-۶۳).

ملی‌گرایی در ایران را به چند جریان نسبت می‌دهند: جریان اول، ملی‌گرایی در حکومت مشروطه، به معنای تأکید بر قانون‌مداری و ایجاد دولت با اتکا بر آرای مردم. این جریان از مشروطه ۱۲۸۵ شمسی آغاز شد.

جریان دوم، طرح ملی‌گرایی در گفتمان سیاسی در عصر پهلوی. ویژگی ملی‌گرایی در این مقطع احیای هویت پیش از اسلام و الگوگیری از پادشاهان هخامنشی، مقابله با ارزش‌های اسلامی و جایگزینی ایدئولوژی جدید، تقویت دولت متمرکز و پاک‌سازی زبان فارسی از عربی بود.

جریان سوم، التقاطی از اسلام و ملی‌گرایی همراه با تقدم ملیت بر دین در خط مشی نهضت آزادی است، که در آن تأثیر شدید از غرب به گونه‌ای که تفسیر آنان از اسلام متأثر از جایگاه دین در کشورهای غربی نظیر فرانسه دیده می‌شود. تعهد به اصول و فرهنگ غرب از جمله اصالت بخشیدن به فرد و آزادی‌های فردی، عمل‌گرایی و تفسیر تجربی مبدأ و معاد، مبارزه در چهارچوب قانون اساسی در دوران پهلوی و برخورد اصلاح‌طلبانه و سیاست‌گام به گام پس از انقلاب، تقدم ملی‌گرایی بر اسلام - اول ایران بعد اسلام (شخصی بودن مذهب و اینکه رسالت دین صرفاً خدا و آخرت است و در نتیجه تفکیک دیانت از سیاست).

- عدم اعتقاد به روحانیت و اصل ولایت فقیه، متهم ساختن دیگران به انحصارطلبی و بالاخره پیروی از مصدق السلطنه (دکتر مصدق) به عنوان یک شخصیت ملی‌گرای سکولار (غرویان و همکاران،

۱۳۸۰: ۱۰۶).

تقوی در ملی‌گرایی در اندیشه اسلامی نویسد، برخی ملی‌گرایی را یک فکروارداتی می‌دانند که برای شکستن وحدت امت اسلامی و جلوگیری از یکپارچگی جهان اسلام ظاهر شده است.

حجتی کرمانی می‌نویسد: محتوای تعالیم ناسیونالیسم اصالت منافع ملی است و بنابراین منافع مردم جهان منطقاً جنبه‌ی فرعی دارد، زیرا هر ملت، ملت دیگر را بیگانه می‌داند و خود را به هیچ وجه موظف به تأمین منافع مردمی که در کشورهای دیگر به سر می‌برند و خودشان وظیفه دارند در جهت مصالح خود قدم بردارند، نمی‌داند. ولی این جنبه‌ی منفی، یعنی احساس بیگانگی با دیگران، درست به موازات جنبه‌ی مثبت، یعنی کوشش در راه جلب منافع ملی پیوسته و به طور طبیعی رشد می‌کند و دیوار ملیت بدین ترتیب بلندتر می‌گردد (حجتی کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۱، ۴۹-۴۶).

بابایی زارچ می‌نویسد: در ملی‌گرایی حکومت و احکام آن دنیایی می‌شود و مردم قوانین را وضع می‌کنند در حالی که در اسلام محور امور دین و اعتقاد به خداست و انسان‌ها حکومت را بر مبنای الهی می‌پذیرند، ایرانیت به جای اسلامیت (در جهان اسلام ملی‌گرایی به مثابه عنصری ضد دینی رواج می‌یابد). (بابایی زارچ، ۱۳۸۲: ۱۲۲).

داوری اردکانی، (۱۳۶۴: ۲۱) می‌نویسد: در ملی‌گرایی به مرزهای جغرافیایی اصالت داده و هدف ایجاد واحدهای ملی را دنبال می‌کند که کانون اصلی وفاداری در میهن است. در حالی که در اسلام به عقیده و مذهب اصالت داده و کانون اصلی دلبستگی انسان را خدا می‌داند و وحدت جهانی بشر را بر مبنای ایدئولوژی دنبال می‌کند. بر مبنای اندیشه‌های اسلامی، ملی‌گرایی افق فکری انسان را محدود می‌کند و جامعه انسانی را در نظر نمی‌گیرد و از این لحاظ باعث شکل‌گیری نژادپرستی، استعمار و استثمار جوامع می‌شود...

- از دید اسلام‌گرایان اهداف و مقاصد ملی‌گرایی دقیقاً با اهداف و مقاصد اسلام مخالفت می‌کند، چون اسلام با قدرت و اصرار به خدمت بشر و نابود ساختن موانع عصبی، رنگی خونی و زبانی است (فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم شماره ۵، تابستان ۹۲).

اسکویی و همکاران (۱۳۸۸: ۱۶۱) می‌نویسد، هیچ‌کدام از احیاگران وحدت اسلامی از سید جمال‌الدین اسدآبادی تا آیت‌الله خامنه‌ای نه تنها مخالفتی با ملی‌گرایی عقلایی-منطقی ابراز نکرده‌اند، بلکه آن را وسیله‌ای برای مقابله با استعمار و ایجاد همگرایی در بین احاد جوامع مسلمان دانسته‌اند. لیکن برخی دیگر چون ابوالاعلی مودودی، خمینی و مطهری معمولاً ملی‌گرایی نژادی و احساسی را مورد حمله قرار

داده‌اند و آن را متهم ساخته‌اند. خمینی می‌گوید ملت ایران دو بعد ایرانیت و اسلامیت دارد که بعد اسلامیت آن پایدارتر است. لذا ملت ایران مفهومی دینی است. ملت به معنی مدرن آن نیز تا آنجا معتبر است که مقابل اسلام قرار نگیرد. و از آنجا که ملی‌گرایی به منزله یک ایدئولوژی، تصویری منفی از ملی‌گرایی ارائه می‌کند و برای مقابله با اسلام و اسلامیت، امت اسلامی عنوان شده است؛ ملی‌گرایی به معنی دفاع از آب و خاک و سرزمین منافاتی با اسلام ندارد.

اسکویی و همکاران (۱۳۸۸: ۱۶۵) درباره مرتضی مطهری می‌نویسند: مطهری معتقد است ملی‌گرایی تفکری است که ملل را در درونی یکدیگر قرار می‌دهد. آن تفکر از اروپا وارد جهان اسلام شده است. در اروپا مکتب فکری که دربرگیرنده تمام ملل باشد وجود نداشت (مطهری زنده نماد تا اتحادیه اروپا را ببیند) ولی اندیشه‌ی اسلام در مورد کل جامعه بشری است. مطهری می‌گوید ملی‌گرایی اگر موجب همبستگی با همسایگان گردد اسلام آن را تأیید می‌کند.

در فصل نامه پژوهش‌های راهبری می‌خوانیم (سال دوم شماره ۵، ۱۳۹۲): در نظام سیاسی اسلام به جای واژه ملت، امت آمده است و به جامعه مسلمانان که تحت حکومت اسلامی هستند، امت گفته می‌شود. بابایی زارچ (۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۳) می‌گوید، اسلام به جای تأکید بر ایدئولوژی مانند ناسیونالیسم که به گفته‌ی اسلام باعث تفرقه و جدایی افراد انسانی می‌شود، ترجیح می‌دهد برداشتی انترناسیونالیستی بر باورهای اسلامی را شکل دهد... (این مسأله و تئوری به مفهوم یاری و همدستی با حزب الله فلسطین، یمن، سوریه و...).

حجتی کرمانی (۱۳۸۴: ۹۲) می‌نویسد اسلام تمام جامعه بشری را یک خانواده می‌داند و رسالت خود را محدود به قوم و ملتی خاص نمی‌داند. بنابراین جامعه‌ای که بر پایه‌ی جهان‌بینی اسلامی برپا می‌شود، علاوه بر آنکه به نوسازی و آرایش معنوی و مادی خود می‌پردازد، خود را حامل رسالت جهانی می‌داند.

آبراهامیان (۱۳۸۵: ۲۳) در دین اسلام ملیت و قومیت به معنایی که امروز میان مردم مصطلح است هیچ اعتباری ندارد و بلکه این دین به همه ملت‌ها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می‌کند... این دین همیشه می‌کوشیده است که به وسایل مختلف ریشه ملت‌پرستی و تفاخر قومی را از بیخ و بن برکند. اسلام از آغاز ظهور خود «داعیه‌ی جهانی» داشته است و مقیاس‌های اسلامی «مقیاس‌های جهانی است» نه قومی، ملی و نژادی...

کیوان حسینی در رادیو فردا می‌نویسد: نفوذ و حضور روحانیون در عرصه سیاست داخلی ایران به شکلی که امروزه می‌شناسیم قدمتی بیش از دهه بیست

و نهضت ملی کردن نفت دارد. در جنبش مشروطه؛ زمانی که ایرانیان خود را برای ورود به دنیای نوین آماده می‌کنند و در تلاشند تا یک قرن سلطه خاندان قاجار را با یک نظام مبتنی بر اصول دموکراتیک و مدرن عوض کنند و از همان خط نخست، روحانیت شیعه در کشور، که اکثریتی مسلمان و شیعه داشت، با اختلافات عمیق در درون خود روبه‌رو بود. به این معنا که گروهی مخالف و گروهی موافق جنبش مشروطه بودند و اصولاً یک موضع‌گیری واحد از سوی نهاد مذهبی تشیع در قبال تحولات سیاسی آن زمان وجود نداشت.

به گفته مجید تفرشی، پژوهشگر تاریخ ایران و تشیع، حتی روحانیون موافق یا مخالف مشروطیت هم در درون خود اختلاف نظرهایی بنیادین داشتند. تفرشی می‌نویسد: «بعد از دوران مشروطیت روحانیون دو دسته شدند. دسته اول عده‌ای بودند نظیر میرزای نائینی (شیخ محمد حسین) و چند روحانی دیگر معتقد بودند که این کار از سر استیصال است و دولت اصلی دولت علماست و ما برای دفع افسد به فاسد می‌گوییم مشروطه بد است. اما استبداد بدتر است. اما برخی از علما مانند شیخ اسماعیل محلاتی معتقد بودند که مشروطه ایده‌آل مردم ایران است و اساساً نمی‌توان در زمان غیبت حکومت اسلامی برپا کرد».

تفرشی می‌گوید: برخی از روحانیون مشروطه را حرام می‌دانستند (شیخ فضل الله نوری که معتقد بود مشروعه نه مشروطه) و معتقد بود مشروطه، مجلس، قانون، آزادی، مساوات، جملگی بایستی بر مدار اصول و قوانین اسلام تعریف و متحقق شوند. بر این اساس مشروطه بایستی به صفت مشروعه مقید گردد. بنا بر نوشته محمد ترکمان، شیخ فضل الله نوری در پی آن بود تا مشروطه را از بی‌قیدی به مشروعه و مجلس را از افراطی‌گری به عملکرد عقلانی رهنمون سازد... مجید تفرشی: «در دوره اول از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۰۶ به جز موارد معدودی مانند حسن مدرس، که رهبری مخالفت علیه رضاشاه را بر عهده داشت، روحانیت یک تعامل نسبی با رضاشاه داشت. اوج این تعامل را در مجلس مؤسسان و مسأله تغییر سلطنت می‌بینیم که بسیاری از علما از جمله آیت الله کاشانی، آیت الله کفایی، آقازاده خراسانی (پسر آخوند خراسانی) و آقا نورالله اصفهانی در آن حضور داشتند.»

رضاشاه و اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی

در ویکی پدیا می‌خوانیم: در دوران رضاشاه رفته رفته دست روحانیون از مراکز قدرت قطع می‌شود. در این دوره رضاشاه دست به اصلاحات فرهنگی زد (آبراهامیان). او، که خود را میراث‌دار ایران باستان می‌دانست و در این راه مشاورانی

همچون فروغی، محمد تدین و عبدالحسین تیمورتاش داشت، معتقد بر این بود که مذهب و خرافات آن، باعث عقب‌افتادگی ایران در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی شده است، از همان شروع کار دست به مذهب‌زدایی در تمامی کشور زد. از یک طرف ملتی با سنت‌های عجیب شده و طرف دیگر حکومتی که می‌خواست کشور را با زور به جلو ببرد. گرچه او توانست مراکز مهمی را که تا آن روز در دست روحانیت بود از چنگ آنان در بیاورد، مراکزی مثل آموزش و پرورش و قوه قضاییه که میانی اسلام در گرو این دو بود (آبراهامیان). اقدامات رضاشاه برای ایجاد وحدت و یکپارچی ملی نارضایتی‌های زیادی در میان اقلیت‌های مذهبی و زبانی پدید آورد. مدارس بهایی که تنها در تهران بیش از ۱۵۰۰ دانش‌آموز داشت، در سال ۱۳۱۳ به بهانه برگزاری مراسمی به مناسبت سالگرد کشته شدن باب تعطیل شد. در سال ۱۳۱۰ ساموئل حبیب نماینده یهودیان در مجلس که در سال ۱۳۰۵ بابت هموندی در کودتای نافرجام سرهنگ پولادین به زندان محکوم شده بود، ناگهان اعدام شد (سیاست‌های ناشیانه یک نظامی در ایران).

شاهرخ ارباب گیخسرو نماینده زرتشتیان، که از سال ۱۳۰۰ طرفدار سرسخت رضاشاه بود و به دلیل اینکه پسرش در آلمان برخلاف خواست پدر به طرفداری از نازی‌های سخنرانی کرده بود، به ضرب گلوله پلیس کشته شد، در مورد مدارس ارامنه نخست کلاس‌های تدریس زبان‌های اروپایی تعطیل شد و سپس در سال ۱۳۱۷ اجازه‌نامه فعالیت این گونه مدارس باطل شد. «همان سال روزنامه نیمه‌رسمی اطلاعات با چاپ مقالاتی درباره «جنايات خطرناک» که همگی با نام‌های ارمنی و آسوری بود، مبارزه شدیدی علیه اقلیت مسیحی به راه انداخت (آبراهامیان)، «دولت رضاشاه از دیماه سال ۱۳۱۴، که کشف حجاب می‌شود، تا شهریور ۲۰ در واقع دورانی است که روحانیت منکوب، منزوی و خانه‌نشین شده و حومت رضاشاه، دست بالا را دارد و دوران اقتدار حکومت است در برابر روحانیت» (تفرشی). دولت رضاشاه، اعمال نفوذ بر نهاد مذهب را نیز در دستور کار قرار داد. حوزه‌های علمیه در قم، اصفهان و البته نجف خودمختار باقی ماندند. اما دانشکده الهیات دانشگاه تهران و مسجد سپهسالار (که توسط امام جمعه منتخب دولت اداره می‌شد) داوطلبان را امتحان می‌کردند تا معلوم کنند کدام یک صلاحیت آموزش دینی به مردم و در نتیجه درآمدن به کسوت روحانیت را دارند (آبراهامیان). از سال ۱۳۰۷ تا سال ۱۳۱۴ و اتفاقات مسجد گوهرشاد و مسأله کشف حجاب، یک دوره تقابل میان روحانیت و دولت وجود دارد. در واقع سیاست‌های دولت در این دوره، سیاست‌هایی سکولار هستند که می‌خواهد دست

روحانیت را محدود کند و روحانیت را از محوریت قدرت و اجتماع کنار بزند و منزوی و ساکت کند و دستش را ببندد. در واقع جنگی است که در کشتار مسجد گوهرشاد و کشف حجاب به اوج می‌رسد (مجید تفرشی).

کشف حجاب و واقعه مسجد گوهرشاد

حسین مکی در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» درباره واقعه «مسجد گوهرشاد» و «کشف حجاب» می‌نویسد: نخستین کشور اسلامی که اقدام به کشف حجاب از بانوان کرد، افغانستان بود که امان‌الله خان پادشاه افغانستان مسافرتی به اروپا کرد و در مراجعت از اروپا در سال ۱۳۰۶ شمسی به ایران آمد و از طریق خراسان به کشورش بازگشت. به محض ورود به پایتخت اعلام نمود که نسوان بایستی بدون حجاب باشند، نخست با همسر خود بدون حجاب در مجامع و محافل ظاهر شد. این بی‌پروایی، آنهم در کشوری چون افغانستان، موجب قیام عمومی در آن کشور گردید و امان‌الله خان ناچار به استعفا و ترک کشور شد...

مصطفی کمال پاشا که رژیم خلافت و سلطنت آل عثمان را درهم کوفت، به تغییر لباس و کشف حجاب و «رفرم‌هایی» پرداخت که اهم آنها تغییر خط ترکی بود به لاتین و تعطیل روز جمعه را به یکشنبه و تاریخ هجری را به میلادی تبدیل نمود.

تغییر لباس و کلاه و بعضی رفرم‌های دیگر تقلیدی از ترکیه بود... قبل از آنکه مسأله تغییر کلاه پهلوی به شاپو به مرحله اجرا درآید، برای آنکه از جهت جامعه روحانیت خیالشان راحت شده باشد، نخست به فکر افتادند که آنها را محدود و تحت شرایطی بتوانند از پوشش لباس روحانی که عبارت از عمامه و عبا بود جلوگیری نمایند... در نتیجه معممین یا در معابر آفتابی نمی‌شدند و در خانه می‌ماندند و یا اگر در معابر پیدا می‌شدند، گرفتار پلیس می‌گردیدند... کلاه شاپو بر سر گذاشتن اجباری می‌شود. دولت فروغی متحدالمالی در این مورد صادر می‌کند. مردم علی‌رغم دستور دولت بی‌میلی نشان می‌دهند و استقبال نمی‌کنند، ولی دولت بخش‌نامه‌ای صادر می‌کند (متحدالمال) و پس از آن تهدید، کارمندان دولت دیگر چاره‌ای جز به سر گذاشتن این کلاه نمی‌بینند.

چند ماه قبل از قیام مردم مشهد (گوهرشاد) در یکی از شب‌های جمعه ۱۳۱۳ وزیر معارف (میرزا علی‌اصغر حکمت) مسافرتی به شیراز می‌کند و به مناسبتی مجلس جشنی که از پیش تدارک آن دیده شده بود، برپا می‌کند که عده زیادی از طبقات مردم در آن جشن شرکت نموده بودند. پس از ایراد سخنرانی‌ها و نمایش، در خاتمه آن عده‌ای از دانشجویان بر روی صحنه (سن) نمایان می‌شوند و ناگهان نقاب از چهره

برمی‌گیرند و ارکستر آهنگ رقص می‌نوازد و دختران به پایکوبی می‌پردازند. در این هنگام عده‌ای به عنوان اعتراض از آنجا خارج می‌شوند. روز بعد این خبر در شهر مانند بمبی صدا می‌کند و موجب سروصدای مردم می‌شود و عده زیادی از مردم در مسجد وکیل اجتماع می‌نمایند. سید حسام‌الدین فالی، که از علما و روحانیون منتفذ شیراز بود، به منبر می‌رود و سخت اعتراض می‌کند و اعمال جشن را تقبیح و محکوم می‌نماید.

خبر جنبش شیراز و تعطیل بازار به تهران می‌رسد. لاجرم سید حسام‌الدین فالی را زندانی می‌کنند. خبر گرفتاری فالی به حوزه علمیه قم و مشهد و تبریز می‌رسد. در تبریز دو مرجع مورد توجه، یکی آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی و دیگری آیت‌الله آقامیرزا صادق آقا درباره تغییر لباس و کلاه شاپو اعتراض می‌کنند... آن دو نفر توقیف و به سمنان تبعید می‌شوند. در مشهد آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، آیت‌الله سید یونس اردبیلی، آقا زاده فرزند آیت‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفافه) و جمعی دیگر از علما و مدرسین درجه اول مشهد مسأله تغییر لباس مطرح و اظهار عقیده می‌کنند که دنباله تغییر لباس به برداشتن حجاب منتهی خواهد شد و باید باشد از آن جلوگیری نمایند. در یکی از این اجتماعات آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، که مرجعی صاحب رساله بود، قبول می‌کند به تهران رفته با رضاشاه وارد مذاکره شود. قبل از حرکت از مشهد تلگرافی به پهلوی می‌کند و عزیمت خود را به تهران اطلاع می‌دهد و به روحانیون و وعاظ و مردم مشهد می‌گوید من می‌روم به تهران تا با این شاه صحبت بکنم، شاید او را از تصمیمش منصرف گردانم. حاج آقا حسین خود را به شهری می‌رساند. بلافاصله پس از ورودش به باغ سراج‌الملک، باغ را محاصره و از رفت و آمد اشخاص جلوگیری می‌کنند و بعد ایشان را به عتبات تبعید می‌کنند...

خبر گرفتاری آیت‌الله قمی در مشهد بسیار باعث بیشتر شدن احساسات و غلیان افکار عمومی می‌گردد... خطبا و واعظین در وعظ و خطابه‌شان نتیجه می‌گیرند که این تغییر لباس مقدمه رفع حجاب از بانوان خواهد بود... از دحام مردم به جایی می‌رسد که دیگر در منزل آیت‌الله سید یونس اردبیلی گنجایش نداشته و ناگزیر به مسجد گوهرشاد منتقل می‌گردد. خطبا به منبر رفته و مردم را به مقاومت و تهییج دعوت می‌نمایند. مخصوصاً دو نفر از خطبا یکی شیخ بهلول و دیگری نواب احتشام رضوی بیش از سایر وعاظ ابراز احساسات نموده به طوری که مردم تا پای جان حاضر به مبارزه و قیام می‌گردند.

بالاخره بنا به نوشته مجله سروش در سال دوم شماره ۹۰ مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۵۹، زیر عنوان «به یاد

حماسه خونین گوهرشاد»: «... علما و مجتهدین دریکی از جلسات شان تصمیم می‌گیرند تلگرافی به رضاشاه مخابره کنند تا او را از این عمل منصرف گردانند. این تلگراف به امضای هشت تن از علما مسئول و متعهد می‌رسد و همچنین قرار می‌شود که خطبای معروف امثال شیخ مهدی واعظ خراسانی و شیخ عباسعلی محقق ... در مسجد گوهرشاد به منبر بروند و مردم را بیدار سازند. صبح روز جمعه ۲۰ تیرماه ۱۳۱۴ شمسی، قزاقان مستقر در مشهد برای متفرق کردن مردم وارد عمل می‌شوند و به روی مردم آتش می‌گشایند و حدود یک صد نفر را کشته و زخمی می‌گردانند. مردم متفرق نگشته و مقاومت می‌نمایند و قزاقان علی‌الظاهر می‌گریزند. این گریز به خاطر این بود که آنان دستوری برای اعمال هرچه بیشتر خشونت جهت متفرق کردن مردم نداشتند... پس از این هجوم، مردم اطراف مشهد با داس و چهارشاخ و پیل و ... به طرف مسجد سرازیر می‌شوند. مسجد گوهرشاد لبریز از جمعیت می‌شود. روحانیون به ترتیب در منزل حضرت صاحب‌الزمان قرار می‌گیرند و برای مردم توطئه‌های رژیم را افشا می‌کنند... زنان خواستار شرکت در نهضت می‌شوند و خواستار حضور در متن جریان می‌شوند...

«مسجد پیرزن» در وسط مسجد گوهرشاد واقع است. «سرپرسی مولزورث سایکس» که بین سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۳ میلادی سرکنسول انگلیس در خراسان بوده در کتاب «تاریخ ایران» درباره مسجد پیرزن می‌نویسد: «حکایت می‌کنند که بانوی سالخورده‌ای قطعه زمینی در آن حوالی (محدوده مسجد گوهرشاد) داشته که مورد نیاز گوهرشاد بوده ولی پیرزن به هیچ قیمتی حاضر به فروش آن نمی‌شود.

می‌گویند او آنقدر اصرار و پافشاری می‌کند تا بالاخره مسجد را در اطراف و گردگرد ملک او می‌سازند



بالاخره روحانیونی که برای کار در بخش خدمات دولتی انتخاب می‌شدند باید لباس روحانیت را کنار می‌گذاشتند و از پوشش غربی و کلاه استفاده می‌کردند. شگفت این که این اصلاحات به روحانیون نیز هویت متمایزی بخشیده بود. همچنین وزارت آموزش، آموزش مذهبی را در مدارس دولتی اجباری کرده و با کنترل محتوای این دروس، جلوی هر عقیده‌ای را که بویی از شک‌آوری نسبت به مذهب داشت، می‌گرفت. هدف رضاشاه بیشتر حاکم کردن دولت بر تبلیغ و ترویج اسلام بود تا تضعیف مذهب با اندیشه‌های سکولار. وی زندگی سیاسی‌اش را با رهبری قزاق‌ها در آیین‌های محرم آغاز کرده بود و برای فرزندان، نام‌های شیعی (شیخی) انتخاب کرده بود. محمدرضا، غلامرضا، احمدرضا، حمیدرضا. واعظان سرشناس را برای ارائه برنامه‌های مذهبی به رادیوی سراسری دعوت کرد و همچنین شریعت سنگلجی، واعظ پراوازه مسجد سپهسالار را ترغیب کرد تا آشکارا نیاز مبرم شیعه به نوعی «فرماسیون» را اعلام کند. سنگلجی اغلب در منبرهای خود برای نکه تأکید می‌کرد که اسلام در تضاد با تجدد، به ویژه علوم، پزشکی، سینما، رادیو و سرگرمی رو به رشد یعنی فوتبال نیست (آبراهامیان).

ادامه دارد

۱ سرباز خودکشی کرد و از مردم ۱۲۸ کشته؛ ۲۰۰-۳۰۰ مجروح و ۸۰۰ بازداشتی (براساس گزارش بریتانیا)، و طبق امار رسانه‌های جمهوری اسلامی نظیر مجله سروش، میزان کشته‌شدن بیش از دوهزارتن (تایپنج‌هزار تن) و ۱۵۰۰ تن اسیر و عده زیادی از روحانیون بازداشت شدند. برای دستگیری بهلول جایزه تعیین کرده بودند و از قرارهای بهلول با تعویض لباس و لباس نیم‌تنه پاسبانی فرار کرد و نیز گفته شد که راننده اسدی نایب التولیه او را به مرز افغانستان رسانیده بود...

کشتار دسته‌جمعی مشهود دستگیری و محاکمه عده‌ای از علما و مجازات‌های سنگین و احکام اعدام عده‌ای، رفته رفته نسبت به دیانت رضاشاه ابراز تردید گردید...

رضاشاه برای اینکه خود را معتقد به دیانت اسلام و نمود سازد در سلام عید غدیر در پاسخ تبریک رئیس مجلس (محتشم السلطنه) گفت: «خیلی‌ها در اشتباه هستند و تصور می‌کنند معنی تجدد و اخذ تمدن امروزی دنیا این است که اصول دیانت و شرایط آن را رعایت نکنند و یا کسب تجدد و تمدن مغایرتی با دین و مذهب دارد... اگر مقنن بزرگ اسلام در حال حاضر در مقابل این ترقیات عالم وجود داشت موافق بودن اصول شرایع حقه خود را با وضعیت و تشکیلات امروز نشان می‌داد...».

و او خود بعدها مسجدی در آن به صورت جداگانه می‌سازد که مسجد پیرزن نام می‌گیرد و نگارنده آن را دیده‌ام و مانند «وامبری» (سیاح معروف انگلیسی) معتقدم که مسجد گوهرشاد از مساجد سمرقند بسی زیباتر است. اما این مسجد کوچک بعدها تبدیل به وضوخانه گشته است. مسجد پیرزن افسانه‌ای دارد شبیه «حجره تنگ پیرزن» در ایران و کاخ مدائن، خاقانی می‌گوید: نی زال مداین کم از پیرزن کوفه / نی حجره تنگ این، کم ترز تور آن.

به هر حال برگردیم به ماجرای مسجد گوهرشاد. چادری برای زنان شجاع آماده می‌گردد. نواب احتشام رضوی برای زنان سخنرانی می‌کند. روز شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴، مسجد گوهرشاد دیگر جای سوزن انداختن نیست، شعارهای ضد کلاه بین‌المللی (شاپو) و ضد حجاب زدایی داده می‌شود. سران و فرماندهان قشون و شهربانی به دستور مرکز به بهانه حفاظت بانک‌ها در بام‌های مشرف به صحن مسجد گوهرشاد مستقر می‌شوند. اسدی از دستور و نقشه کشتار مطلع است و به بهانه‌ای مجتهدین را از کشیک‌خانه مسجد به دارالتولیه می‌کشاند. پاسی از نیمه‌شب به فرماندهی سرلشکر ایرج مطبوعی... مسجدیان را تیرباران کرده و در یکی از آمارها (ویکی‌پدیای گوگل): ۲ افسر، ۱۸ سرباز کشته شدند. ۲ سرباز به دلیل نافرمانی اعدام و



OMID

Multicultural Institute Irvine, CA

FOR STRONGER FAMILIES

Save a Mind Saves Lives

Serving the Persian Community in Orange County, CA

مؤسسه غیرانتفاعی امید

در خدمت جامعه ایرانی در ارواین کالیفرنیا

949 502 4721

or visit our website:

www.omidinstitute.org

VISITS ONLY WITH APPOINTMENT

2101 Business Center Dr. #105, Irvine, CA 92612

ما اینجا هستیم تا برای بهبود

زندگی آسیب‌پذیرترین افراد کمک کنیم.

مؤسسه غیرانتفاعی امید به دو زبان

فارسی و انگلیسی

آماده کمک به شما جهت تأمین سلامت ذهن و روان،

و حل مشکلات خانوادگی، شخصی و اجتماعی در همه

گروه‌های سنی (پیر و جوان و نوجوان) می‌باشد.

We provide the following services:

* Mental Health Services

* Educational Classes on Parenting

* Alzheimer + Dementia Education

* Crisis Counseling Assistance + Training

* Social Services Linkage

چرا و چگونه انگلستان «دریای پارس» را به «دریای عمان» و «دریای عرب» تغییر نام داد؟



بر اساس مستندات تاریخی نام‌های پهنه آبی که امروز به «دریای عمان» و «دریای عرب» شناخته می‌شود، در گذشته «دریای پارس» / «دریای کرمان» / «دریای مکران» نام داشته است، که انگلیسی‌ها پس از شکست ایران از روس‌ها و سوءاستفاده از ضعف و خواری قاجارها، نام این پهنه آبی ایران را به دریای عمان تغییر دادند. طول ساحل این پهنه آبی با کشور عمان امروزی در جنوب نزدیک به ۶۰۰ کیلومتر و با فلات ایران در شمال نزدیک به ۱۰۰۰ کیلومتر (از تنگه هرمز تا سند) است.

تاریخچه «دریای پارس» پیش از عمان شدنش!

از دوران باستان تا به امروز در همه مستندات تاریخی، جغرافیایی و دایرةالمعارف‌های بزرگ جهان، آب‌های جنوب ایران از پیوستگاه اروندرود تا تنگه هرمز به نام خلیج فارس - و از تنگه هرمز تا اقیانوس هند به دریای پارس و بخش شمالی آن به دریای مکران یا دریای کرمان شناخته شده بوده است.

دراوستا، در چندین جا از خلیج فارس به نام «دریای پوتی تیک» یا «پوتی دیک» یا «پودیک» و از دریای پارس/کرمان/مکران (دریای دروغین عمان و عرب) به نام «سدویس» و از اقیانوس هند به نام «فراخکت» یاد شده است. در وندیداد (فرگرد ۵، بند ۱۸)، آمده است: «من اهورامزدا، آب‌ها را بر مردارها و دخمه‌ها و بازمانده‌های چرکین و استخوان‌ها روان می‌کنم؛ آنگاه من، اهورا مزدا آب‌ها را پنهانی باز می‌گردانم؛ من اهورا مزدا، آب‌ها را به دریای پوتی تیک (خلیج فارس) باز می‌گردانم.»

بنابر نوشته بندهش (۱۳.۶)، در آغاز هزاره پس از تازش اهریمن بر زمین و آسمان، ایزد تیشتر با جام ابر از آب‌هایی که در آغاز آفریده شده بود، آب برداشت، باد آب را به آسمان برد و بر زمین ببارانید! در پی این باران بزرگ، زمین غمناک شد و به هفت

پاره بگست. هر پاره‌ای را سرزمینی خوانند، پاره‌ای که به اندازه همه شش پاره دیگر بود، در میان و شش پاره دیگر پیرامون آن قرار گرفتند. پاره میانه «خونیرس» (خُنیرس و خُنیره) است. چون ایزد تیشتر بر زمین باران آورد، در سوی نیم‌روز دریای فراخکت یا همان اقیانوس هند را در جنوب کوه البرز پدید آورد، که یک سوم این زمین را در بر دارد. تیشتر چند دریای دیگر نیز بر زمین پدیدار کرد: در جنوب پوتی تیک (خلیج فارس) دریای سدویس (پارس/کرمان/مکران) کم‌رود (دریای کاسپین) سیاه بُن (دریای سیاه)... در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون، دریای پارس از خلیج فارس آغاز و تا بخشی از اقیانوس هند و دهانه خلیج عدن و باب‌المندب پایان می‌یافت. همچنین نام ساتراپ چهارم شاهنشاهی هخامنشی که در شمال دریای پارس قرار داشته است (از رأس‌الکوه در باختر جاسک تا لاس بلا در جنوب خاوری ایالت بلوچستان پاکستان امروزی) گرمانیا/کرمان بوده است. استرابون، جغرافیدان رومی نیز در کتاب پرسیس (۱۶.۳.۷)، آب‌های شرق شبه جزیره عربستان را «دریای پارس» ثبت کرده است. درباره دریای پارس، ذبیح بهروز بر این باور بوده که واژه «مکران» به احتمال زیاد نام تخریبی «کرمان» یا همان «گرمانیا» می‌باشد.

دریایپیمایان مسلمان، عدن را آغاز «دریای فارس» (عمان و عرب دروغین) حساب می‌کردند و اعتقاد داشتند دریای فارس محیط بر مناطق عربی است، تا برسد به خلیج فارس. آنها پایان بلوچستان پاکستان امروز و دهانه رودخانه سند را آغاز دریای هند (اقیانوس هند) می‌نامیدند.

ابن حوقل در سفرنامه خود، دریای پارس را بزرگ‌ترین دریا نامیده و می‌گوید که تا دورترین نقطه هند نیز دریای پارس نام دارد. در زمان سلسله دیلمیان، دریای پارس به نام خلیج فارس و دریای مکران، و در روزگار اتابکان فارس به نام خلیج فارس و دریای کرمان، بلوچستان و مکران نامیده می‌شده است. به کاربری نام دریای پارس از سوی اروپائیان، به‌ویژه انگلیسی‌ها تا زمان قاجاریه رواج داشته و تنها نام شناخته شده بوده است. تحریف نام دریای پارس/کرمان/مکران و تبدیلش به نام ساختگی دریای عمان و نیز دریای عربی، از زمان فتح‌علی شاه قاجار و پس از شکست ایران در برابر روس و در نهایت ضعف قاجار با زمزمه انگلیس‌ها آغاز گردید.

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، انگلیسی‌ها با چاپ یک‌سری کتاب به زبان عربی نام دروغین و نادرست دریای عمان و دریای عرب را بجای

دریای مکران و دریای کرمان ترویج دادند. هر چند این حرکت استعماری با مقاومت بزرگ مرد ایرانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر روبرو شد، ولی پس از کشتن وی با دسیسه‌سازی انگلیسی‌ها، این نام دروغین با نیرنگ و فشار در کتاب‌های فارسی وارد و در کنار دریای مکران و ادامه آن به دریای عرب درج شد که تا زمان احمدشاه قاجار و سقوط سلسله قاجاریه ادامه داشت. پس از سقوط سلسله قاجاریه، رضاشاه پهلوی دستور بازگشت و به‌کارگیری نام پیشین و تاریخی دریای مکران/کرمان به جای دریای عمان را داد، که با آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از سوی دولت‌های بیگانه به‌ویژه انگلستان این حرکت ملی دوباره خاموش گشت، که شوربختانه تا به امروز این دو نام دروغین نه تنها در کشورمان رایج است، بلکه نام اصلی آنها به فراموشی سپرده شده و اکثر ایرانیان هیچ آگاهی از آن ندارند.

امروز بیگانگان با همان شیوه‌ی گذشته در تلاشند تا نخست با تحریف، نام خلیج فارس را زیر پرسش بوده و با جا افتادن و رواج دادن نام جعلی خلیج ع+++ی، رسمی شود، که گام بعدی ملیت‌سازی و دست گذاشتن بر روی استان‌های جنوبی ایران به‌ویژه خوزستان است!

بهر روی، نظام کنونی حاکم بر کشورمان، یک نظام غیرایرانی و ضدایرانی است که طبیعتاً از آن نمی‌توان خواست یا انتظار داشت تا در راستای منافع ملی ایران گام بردارد، ولی این وظیفه ملی همه ایرانیان است تا در زمان نام بردن از پهنه آبی جنوب خاوری ایران از نام درست و تاریخی «دریای پارس» بهره‌وری کنند و این ستم تاریخی را از رخسار تاریخ سیاسی و جغرافیایی کشورمان بزدایند.

فرستنده: جواد آزمون

سرچشمه:

http://www.suren-pahlav.com/pe/index.php?option=com_content&view=article&catid=3:archeological-history-articles&id=151:from-sea-of-persia-to-arabian-sea

پروانه معصومی؛ از شمایل اسطوره‌ای «زن» فیلم‌های بهرام بیضایی تا نقش‌های مادرانه در سینمای پس از انقلاب

بی‌بی‌سی، ۹ آذر ۱۴۰۲ - ۳۰ نوامبر ۲۰۲۳



چهار همکاری مشترک با او، برای تصویر کردن شخصیت‌های زن مورد علاقه‌اش سراغ سوسن تسلیمی رفت.

پروانه معصومی در فیلم کلاغ در نقش آسیه، همچون کارآگاهی خصوصی در جست‌وجوی زنی گمشده بود. این کاوش به سنت آثار بیضایی به سفری ذهنی و در عین حال اسطوره‌وار برای یافتن هویت زن ایرانی تبدیل می‌شد.

خانم معصومی در نسخه سینمایی شهر قصه هم بازی کرد و به گفته خودش یک حضور ناموفق هم در تئاتر و در همکاری با علی رفیعی در سال ۵۶ داشته است.

از گل‌های داوودی تا ناصرالدین شاه آکتور سینما
پروانه معصومی که پس از انقلاب ۵۷ به فرانسه رفته بود بعد از بازگشت، اولین بازی‌اش حضور در فیلم «راه دوم» به کارگردانی حمید رخشانی بود.

اثری که خانم معصومی آن را یک فیلم بد ساخته شده براساس یک داستان خیلی خوب از یک نویسنده موفق می‌داند که نامش در شناسنامه فیلم درج نشده است: «فیلم راه دوم را شروع کار زن در سینمای بعد از انقلاب می‌دانم، تا قبل از آن زن‌ها به عنوان یک مشت سیاهی که می‌روند و می‌آیند در فیلم‌ها حضور داشتند، اما در این فیلم زن به عنوان فردی بوده که وجود داشت.» او در ادامه این دهه به بازیگر پرکاری تبدیل شد و علاوه بر همکاری با ناصر تقوایی، یکی دیگر از سینماگران موجی نو در «ناخدا خورشید» که یکی از بهترین آثار کارنامه سینمایی کارگردانش به شمار می‌رود، در فیلم‌های چهره‌های مهم نسلی از



پروانه معصومی بازیگر شناخته شده سینمای ایران روز ششم آذر بر اثر بیماری ریوی درگذشت. بازیگری که با حضور در سه‌گانه ماندگار بهرام بیضایی در سینمای ایران تثبیت شد و پس از انقلاب هم با فیلم‌های تماشاگرپسند و سریال‌های تلویزیونی حضورش را ادامه داد.

اما شاید بتوان گفت نگاه سیاسی، نزدیکی به حکومت و گرایش‌های مذهبی‌اش در دو دهه آخر عمر بود که تا حدود زیادی کارنامه بازیگری او را زیر سایه خود قرار داد. همین باعث شد درگذشت او با واکنش‌های زیادی در فضای مجازی روبرو شود که اکثر آنها متفاوت با واکنش‌های عادی سینما دوستان در فقدان یک هنرپیشه قدیمی سینما و تلویزیون بود.

از رگبار تا کلاغ

پروانه معصومی پیش از انقلاب از دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه ملی که پس از انقلاب دانشگاه بهشتی نامیده شد، فارغ‌التحصیل شد. او بعد از نقش کوتاهی که در فیلم «بی‌تا» ساخته هژیر داریوش در کنار گوگوش بازی کرد - فیلمی که گفته بود برای اولین بار آن را در سال ۱۳۷۴ دیده است - به عنوان هنرپیشه اصلی زن در فیلم «رگبار» اولین فیلم بلند بهرام بیضایی و محصول سال ۱۳۵۱ شناخته شد. حضور او در مقابل پرویز فنی‌زاده در این فیلم، یکی از متفاوت‌ترین زوج‌های سینمایی جریان موج نو را در ابتدای آن دهه رقم زد.

پروانه معصومی در گفت‌وگویی با خبرگزاری ایسنا، ورودش به آثار بهرام بیضایی را چنین شرح می‌دهد: «شوهر من عکاس تبلیغاتی بود، آقای بیضایی

عکسی از من برای تبلیغ یک کالادیده بودند که باعث شد توسط آقای احمد رضا احمدی برای بازی در نقش عاطفه (رگبار) به من پیشنهاد شود. من در یک خانواده مذهبی به دنیا آمده‌ام و دوره‌ای وارد سینما شدم که این کار خیلی خوشایند نبود به همین جهت اصلاً قصد بازیگری نداشتم. می‌دانستم بازیگر شدنم با مخالفت‌های وحشتناک خانواده‌ام مواجه خواهد شد.» او در رگبار نقش زنی را بازی می‌کرد که در یک مثلث عشقی نامتعارف قرار می‌گرفت و حضورش آمیزه‌ای از شرم و حیای زن رشد کرده در مناسبات خانوادگی سنتی و زن مایل به رهایی بود. سکانس گفتگوی دو نفره پروانه معصومی و پرویز فنی‌زاده در حضور شاگردان، یکی از به یادماندنی‌ترین سکانس‌های تاریخ سینمای ایران است.

پروانه معصومی با اشاره به اینکه رگبار اکران موفق‌تری نداشت و فقط دانشجویان و تحصیلکرده‌ها به تماشای آن می‌رفتند درباره ادامه کارش در سینما می‌گوید: «بعد از رگبار متوجه شدم که جنس دیگری از سینما به وسیله بهرام بیضایی شروع شده است و با غریبه و مه دارد ادامه پیدا می‌کند.»

بهرام بیضایی از همان ابتدا به نقش «زن» در فیلم هایش اهمیت می‌داد و به عنوان فیلمساز شناخته می‌شود که تصویری اسطوره‌ای از زنان در تئاتر و سینما ارائه می‌دهد. بیضایی سه بار دیگر نیز پروانه معصومی را برای حضور در فیلم هایش برگزید. در فیلم کوتاه «سفر» محصول کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و دو فیلم بلند «غریبه و مه» و «کلاغ» که به ترتیب در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ ساخته شدند.

بخصوص حضور پروانه معصومی در فیلم نمادین و بی‌زمان و مکان «غریبه و مه» یکی از نقاط اوج کارنامه او را رقم زد و با گذشت چند دهه از یک اثر کمتر شناخته شده آقای بیضایی به اثری پیشگویانه درباره تاریخ و اجتماع ایران تبدیل شد. تابستان ۱۴۰۲ نسخه ترمیم‌شده این فیلم در جشنواره‌ای در ایتالیا روی پرده رفت و همزمان بهرام بیضایی درباره‌اشی که در ادبیو فردا منتشر شد نوشت که «انقلاب واپس‌گرایی ایران» حدود پنج سال پیش از وقوع در این فیلم پیش‌بینی شده است.

کلاغ که حدود یک سال پیش از انقلاب اسلامی ساخته شد، آخرین همکاری خانم معصومی با بهرام بیضایی بود و این فیلمساز سرشناس بعد از



خامنه‌ای گفت: «همسایگان ببینند فردا طور دیگری به من نگاه می‌کنند، چون که به حضور شما رسیده‌ام و ساعتی در زیر آن سقفی بوده‌ام که شما بوده‌اید. برای آنها باید زحمت کشید». او بعداً درباره نوع پوشش در مقابل رهبر جمهوری اسلامی هم گفت: «به من گفتند که می‌توانی بدون چادر خدمت حضرت آقا برسی یعنی الزامی برای پوشیدن چادر وجود ندارد، اما من گفتم نه، خودم دلم می‌خواهد که چادر سرکنم، چون آقای یک جوری هستند که وقتی کنار آدم هستند، آدم احساس راحتی می‌کند.»

یکی دیگر از سخنان جنجالی او، واکنش به گفته‌های اعتراضی لیلا حاتمی به برخورد حکومت با معترضان در آبان ۹۸ بود. خانم حاتمی در کنفرانس مطبوعاتی در جشنواره برلین گفته بود: «می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و خشم و تأسف عمیق را نسبت به نحوه برخورد اخیر با معترضان در ایران ابراز کنم. شرم‌آور است که در کشورم مردم فقط می‌توانند به قیمت جان‌شان اعتراض کنند.»

پروانه معصومی در گفت‌وگو با خبرنگاری گفته بود: «مگر در کشورهای دیگر به دستان معترضین بوسه می‌زنند؟ آنها هم می‌زنند... کسانی که دوست ندارند در این مملکت باشند خب بروند. اینجا کشور من است.» این هنرپیشه زن بعداً در گفت‌وگو با خبرنگاران با اشاره به اینکه به خاطر این سخنان «می‌خواستند او را در وسط خیابان کتک بزنند» و اینکه حرف‌هایش در جواب لیلا حاتمی بوده، گفته بود: «منظور من این بود هر هنرمندی و هر انسانی در هر مملکتی که زندگی می‌کند حق دارد اعتراض کند. کما اینکه خود من خیلی اعتراض دارم. منتهی من این اعتراض را در مملکت خودم می‌کنم.» با این حال او در یکی از آخرین گفته‌های خود نشان داد همچنان بر مواضعش در حمایت از حکومت پابرجا است.

پروانه معصومی در واکنش به اعتراضات جنبش زن، زندگی، آزادی که حدود یک سال در سراسر ایران ادامه داشت و بسیاری از بازیگران زن، با رعایت نکردن حجاب اجباری اسلامی با آن همراهی کردند و از سوی حکومت مجازات هم شدند در توئیتر نوشت: «انقلاب اسلامی ما را از بند ظلم و اسارت نفس رها کرد و تا آخرین نفس برای حفظش می‌جنگیم. توکل می‌کنم به آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد.»

از محدوده» اثر رخشان بنی‌اعتماد، «جهیزیه‌ای برای رباب» به کارگردانی سیامک شایقی و «سال‌های خاکستر» ساخته مهدی صباغ‌زاده بازی کرد و همچنین دوبار با جلال مقدم، یکی دیگر از فیلمسازان سرشناس سینمای متفاوت پیش از انقلاب در همین دهه کار کرد. خانم معصومی در ششمین دوره جشنواره فیلم فجر، جایزه بهترین بازیگر زن را برای فیلم «جهیزیه برای رباب» دریافت کرد.

کارنامه پروانه معصومی در دهه ۱۳۷۰ قطورتر هم شد و هرچند در سینما حضورش کم‌رنگ شده بود در عوض در تلویزیون پرکارتر شد و امتداد این حضور تا دهه ۹۰ نیز ادامه یافت.

دوبازی تأثیرگذار او در این دهه «ناصرالدین شاه آکتور سینما» به کارگردانی محسن مخملباف و «مسافر ری» به کارگردانی داوود میرباقری بود.

اگرچه خانم معصومی می‌گوید هیچگاه فیلم ناصرالدین شاه آکتور سینما را ندیده اما کارگردان «آن چیزی که برای من عنوان کرد این بود که فیلم‌شان یک نوع حق‌شناسی نسبت به آقای بیضایی است و من هم قبول کردم تا بازی کنم.»

سال‌های تغییر و تفاوت

پروانه معصومی با آغاز دهه هشتاد و زندگی در گیلان که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود، هم‌زمان با حضور کم‌رنگ‌تر بر پرده سینما و تلویزیون به ابراز نظرات و دیدگاه‌های بحث‌برانگیزی پرداخت. اما آنچه شاید بتوان گفت با واکنش عمومی، به خصوص سینمایی‌ها روبرو شد حضور خانم معصومی در سال ۱۳۸۹ و در دیدار «هنرمندان صدا و سیما» با آیت‌الله خامنه‌ای و سخنانش در «بیت رهبری» بود، آن هم در حالی که بدنه سینماگران کشور و تعداد قابل توجهی از بازیگران دیگر در انتخابات بحث‌برانگیز ۸۸ حامی میرحسین موسوی بودند.

پروانه معصومی در آن جلسه خطاب به علی



فیلمسازان که بعد از انقلاب کار خود را آغاز کردند، مقابل دوربین رفت.

او با تأسف از اینکه تجربه همکاری با ناصر تقوایی دیگر تکرار نشد، می‌گوید: «بعد از فیلم ناخدا خورشید همیشه آرزو داشتم دوباره با ایشان کار کنم. آقای تقوایی جزو کسانی هستند که وقتی گروه کاری‌شان را تشکیل می‌دهند می‌بینید که همه چیز سر جای خودش است. برای فیلم «رومی و زنگی» با ایشان قرارداد داشتم و قرار بود نقش یک زن ارمنی را بازی کنم که متأسفانه این فیلم ساخته نشد.»

اما این فیلم پر فروش «گل‌های داوودی» به کارگردانی رسول صدرعاملی و بازی او در نقش مادر و سرپرست یک خانواده با فرزندی نابینا بود که پروانه معصومی را به چهره‌ای تثبیت شده در سینمای پس از انقلاب و در خاطره جمعی تماشاگران تبدیل کرد.

پروانه معصومی درباره چگونگی ایفای این نقش با یادآوری خاطره‌ای از دوران قبل از انقلاب می‌گوید: «یک جلسه که با مادرم به ملاقات پدرم در زندان رفتیم متوجه شدیم دیگر پدری وجود نداشت، یعنی آمدند گفتند نیست. من آن چیزی که دیدم مادرم بود که فقط خیلی آرام گفت، نیست؟ گفتند هر چه پیچ می‌کنیم نمی‌آید. مادرم خیلی یواش دستش را به دیوار گرفت و آرام روی یکی از نیمکت‌ها نشست و فقط نگاه کرد، چون بچه‌هایش همراهش بودند هیچ جوری نمی‌خواست خودش را بشکند.»

او نوع بازی در گل‌های داوودی را حاصل تجربه همین احساس مادرش پس از اعلام مرگ پدرش می‌داند و می‌گوید با اینکه نویسنده فیلم نامه به بازی بیرونی و عزاداری همراه با گریه و شیون اصرار داشت او به کارگردان می‌گوید این صحنه را در سکوت و نشان دادن درهم شکستن درونی بازی می‌کند.

خانم معصومی می‌گوید صحنه‌ای که جمشید مشایخی می‌گوید پدرش فوت کرده «عینا یادآور آن روز بود. پدرم وجود نداشت و منتظر بودیم که بگویند جسدش را به فلان جا برده‌ایم.»

پروانه معصومی برای این فیلم جایزه سیم‌رغ بهترین بازیگر زن را از سومین دوره جشنواره فیلم فجر برد.

او در ادامه حضورش در سینمای دهه ۶۰، در فیلم‌های «تاتوره» ساخته کیومرث پوراحمد، «خارج



ترانه روشنایی

مجید قوامزاده



دیوارهای بلند

بندهای آهنین

سلول‌های تنگ

تازیانه‌های استبداد

برپیکرتی می‌لرزد

و تن در کبود تنهایی، خود را

به هیبت کوهی بدل می‌کند

که گفتارهای پیر هزار تروریر هم

از دیدنش پرهیز می‌کنند

شعله رقصان

هیجوم درد را

در شانه‌های صبورت

تحمل می‌کنی

و بی‌هیچ ناله‌ای

در تاب مقاومت خویش

آذر می‌شوی

ای نو دمیده

ای رها

حضورت نشانی از آفتاب و

از ستاره است

و افق در رنگ پریده هر پنجره

دوباره اعلام سرخ می‌دهد.

خط ما فارسی است یا عربی؟

دکتر سعید دیناروند

نخستین ابهامی که درباره عربی بودن خط ما بر اندیشه کنجکاوان می‌گذرد، که چگونه ایرانیان در کشور پهناور خود، چندین گونه خط و گویش بومی داشته‌اند، یکباره خطی از بیابان‌های تفته و میان قبائل فاقد مدنیت، وام گرفته و به جای خط کهن خود به کار برده‌اند؟ ... اعراب خطی را که درباره‌اش سخن می‌گوییم کوفی می‌نامند و برای نخستین بار در حیره و کوفه در میان رودان با خط آشنا شده و آن را کوفی نامیدند. زیرا تا پیش از آن با خط آشنا نبودند و به گفته استاد رکن‌الدین همایون قرّخ، اعراب خط نداشته‌اند و خطی که از حمیر و انبار به حجاز رفته و در زمان ظهور اسلام انتشار یافته، خط عربی نیست، بلکه یکی از متداول‌ترین خطوط ایرانی بوده که با دگرگونی‌هایی برای نوشتن زبان عربی به کار رفته است....

تغییر شکل الفبای ایرانی به صورت کنونی پس از اسلام روی داد، تا فراگیری آن برای نوآموزان عرب آسان باشد. حیره سرزمینی بود در کرانه فرات در عراق فعلی و مردمان این شهر مهاجرین عرب به نام لخمیان بودند که در آن دیار فرود آمده و شهر حیره را بنا نهادند. حاکمان حیره دست‌نشانندگان شاهنشاهی ساسانی و تابع ایران بودند. در آن روزگار برای آسان شدن امور میان حیره و دربار ایران، دبیران ایرانی بر آن شدند تا الفبای خط پارسی میانه پهلوی را اندکی دگرگون ساخته و با افزودن هشت واژه «ح ط ظ ص ض ع ق» شمار واژه‌های آن را به ۳۲ رسانده و بدین‌گونه زبان اعراب حیره را که نبتی عربی بود با این خط تکامل یافته ایرانی بنگارند. واژه «ط» دسته‌دار در پهلوی اشکانی دیده می‌شود، ولی در پهلوی ساسانی جای خود را به «ت» دو نقطه داده است.

در نتیجه الفبایی که امروز عربی خوانده می‌شود، خطی برگرفته از خط‌های کهن ایرانی است که از فرگشت خط ایرانی کهن به ایرانی هخامنشی اشکانی و ساسانی پدیدار شده و سرانجام خط دبیره پارسی امروزی از آن پدید آمد. حال اگر این خط عربی بوده؟ در عربستان اختراع و استفاده می‌شد؟! ..

۱. چرا قرآن را با آن به نگارش در نیاوردند؟ ... چرا ایشان تا هنگام خلافت عثمان به گردآوری قرآن نپرداختند؟ و تنها پس از تهاجم به ایران و آشنایی با خط، آکادمیسین‌های ایرانی در حیره به تدوین آن همت گماردند؟ ...
۲. اگر این خط از دیرباز در استان حجاز و کاروانشهر مکه کاربرد داشته، پس نشانه‌هایش کجاست که تاکنون نوشته‌ای از آن که مربوط به پیش از خلافت عثمان و ظهور اسلام باشد، به روی تکه‌ای سنگ، دیوار، لوح گلی یا چرم یافت نشده است؟ ...

۳. مهم‌تر از همه، خط، میان مردمی پدید می‌آید که نیاز و ضرورت آن را حس کنند و بستر کارگیری آن در فرهنگ خود داشته باشند. اعراب نه از زمینه‌های پیدایش خط برخوردار بودند و نه به آن نیاز داشتند.

کلمه خط برگرفته از واژه ایرانی کهن «کت» است که به زبان اعراب راه یافت و سپس در سده‌های میانه به دست تحصیل‌کردگان پارسی به ابزار نوشتن درآمده و بر پایه‌ای که سیبویه - دبیر ایرانی گذارده بود، صرف شد. ایرانیان، نقش مهمی در تکامل خط نوشتاری قرآن و خط عربی داشته‌اند.

بر خلاف تصور بسیاری، که ما خط کنونی را از عرب‌ها وام گرفته‌ایم کاملاً اشتباه است. خط فارسی بعد از اسلام نوع تکامل یافته از خط در زمان اشکانیان و ساسانیان یعنی پهلوی و اوستائی بود. این خط که در سده‌های پیش وارد عربستان شده و با زبان عربی تطبیق داده شده بود، بار دیگر پس از تهاجم اعراب وارد ایران شد و ایرانیان در تکامل و در تبدیل آن به هنر خوش‌نویسی نقش عمده‌ای داشته‌اند. ایجاد نقطه و اعراب در خط عربی را به فردی بنام ابواسعد دولی الفارس در قرن اول هجری نسبت داده‌اند که برای درست خواندن قرآن توسط غیر عرب زبانان از جمله ایرانیان ابداع کرد. ایرانیان بر اساس نیاز زبانی، الفبای فارسی را قرن‌ها پیش پدید آورده بودند. از سده سوم هجری به علت نامه‌نگاری‌های دیوانی، خط‌های مانوی و پهلوی، جای خود را به الفبای فارسی دادند.

از ریشه فارسی الفبای کنونی موسوم به عربی، می‌توان به تشابه عجیب خط اوستائی و کوفی پی برد. در صدر اسلام در زبان عربی از نقطه استفاده نمی‌شد که ما آن را باب کردیم. ناگفته نماند که پیدایش خط نیاز به بستری برای رشد و تکامل دارد که اقلیم بادیه‌نشین عربستان عناصر آن را در اختیار اهالی شبه جزیره قرار نمی‌داد. به گزارش تاریخ‌نگاران نامدار در سراسر شبه جزیره عربی، حدود پانزده نفر سواد نوشتن در حد میرزا بنویس در امور حمل و نقل کالا داشتند که با این بضاعت اندک توانائی ابداع خط در اختیار آنها نبود. در حالی که این خط در امپراتوری ایران در اداره امور در زمان اشکانیان و ساسانیان حدود هزار سال مورد استفاده و فرصت تکامل داشته است.

شاملو از نگاه محمود دولت آبادی

فرستنده جواد آزمون

منبع: مهرداد اکبری



کمانگیر، بی آنکه بعد از جذب عاطفی شعر امکان و قدرت تحلیل و ارزیابی چنان تأثیرپذیری‌هایی را در محیط اجتماعی و زمانه خود نسبت به اسطوره داشته باشیم. من که نداشتم تا نتوانستم خود را از پرتو افسونی شعر دور کنم و روی به نثر بیاورم. اما در حد فاصل آن تیرگی زمستان است با درخشش آرش کمانگیر، هوای تازه احمد شاملو و آثار بعدی او پدید آمد که از عشق و درد سخن می‌گفت و یک بار، بعد از جلسه شعرخوانی شاملو، سیاوش کسرایی در تفاوت‌های شاملو نسبت به دیگر شاعران گفت: «در لحن و شعر شاملو لحظه‌لحظه‌های افت و خیزهای انسان زمانه ما وجود دارد.» و این عبارت او در یاد من باقی مانده است، و درست می‌گفت.

شعر شاملو به واقعیت‌های زندگی و تأثیرپذیری‌ها از آن نزدیک‌تر بود و با شهادت آشکارتری بیان می‌شد و احساس سرشکستگی نداشت از بیان فقر و مسکنت شاعر و بی‌حوصلگی‌هایش و حتی گلایه‌های بی‌پروایش از مردم، همان مردمی که در شعر دیگران دست نخورده و قدسی‌گونه حضور نامرئی داشتند. شاملو بود که می‌سروید: من دیگه حوصله ندارم / کاری به کار این قافله ندارم، و باید گفت که چنان صراحتی در آن روزگار بسیار بدیع و درعین حال شجاعانه بود و یادآور همان عبارت کسرایی بود که زندگی زمانه ما در شعر شاملو می‌تپد و باز بر اساس چنان تعریفی بود که شاملو، درعین حال که از عشق فاصله نگرفت در سروده‌هایش، جای درد را، با برآمدن روش‌های قهرآمیز مبارزه، به قهرمانی داد و به بیان حماسی چهره‌هایی که در اعتراض به وضعیت زمانه، در اصطلاح شاملو ابراهیم و آراز آتش برمی‌گذاشتند؛ و این نحو از بیان به چنان صراحتی رسید که شعری سرود به نشان زی‌برم یادرا اعدام گل‌سرخ (چنانچه پیش‌ترها، در دفتر نخست زندگی‌اش درباره وارطان سروده بود تا دو دهگانی بعد برسد به بی‌حوصلگی از قافله).

پس می‌بینیم که تعبیر کسرایی

که مرگ‌گوا بازی در بعد از ظهر یک روز آفتابی در کشور اسپانیا را هم نوعی اعتراض می‌یافتیم در ایران. «هوای تازه» شاملو منتشر شده بود و «آرش کمانگیر» سیاوش کسرایی هم؛ و ما جوانانی که غالباً اهل شهرستان‌های مختلف ایران بودیم، در شهر مرکزی مملکت به دنبال رستگاری می‌گشتیم و چه می‌توانستیم کرد جز آنکه جلوه‌هایش را در شعر و مطبوعات اندک و متفاوت بجوییم؟

نه مگر من در نوجوانی و در ده زادگاهم با نام‌هایی چون نصرت رحمانی، سیاوش کسرایی و سایه آشنا شده بودم؟ و می‌دانیم که شعر بیشتر تأثیرگذار است و جوانی و جوان را مجذوب می‌کند. و مجذوب‌کننده‌تر است وقتی که شخص با فهم فکر آشنا نباشد و ما، غالباً، آشنا نبودیم و عواطف مان یکسره در پرتو کلام موزون بود و با «زمستان است و سرها در گریبان است» اخوان‌کوی و خیابان را پرسه می‌زدیم. پس شاید بتوانم بگویم وجه غالب در روحیه امثال من «دو» تم» عمده بود.

یکی احساس شکست و تیرگی که ما از کنارش عبور کرده بودیم، یعنی همان چه در شعر «زمستان است» اخوان جلوه یافته بود؛ و دیگر در از خودگذشتگی و جانفدایی آرش

یعنی درس بزرگی برای امثال من که شخصاً آن را هرگز از یاد نبردم. در آن سال‌ها فکر می‌کنم شعر معروف «مرگ در بعد از ظهر» را ترجمه کرده و چنانچه اهل نظر اذعان می‌داشتند، باز نوشته بود. روزگار خاصی بود. جامعه روشنفکری ایران، یا درست‌تر است بگویم جست‌وجوگران فکر و هنر و ادبیات آن روزگار، خود را زخم‌دار کودتای ۲۸ مرداد می‌انگاشتند و شاعران ما پیشگام بیان دردهای ناشی از آن زخم، که در تجربه‌های بعدی دریافته‌شد چندان هم عمیق نبوده‌است، می‌بودند و شاملو عمیق‌تر از دیگران آن را به بیان درمی‌آورد. نزدیک‌تر که بشویم به موضوع، به درک عاطفی آن هم نزدیک‌تر می‌شویم. دوست شاعران، کیوان و اعدام او خود تأثیر خاصی بر زندگی و حساسیت‌های شعری شاملو، سیاوش کسرایی و هوشنگ ابتهاج گذارده بود و از زبان هر سه شاعر در باب منش آن انسانی که آرمانی ایشان می‌نمود، شنیده بودم و شنیده‌ام و استنباط من این است که می‌توانسته است تأثیری تعیین‌کننده روی ذهنیت دوستان شاعرش بگذارد.

بنابراین، و نه فقط همین، در وضعیتی که من به جست‌وجوی فهم می‌بودم، دوره‌ای بود آمیخته به انتقاد و اعتراض؛ و امثال من جوانانی بودیم

محمود دولت‌آبادی: هنوز هم هرگاه به شاملو می‌اندیشم، او را چنان چون کوه می‌بینم. کوهی که آن را نمی‌توانم بشکافم و لایه‌لایه‌های درون آن را وا شناسم. شعرهایش را می‌خوانم، سخن‌هایش را به یاد می‌آورم و حالات چهره‌اش را در لحظات متفاوت به یاد می‌آورم، اما به هیچ وجه نمی‌توانم بگویم که او را، احمد شاملو را شناخته‌ام. کوه را با جنگل‌ها و رودها و چشمه‌هایش می‌شناسیم و با پله‌پله‌های بلندی‌هایش، همچنین باید بشناسیم شاملو را در بر و بارهایی که از تن و جان خود برآورده‌است، یعنی در آثارش، از طریق انبوه آثارش. به راستی یک تن انسانی چه مایه و تا چند می‌تواند کارایی داشته باشد و همچنان کار و کار بکند؟ یک بار به او گفتم «شما نمایشنامه‌ای ترجمه کرده‌اید به نام مفت‌خورها، به خاطر می‌آورید؟» به من نگاه کرد انگشت‌های دست راستش به نشان استغهام و اشدند و لحظه‌ای سرش را فرو انداخت و دریافتم که به روشنی به یاد نمی‌آورد.

گفتم که خیلی پیش‌ترها آن را خوانده‌ام و توضیح دادم که با کاغذ زردکاهی و حروفی بسیار ریز چاپ شده بوده و من آن را در نوجوانی خوانده‌ام. توضیح بیشتری نتوانستم بدهم، زیرا آن هنگام سی سالی می‌گذشت که نمایشنامه را خوانده بودم و شاملو هنوز هفتمین دهه عمر را نپیموده بود. بعد منظورم این است که او جای پای‌های بسیاری به جا گذاشته بود که خود به آن توجه نداشت، با وجود تیزهوشی و دقت فوق‌العاده‌ای که همه در شاملو می‌شناختیم.

وقتی مجله «خوشه» را اداره می‌کرد، یک بار به بهانه‌ای رفتم او را ببینم. شاید سیاه‌مشقی برای چاپ برده بودم که لابد ارزش چاپ نداشت، دقیق نمی‌دانم. اما دقیق به یاد می‌آورم که در همان مجله مقاله‌ای به قلم شاملو خوانده بودم که برای همیشه در خاطرم باقی ماند و همچنان باقی است و آن مقاله در باب ضرورت انباشت و ذخیره و ازگان بود در ذهن شاعر و نویسنده.

از احوال و شعر شاملو نه فقط بی‌راه نیست، بلکه درست و منطبق است بر شعر و هنر او تا پایان عمر و چنانچه می‌توان دید در دفتر پایانی عمر شاملو بار دیگر باور خزان و سرمای درون باز به سراغ شاملو می‌آید و این بار نه از آن صورت که در شعر زمستان است اخوان می‌شناسیم، بلکه از سیرت آن است که می‌تواند زمستان باشد یا نباشد، اما آنچه درون شاملو برمی‌تاباند «چرکابه‌های لُج است» و سرمایی که از درون می‌سوزاند و می‌فرساید و مردگان‌اند که در گورها گرده تعویض می‌کنند.

آری... شاملو صدای تپنده جامعه و زمانه خود بوده است و می‌توان به روشنی دید که هر سه فصل کتاب روزگار را بیان کرده است. اما شاملو فقط یک شاعر خوب نبود. او به معنای امروزی کلمه یک «روشنفکر» هم بود و نیز یک پژوهشگر و در جاهایی یک منتقد تیزبین. هم از این زاویه بود که می‌نگریست به جامعه و به ادبیات و به تاریخ و... می‌گفت که: «در ایران ما روشنفکر نداریم.» و چنین ایرادی را از سر سهل‌انگاری بر زبان نمی‌آورد؛ یعنی که دقیق نگریسته و دیده بود. پس شاملو همیشه یک انسان مدرن و این‌زمانی بود. توصیه می‌کرد موسیقی بشنوم و آثار کلاسیک را. او موسیقی را می‌شناخت و عاشقانه می‌شنود. باله را دوست می‌داشت و تاریخ علم را می‌ستود و تکامل انسان غرور او را برمی‌انگیخت. او از آنچه کهنه و کهن سال بود، بیزاری‌اش را پنهان نمی‌داشت. پس چگونه در شعرهای میان‌سالی دچار خیال‌قهرمانی فردی شده بود؟ نه آیا قهرمانی امری بود مربوط به پیش‌از دوره جدید، صنعت و دنیای نو؟ اکنون من در جای هنرجویی که از شاملو بسیار آموخته‌ام، آیا مجاز هستم که این پرسش را عنوان کنم، ای بسا برای آیندگان، که آیا این کافی است که نبض زندگی دوره‌های متناوب عمرو زندگی زمانه یک شاعر در شعر او بیتید؟ «آیا نمی‌توان حد توقع خود را بسی فراتر برد و انتظار این را داشت که شاعری

توانا و برجسته، خوب‌تر خواهد بود اگر بتواند در عین ثبت تپش زندگی در بیان خود، بیش‌از آن بر فراز وقایع قرار بگیرد که در دام افسون مضمون شعر خود نیفتد؟ از جمله در دام حماسه قهرمانی فردی که رفتاری واکنش‌گونه است؟ نمی‌دانم. و نمی‌دانم چگونه می‌توان به چنان بصیرتی دست یافت، از آن که دیگران هم در اوج‌های خود جز آن نسروده‌اند؟ و آیا این تلقی من درست است که در کشور ما عمده‌تاً ادبیات سپس وقایع و زیر تأثیر آن فرامی‌رسند؟ آیا شخصاً مصداق چنین درکی نیستیم؟! نمی‌دانم! اما این را دانسته‌ام که شاملو، شاعر و سخنوری انسان مدار بود. فراز و فرودهای زندگی و هنر شاملو گواه چنین مشخصه‌ای است. کوشا و خستگی‌ناپذیر بود و روشن است که او تا به کشف زبان برسد و بتواند وزن درونی کلمه را دریابد و آن امکان را در دسترس دوره خود و سپس خود قرار دهد چه راه‌های نکو بیده‌ای که رفته است؛ و تا بتواند چنان جذاب و جان‌نشین، خود را و زمانه خود را در شعر بیاراید چه رنج‌ها که کشیده است و می‌توان دریافت که او چه مایه جانانه و عاشقانه در گریبان زبان آویخته است و می‌شد دید در پایانه‌ی عمر هم که چه بی‌دریغ همه‌ی جان و تن خود را به تاراج می‌داد در جست‌وجوی واژ، واژ، واژگان... تا آخرین رمق‌ها و با عمیق‌ترین زخم‌ها که بر تن داشت.

پگاه بود که بازمی‌گشتیم از دهکده و به همراهانم گفتم بار دیگر سپیده‌دم را دیدم از انتهای شب. او را دیده بودم، زیبا و پاکیزه و پوشیده در لباس تمیز با دکمه‌های بسته شده آن کت چهارخانه؛ به پشت خوابیده و رو به آسمان، با فرشته‌ای کنارش؛ آیدا. بله... تا ما برسیم، آیدا همسرش، تن او را شست‌وشو داده بود، لباس تازه تنش کرده بود و موهای سرش را شانه زده بود و در سکوت خود انگار می‌گفت خب، این هم احمد! با وجود آن همه عذاب که شاملو تاب آورده در بی‌قراری حوصله سوز، به یاد می‌آید در این پاره‌از شعرش که باید زمزمه کرده باشم:

این فصل دیگری است که سرمایش از درون درک صریح زیبایی را پیچیده می‌کند.

شاملو بارها بر زبان آورده بود که اگر چندتایی آدم مثل بتهوون و امثال او در این جهان پدید نیامده بودند، با چه آبی ممکن بود بی‌آبرویی لجره‌هایی را که عنوان آدم را یدک می‌کشند، شست؟! اکنون آن‌کوه‌آرمیده و بسی مانده است جنگل واژگان و

چشمه‌ساران شعری که روان است آرام و با مدارا، نشان آبروی زبانی که در آن کوشید؛ عاشقانه و کاشفانه:

به نوکردن ماه، بر بام شدم
با عقیق و سبزه و آینه
داسی سرد بر آسمان گذشت
که پرواز کبوتر ممنوع است.
ماه بر نیامد:
صنوبرها به نجوا چیزی گفتند
و گرمه‌گان به هیاهو شمشیر
در پرندگان نهادند.

یغمای جندقی

ابوالحسن یغما در ۱۱۹۶ (قمری) - ۱۱۶۰ شمسی در دهکده خور و بیابانک، جندق به دنیا آمد. در هفت سالگی در بیرون ده شتر می‌چراند و معاش خانواده خود را تأمین می‌کرد. یغما در نوجوانی به سمت منشی حاکم جندق برگزیده شد و در این زمان اولین اشعار خود را با تخلص مجنون آغاز کرد. در سال ۱۲۱۶ ه. ق حاکم مزبور سر به طغیان برداشت و در جنگ با سردار اعزامی از مرکز شکست خورد و فراری شد. با این حال یغما به سبب ادب و لیاقت خود به منشی‌گری سردار ذوالفقار خان حاکم سمنان و دامغان برگزیده شد و مدت شش سال در نزد وی بود. وی در سال ۱۲۲۲ ه. ق مورد خشم سردار ذوالفقار خان قرار گرفت و پس از فلک چند ماه به سیاهچال افتاد و کلیه اموالش نیز ضبط و توقیف شد.

یغمای جندقی پس از آزادی نام و تخلص خود را به ابوالحسن یغما تغییر داد و جامه‌درویشی پوشید و پس از چند ماه سیر و سیاحت از راه یزد به تهران رفت. وی در تهران مورد توجه حاجی میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار که فردی صوفی‌مسلك بود، قرار گرفت و موقعیت بالایی در دربار یافت. یغما پس از چندی به حکومت کاشان منصوب شد و سپس به هرات نقل مکان کرد. او در سن هشتاد سالگی به زادگاهش بازگشت و در سال ۱۲۷۶ قمری یا ۱۲۳۸ شمسی در محله گودال دهکده خور در خانه خودش درگذشت و در بقعه امامزاده داود در خور به خاک سپرده شد. سیهید فرح‌الله آقاوالی رئیس انجمن آثار ملی دستور داد تا سنگی مرمرین نوشتند و از تهران به خور فرستادند و در محرم ۱۳۹۴ بعد از ۱۱۸ سال از درگذشت این شاعر آن را بر گور یغما نهادند. اگر از قبرش نشانی نمی‌ماند نسل بعد مدفنش را نمی‌شناخت

یغمای جندقی شاعری وارسته بود که هیچگاه به مدح شاه و درباریان نپرداخت. از وی غزل‌های زیبایی به یادگار مانده که در زمره بهترین غزل‌های عهد قاجاریه است. یغما از جمله شعرای این دوره بود که در صدد پالایش زبان فارسی از لغات بیگانه برآمد و لذا در اکثر اشعار خود از لغات اصیل پارسی استفاده می‌کرد. از این شاعر اشعاری در قالب‌های مختلف شعری اعم از غزل، قصیده، رباعی و ترجیع بند و همچنین هجویاتی به یادگار مانده است که به خصوص هجویات او انعکاسی از خشم شاعر نسبت به وضعیت نابسامان اجتماعی جامعه خود است. یغما همچنین اشعار مذهبی از جمله مرثیه‌هایی در وصف واقعه کربلا سروده که در مراسم نوحه‌خوانی و سینه‌زنی دهه عاشورا خوانده می‌شود.

دو بیت از شعر خود او، بر سنگ قبرش نوشته شده است:

یغما! من و بخت و شادی و غم باهم
کردیم سفر به ملک هستی، ز عدم
چون نوسفران ز گرد ره بخت بخت
شادی سر خود گرفت و من ماندم و غم

جای خالی لیلی افشار

گیتاریست خجالتی که انقلاب ناچارش کرد دکترا بگیرد



برگرفته و ویراستاری شده از:

بی بی سی، ۱۰ بهمن ۱۳۹۵ - ۳۰ ژانویه ۲۰۱۷

سال و یک دهه و یک نسل نیست. لیلی افشار در سال ۱۹۷۷ در ۱۷ سالگی برای تحصیل در مدرسه موسیقی بوستون تنها به آمریکا آمد. «هفتم این بود که با یاد گرفتن از استادانی چون آندرس سگویا، بشوم یک گیتاریست خوب و بعد به ایران بازگردم گیتار تدریس کنم. در رویاهای خودم می دیدم که گیتاریست خوبی شده‌ام و به همه شهرهای ایران سفر می‌کنم و علاوه بر کنسرت کارگاه‌های گیتار برگزار می‌کنم. برای همین هم فکر می‌کردم فقط مدت کوتاهی در آمریکا خواهم بود و باید از این فرصت حداکثر استفاده را بکنم. آن چنان متمرکز بر این هدف بودم که یک سال اول اقامتم در آمریکا حتی فرصت نکردم به پدرم تلفن بزنم. روزی ۱۰ ساعت تمرین می‌کردم. کنسرواتوار ساعت ۱۱ شب تعطیل می‌شد، اما به من اجازه داده بودند تا ۱۲ شب آنجا بمانم و تمرین کنم.» دو سال بعد از این که لیلی افشار به بوستون رفت، انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت و کمی بعد از آن هم جنگ شروع شد.

«بعد که لیسانس گرفتم، پدرم گفت بهتره بمونم چرا که اوضاع در ایران با ثبات نیست. من هم ماندم و فوق لیسانس گرفتم و بعد دوباره پدرم تشویق کرد که بمانم و به تحصیل ادامه دهم. من هم ماندم و دکتری گرفتم. اما از ابتدا اصلاً قرار نبود این قدر در آمریکا بمانم.»

وبسایت دانشگاه ممفیس لیلی افشار را نخستین زن دریافت‌کننده دکتری نوازندگی گیتار معرفی کرده است. رسانه‌های آمریکایی هم او را یکی از برجسته‌ترین گیتارنوازان سبک کلاسیک می‌دانند.

او موفق شد در سال ۱۹۸۶ در کلاس‌های مستر آندرس سگویا شرکت کند و در برابر او گیتار بنوازد؛ ببینید.

او پس از سفری به منطقه مانت کرافورد در غرب ایالت ویرجینیا که جمعیت کمی دارد، و حدود ۹۷ درصد از ساکنان آن سفیدپوستند؛ درباره چشم‌دیدهای خود

لیلی افشار، موسیقی‌دان و نوازنده برجسته گیتار کلاسیک روز دوم آبان ۱۴۰۲، در سن ۶۳ سالگی درگذشت. بنا بر گزارش رسانه‌های ایران او روز سوم آبان، در تنکابن تشییع و به خاک سپرده شد.

لیلی افشار سال‌ها ساکن ممفیس در ایالت تنسی آمریکا بود و در دانشگاه همین شهر به تدریس گیتار مشغول بود.

لیلی افشار می‌گفت، بعد از سال‌ها زندگی و نوازندگی در ممفیس، حالا دیگر در این شهر ایالت تنسی، همه او را می‌شناسند. «با بیشتر گروه‌ها و موسیقی‌دانان قدیمی اینجا زدم و برنامه اجرا کردم. توشهر که راه می‌رم خیلی‌ها من را می‌شناسند. به اهالی ممفیس می‌گویند ممفین؛ فکر کنم بشه دیکه من رو ممفین خطاب کرد.» او سال‌ها رئیس کرسی گیتار دانشکده موسیقی دانشگاه ممفیس است. شهری که یک از پایگاه‌های مهم موسیقی آمریکاست. سم فیلیپس که نقش مهمی در ظهور سبک موسیقی راک اند رول داشت، در اوایل دهه ۵۰ میلادی استودیو و کمپانی ضبط موسیقی خود (سان رکوردز) را در ممفیس تأسیس کرد و توانست هنرمندانی چون جانی کش، هاولین وولف، کارل پرکینز، جری لی لوئیس و شاید مهمترین آنها الویس پریسلی را به دنیای موسیقی معرفی کند. سبک‌های موسیقی آمریکایی-آفریقایی چون بلوز، جاز، گاسپل و سول ریشه عمیقی در ممفیس دارند.

اما ممفیس علاوه بر شهرتش در موسیقی، خاستگاه مهمی برای جنبش مدنی سیاهپوستان در دهه ۶۰ میلادی هم بوده است. در همین شهر آمریکا بود که مارتین لوتر کینگ در ۱۹۶۸ یکی از معروف‌ترین سخنرانی‌های خود را (من بر فراز قله‌ها ایستاده‌ام) ایراد کرد و چند ساعت پس از آن ترور شد.

لیلی افشار در پاسخ به اینکه: آیا او پس از دو دهه زندگی در ممفیس احساس می‌کند نژادپرستی و تبعیض علیه سیاهان که نیم قرن پیش در این منطقه از آمریکا بیداد می‌کرد، ریشه کن شده؟ گفت: این جور چیزها خیلی زمان می‌برد، کار یک

از این شهر گفت: «تو این دوروزکلی با بعضی از این خانم‌ها بحث سیاسی کردیم. دو دستگی بین طرفداران ترامپ و کلینتون اینجا خیلی عمیق. جالبه، وقتی به یکی از خانم‌ها که می‌خواد به ترامپ رأی بده، از اخباری که این یکی دو روزه درباره رفتار ترامپ با خانم‌ها تورسانه‌ها اومده حرف زدم، گفت این موضوع برایش خیلی مهم نیست و گفت، «مهم نیست چون همه مردها اینجوری اند.» جالب بود.»

لیلی افشار می‌گوید در کودکی «خجالتی» بوده و تنها بعد از گیتار به دست گرفتن بوده که جرأت کرد به میان جمع برود. «گیتار به من که اهل حرف زدن نبودم، صدا داد. شد زبان من. برای همین هم اسم گیتارم را گذاشتم لیلی، چون من و گیتارم یکی هستیم.»

لیلی افشار چند سالی به طور منظم به ایران سفر داشت. آنجا کارگاه‌های

آموزشی برگزار می‌کرد و درست مانند رویایی که قبل از مهاجرت داشت، در شهرهای مختلف ایران گیتار می‌زد. «پدرم همیشه می‌گفت اول موسیقی دان شو بعد گیتار نیست. حالا که نگاه می‌کنم مهاجرت من به آمریکا، آن هم در هفده سالگی و تک و تنها، با همه مشکلات و رنج‌هایش، ارزشش را داشت. من حالا موسیقی دان شده‌ام. بازگشتم به ایران خیلی بیشتر از آن چه انتظارش را داشتم طول کشید، اما حالا در حال جبران هستم. حالا برای تفریح و معاشرت با آدم‌ها بیشتر وقت می‌گذارم. بیشتر مشتاق شنیدن داستان زندگی دیگران هستم. تنها حسرت من این است که وقتی برای نخستین بار در تالار وحدت روی صحنه رفتم، پدرم دیگر در قید حیات نبود که روبرویش بنشینم و نشان دهم چه طور به توصیه او عمل کرده‌ام. این که چه طور در چمدانم علم موسیقی را با خودم آورده‌ام.»

«به گل می‌پوش آفتاب را» دیدگاه شاعران معاصر درباره حجاب

روشنک رامین‌فر، رادیو زمانه، ۱۸ خرداد ۱۴۰۲



بدین مضمون خلق کردند.
ایرج میرزا در شمار آن دسته از شاعران مشروطه است که در آثار خود، بیشترین تجدد معنایی و نوخواهی فکری را ارائه می‌دهد. اکثر این اندیشه‌های جدید و مترقی، در شعرهای پنج سال آخر زندگی او نمود یافته‌اند. ایرج بخش عمده مثنوی‌ها و قطعات خود را به این مباحث اختصاص داده است.

ایرج میرزا در شعر خود توجه خاص و ویژه‌ای به زنان نشان می‌دهد؛ از مطرح کردن ضرورت حضور زن در اجتماع و مخالفت با حجاب تا سرودن اشعاری صمیمانه درباره مقام مادر (در پنج قطعه و چند مثنوی) که برای نخستین بار در ادب فارسی به این شکل پدید آمده است.

بدیهی است که تمام این موضوعات در نتیجه تحول فکری و ارتباط با فرهنگ و ادبیات غرب به شعر ایرج راه یافته و جلوه‌هایی از نوگرایی اندیشه و فرهنگ است. منظومه عارف‌نامه، منبع اصلی دریافت نگرش‌های متجددانه اوست:

تو ای با مشک و گل همسنگ و هم‌رنگ / نمی‌گردد در این چادر دلت تنگ؟
مگر زن در میان ما بشر نیست؟ / مگر زن در تمیز خیر و شر نیست؟
اگر زن را بیاموزند ناموس / ز ند بی‌پرده بر بام فلک کوس
خدایا تا کی این مردان به خوابند / زنان تا کی گرفتار حجابند
بدان خوبی در این چادر کربهی / به هر چیزی به جز انسان شبیهی
ایرج تاکید ویژه‌ای بر حضور اجتماعی زنان و همراهی آنان با مظاهر تجدد دارد:

زن روبرسته را ادراک و هوش نیست / تئاتر و رستوران ناموس‌گش نیست...
برون آیند و با مردان بجوشند / به تهذیب خصال خود بکوشند...
چو زن تعلیم دید و دانش آموخت / رواق جان به نور بینش افروخت...
با چنین گام که نسوان وطن پیش روند
عنقریب است که ایران شود ایران دگر...

او در بُعد تفکر و اندیشه، بسیار دلیرتر از دیگران با خرافات و عقاید مندرس مقابله می‌کند و در تقدس‌زدایی و تابوشکنی‌های فرهنگی و فکری و اجتماعی جسورترین شاعر زمانه خویش است:

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست / چرا که هر چه کند حیل، در حجاب کند
چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او / رود به باطل و تفسیر ناصواب کند

آزادی زنان و به ویژه رها شدن آنان از قید سنت‌های پوسیده و واپسگرا همواره یکی از درخواست‌های عمده مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان بود که بدل به یکی از درون مایه‌های پر توان ادبیات دوران مشروطه شد و بسیاری از شاعران، آن را در اشعار و آفریده‌های خود به کار گرفتند.

موضوع پوشش از بخش‌های خصوصی زندگی هر فرد است، اما اغلب پای نظام‌های دیکتاتوری به حقوق عمومی مردم باز می‌شود و دولت خود را مسئول لباس و سبک زندگی مردم می‌دانند.

حکومت‌های طرفدار دین بیش از سایر اشکال حکومت، پوشش شهروندان را به دامن سیاست کشور پیوند می‌زند و حق بر تمامیت بدن و پوشش را نادیده می‌گیرند. انتقاد از نوع پوشش سنتی و مذهبی زنان ایرانی، یکی از مایه‌های اندیشه تجددطلبی در جنبش مشروطه، برای ایران به شمار می‌آمده که به ادبیات و طبیعتاً تصنیف‌های موسیقی ایرانی نیز راه یافته بود.

شعر مشروطه در تاریخ ادبیات ایران، به شعر عصر بیداری معروف است. مقصود از بیداری، افزایش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و متعاقب آن، پی بردن به ضرورت تغییر و نوسازی فرهنگ کشور است.

ایرج میرزا، بهار، دهخدا و عشقی از شاعرانی بودند که در کنار امور سیاسی، به انتقاد از برخی آداب و سنت‌های مردم ایران و دعوت آنها به سوی آگاهی و تجدد پرداختند. آزادی زنان و به ویژه رها شدن آنان از قید سنت‌های پوسیده و واپس‌گرا همواره یکی از درخواست‌های عمده مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان بود که بدل به یکی از درون مایه‌های پر توان ادبیات دوران مشروطه شد و بسیاری از شاعران، آن را در اشعار و آفریده‌های خود به کار گرفتند. میرزاده عشقی نمایشنامه منظوم «کفن سیاه» را در رابطه با حجاب سرود که مایه‌ای دراماتیک داشت. ملک الشعرای بهار، ایرج میرزا، پروین اعتصامی، عارف قزوینی، لاهوتی و... نیز به سهم و سبک خویش آثاری



نظامی گنجوی و شکوه شعر در منظومه خسرو و شیرین

قسمت اول
دکتر کاوه سعیدی

گرم دور افکنی در بوسم از دور
وگر بنوازیم نور علی نور

آذربایجان متولد و در حدود سال ۵۹۹ هجری و تقریباً در سن ۶۴ سالگی وفات می‌نماید. با اینکه نظامی اشعار بسیاری به گونه رباعی، قطعه، قصیده و غزل هم سروده است و گویا دیوان کامل غزلیات او تا دوران صفویه هم موجود بوده، ولی شهرت وی در سرودن مثنوی و پنج اثر بی نظیر او می‌اشد که عبارتند از:

۱. مخزن الاسرار که آن را در سال ۵۷۲ هجری یعنی در سنین جوانی خود به اتمام می‌رساند.
۲. خسرو و شیرین که تاریخ اتمام آن در سال ۵۷۶ است.
۳. لیلی و مجنون در سال ۵۸۲ هجری تمام می‌شود.
۴. هفت پیکر در ۵۹۳ پایان می‌یابد.
۵. اسکندر نامه که خود شامل دو دفتر به نام‌های اقبال نامه و شرف نامه می‌باشند در سال ۵۹۷ هجری به پایان می‌رسد.

تأثیر این پنج مثنوی در تاریخ ادبیات ایران به اندازه‌ای است که پس از نظامی شعرای معروف بسیاری به تقلید از وی پرداخته و خمسه سروده‌اند که معروف‌ترین آنها میرخسرو دهلوی، خواجوی کرمانی و عبدالرحمن جامی می‌باشند و آخرین آنها وحشی بافقی است که به تقلید از خسرو و شیرین نظامی دو منظومه به نام‌های ناظر و منظور و شیرین و فرهاد را می‌سراید. ناگفته نماند که حافظ این خداوند شعر و غزل نیز در مقابل مثنویات نظامی بی تفاوت نمی‌تواند بماند و آنچنان تحت تأثیر قرار می‌برد که به تقلید از اقبال نامه و به پیروی از آن منظومه کوتاه معنی نامه را می‌سراید. درباره قدرت شاعری نظامی و طبع روان و سرشار او در سرودن شعر به گونه مثنوی، این را هم باید گفت که وحید دست‌گردی که عمری را در مطالعه و پژوهش و تصحیح اشعار او صرف نموده است؛ عقیده دارد که در تمام خمسه او که شامل ۲۸ هزار بیت شعر می‌باشد، یک بیت سست و نامتناسب وجود ندارد و تسلط نظامی در سرودن شعر به اندازه‌ای است که خود وی در مقدمه لیلی و مجنون یادآوری کرده است که این منظومه چهار هزار بیتی را توانسته است در کم‌تر از چهار ماه بسراید و امکان آن بوده است که بتواند آن را در دو هفته هم به اتمام برساند:

آن نیست:

گرم سنگ آسیا بر سر بگردد
دل آن دل نیست کز دلبر بگردد ...
سری داریم و آن سر هم شکسته
به حسرت بر سر زانو نشسته ...
گلی بودی که باد از بارت افکند
ندانم بر کدامین خارت افکند ...
در تاریخ ادبیات ایران، نظامی گنجوی را به عنوان بزرگ‌ترین شاعر داستان‌سرا نام می‌برند که در سرودن داستان‌های بزمی و عشقی سرآمد همگان بوده و در آوردن ابیات لطیف و شیرین و مضامین زیبا و دلنشین به همراه ضرب‌المثل‌های کمیاب و دست اول در شعر، به خصوص در مثنوی خسرو و شیرین، منحصر به فرد می‌باشد.

کند با جنس خود هر جنس پرواز
کبوتر با کبوتر، باز با باز
درستی گر چه دارد کار و باری
شکسته بسته نیز آید به کاری
چه نیکو داستانی زد آن هنرمند
هلیله با هلیله، قند با قند
نمی‌خواهی که زیر افقی چو سایه
مشو بر نردبان جز پایه پایه
به خود گفتا جواب ست این نه جنگ است
کلوخ انداز را پاداش سنگ است
چو باشد مطرب زنگی و روسی
نشاید کرد از این بهتر عروسی
مگر نشنیدی از فراش این راه
که هر کو چاه کند افتاد در چاه
مجو بالاتر از دوران خود جای
مکش بیش از گلیم خویشتن پای
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات
همان به کین نصیحت یاد گیریم
که پیش از مرگ یک نوبت بمیریم ...
ابو احمد، الیاس بن، یوسف بن، زکی بن مؤید
نظامی در حوالی سال ۵۳۵ هجری در شهر گنجه در

جهت شناخت سخن نظامی و دریافت طعم شعرا در خسرو و شیرین، کافی ست که ابیاتی چند از توصیف شب او را بخوانیم و به بلندی و لطافت شعری ببریم:

شبى تیره چو کوهى زاغ بر سر
گران جنبش چو زاغى کوه بر پر
شبى دمسرد چون دل‌های بی‌سوز
برت آورده از شب‌های بی‌روز
گرفته آسمان را شب در آغوش
شده خورشید را مشرق فراموش
زمین در سر کشیده چتر شاهی
فرو آسوده یکسر مرغ و ماهی
چراغ بیهوش را نور مرده
خروس پیره‌زن را غول برده
ز تاریکی جهان را بند بر پای
فلک چون قطب حیران مانده برجای
سرافکنده فلک دریا صفت پیش
ز دامن دُر فشانده بر سر خویش
جهان از آفرینش بی‌خبر بود
مگر کان شب جهان جای دگر بود
دل شیرین در آن شب خیره مانده
چراغش چون دل شب تیره مانده
زبان بگشاد و می‌گفت‌ای زمانه
شب است این یا بلای جاودانه
چه افتادای سپهر لاجوردی
که امشب چون دگر شب‌ها نگردي
مرا بنگر چه غمگین داری امشب
ندارم دین اگر دین داری امشب
من آن شمع که در شب زنده‌داری
همه شب می‌کنم چون شمع زاری
شبا امشب جوانمردی بیاموز
مرا یا زود کش یا زود شروز ...

و اگر علاقمندی شخصی من به مثنوی هفت پیکر نمی‌بود، شاید گراف نباشد که بگویم و یا بنویسم که خسرو و شیرین شاهکار نظامی است و شیوایی و شیرینی شعر، در این اثر، به اندازه‌ای است که حدی بر

این چهار هزار بیت اکثر
شد گفته به چار ماه کمتر
گر کار دگر حرام بودی
در چارده شب تمام بودی ...

محمد جعفر محجوب که یکی از بهترین محققین ادبی این دوره بوده‌اند، پس از تصحیح کتاب ویس و رامین که در سال ۱۳۳۷ چاپ و منتشر می‌شود، در مقدمه آن و در یک نقد ادبی بسیار قوی می‌نویسد که اولین اثر نظامی یعنی **مخزن السرا** که در دوران جوانی شاعر (سی و چند سالگی) تألیف شده است، کتابی است عرفانی و بسیار مشکل و سبک آن کاملاً با دیگر منظومه‌های نظامی تفاوت دارد و چنین عقیده دارد که نظامی پس از اتمام مخزن السرا، افکارش تحولی عظیم می‌یابد و یکباره اندیشه‌اش متوجه داستان‌های شورانگیز عشقی و تاریخی ایران قبل از اسلام و دوران پراز جلال و شکوه ساسانی می‌شود و **محجوب** چنین استنباط می‌کند که این تحول ناگهانی هنگامی است که **نظامی**، منظومه عشقی ویس و رامین این اثر بی نظیر **فخرالدین گرگانی** را می‌خواند و چنان شیفته و فریفته آن می‌گردد که افکارش به یکباره دگرگونی می‌یابد و پس از خواندن **شاهنامه فردوسی** و کتاب‌های دیگر، طرح سرودن داستان خسرو و شیرین را می‌پرواند و بدان می‌پردازد. محمد جعفر محجوب در ادامه نوشته‌اش یادآور می‌شود که قرینه‌های بسیاری در دست است که منظومه ویس و رامین فخرالدین، الهام بخش نظامی در سرودن خسرو و شیرین بوده و دقیقاً بدان نظر داشته است و دلالت زیر را ارائه می‌دهد:

۱. وزن شعری خسرو و شیرین نظامی در همان وزن ویس و رامین می‌باشد یعنی در وزن فهلویات با مفاعیلن مفاعیلن فعولن.

۲. در دوران فخرالدین هم، داستان خسرو و شیرین شهرت داشته و وی دو بار، نام آن را در منظومه خود آورده است:

گرفته جام زرین دست سیمین
چنان چون تاج خسرو دست شیرین ...
بدان تا مهر تو بخشد به رامین

پس او خسرو بود ما را، تو شیرین ...
۳. در ویس و رامین فخرالدین یک داستان فرعی گنجانیده شده است که ضروری است و آن عاشق شدن رامین به گل و عروسی کردن با او می‌باشد. نظامی هم به خاطر تطبیق دادن اثر خود، با ویس و رامین و به تقلید از فخرالدین گرگانی، داستان فرعی **شکر اصفهانی** را می‌سازد که به عقیده **محجوب** به هیچ وجه ضروری نبوده و بسی هم مورد انتقاد می‌باشد.

۴. در صحنه سختگیری ویس نسبت به رامین که رامین سوار بر اسب در شبی سرد و پراز برف، در پای

قصر ویس می‌ماند و ویس درب قصر را به روی او نمی‌گشاید و از بالای بام با وی سخن می‌گوید. در خسرو شیرین نظامی، عین این صحنه نمودار است و باز طبق استناد محمد جعفر محجوب، این صحنه تقلیدی نیز قابل انتقاد می‌باشد به خاطر اینکه در جایی که شیرین زندگی می‌کرد هوایش ملایم و معمولاً برف و سرمائی در کار نمی‌بود.

۵. در منظومه خسرو و شیرین، اشعار زیبایی را که **نظامی** در توصیف شب می‌سراید تقلیدی است از توصیف شب **فخرالدین** در منظومه ویس و رامین که خود بسیار بلند و زیباست و در ضمن اطلاعات وسیع او را هم در علوم ستاره‌شناسی می‌رساند. (ناگفته نماند که یقیناً هر دو شاعر در گفتارشان، تحت نفوذ قصیده بی نظیر توصیف شب **منوچهری دامغانی** هم بوده‌اند که در همان وزن شعری هم می‌باشد).

۶. بسیاری از ابیات و مضامین شعری را، **نظامی** از منظومه ویس و رامین اقتباس می‌نماید که به تفصیل در نوشته محمد جعفر محجوب ذکر شده‌اند (البته بیشتر به نظر می‌رسد که به گونه ناخودآگاه باشد).

۷. به عقیده **محجوب**، عکس‌العمل فکری نظامی به اثر **فخرالدین** تا حدی است که در منظومه خسرو و شیرین، در چند جا، نظامی به اثر **فخرالدین** می‌تازد و به قهرمان درجه اول داستان او یعنی ویس بد و بیراه می‌گوید و به نحوی می‌خواهد که اثر **فخرالدین** را از نظرها ببیند.

- **چو وپسه فتنه‌ای در شهید بوسی**
چو دایه آیتی در چاپلوسی ...
- **وگر لختی ز تندی رام گردم**
چو وپسه در جهان بد نام گردم ...
- **چو ویس از نیکنمی دور گردی**
به زشتی در جهان مشهور گردی ...

در هر حال، نظامی پس از پایان مثنوی **مخزن الاسرار**، به شکوه و تمدن ایران قبل از اسلام بسیار علاقمند می‌شود و این دوستاری اوگاه به گاه در منظومه خسرو و شیرین و در ابیاتی چند نمودار می‌گردند. به عنوان مثال توجه او به **آئین زرتشت**:

- **دلا از روشنی شمعی برافروز**
ز شمع آتش پرستیدن بیاموز ...
- **بیارا خاطر از آتش پرستی**
از آتش، خانه خاطر نشستی ...
- **جهان ز آتش پرستی شد چنان گرم**
که باد از این مسلمانی ترا شرم ...
و هنگامی که این گونه افکار به گوش بعضی از متعصبان و دکانداران دین می‌رسد، از زخم زبان و اذیت و آزار کوتاهی نمی‌نمایند ولی او با گوشی، این تلخی‌ها را نوش و با گوش دیگر حلقه به و ش آنان است

و می‌خواهد این چراغی را که به سختی روشن نموده است برای همیشه پایدار بدارد حتی در باد و طوفان:

به وشى جام تلخى‌ها کنم نوش
به دیگر گوش دارم حلقه در گوش
نگه دارم به چندین اوستادی
چراغی را در این طوفان بادی
و در جایی دیگر اضافه کرده می‌گوید که با اینکه از کف دریا دامن‌ی پراز دُریا خود می‌آورد ولی در ساحل در گریبان او فقط سنگ ریزه ریخته می‌گردد:

من از دامن چو دریا ریخته دُر
گریبانم ز سنگ طعنه‌ها پر
نظامی در مقدمه خسرو و شیرین، که به احتمال آن رایس از اتمام کتاب سروده است، می‌گوید که یکی از دوستان بسیار نزدیک او، شبی به خانه او می‌رود و سرزنش آغاز می‌نماید که این چه حرف‌هایی هست که تو می‌زنی و بجای گفتار در توحید و از این گونه سخن‌ها، **آئین مغان** را تازه می‌داری!

یگانه دوستی بودم خدائی
به صد دل کرده با جان آشنائی
شبى درهم شده چون حلقه زر
به نقره، نقر زد بر حلقه در
در آمد سرگرفته سر گرفته
عتابی سخت با من در گرفته ...

در توحید زن کاوازه داری
چرا رسم مغان را تازه داری ...
و نظامی می‌گوید که از آن تلخ گفتار، ترش‌وئی ننموده و در عوض ابیات شیرینی از زبان شیرین به گوشش می‌خواند و می‌بیند که دوستش از تعجب فرو می‌ماند و به وجد در می‌آید:

وزان دیبا که می‌بستم طرازش
نمودم نقش‌های دل نوازش
چو حاجب سنگ دید آن نقش ارژنگ

فرو ماند از سخت چون نقش بر سنگ.
از نظر تاریخی، طبق نوشته **عبدالحسین زرین‌کوب**، حوادث ایران در آن ایام بدین گونه بوده است که پس از خسرو اول (انوشیروان) تاج و تخت بدون هیچ مسئله‌ای به پسرش **هرمزد چهارم** می‌رسد که مانند پدر در مقابل قدرت طلبی نجبا ایستاد، ولی بیش از پدر به رعایت حال طبقات پائین پرداخت و کسانی از بزرگان را که برضعفا ستم کرده بودند به سختی مجازات نمود و حتی پسر جوان خود خسرو را هم از چنین مجازاتی معاف نداشت به نحوی که طبق نوشته‌های بعضی از مورخین (مانند بلعمی) بیش از پدر مستحق لقب عادل بوده است و این کار او موجب تحریک و دشمنی بعضی از نجبا در حق او می‌شود. **هرمزد** در دوران سلطنتش به مدت ده سال با **بیزانس** به جنگ می‌پرازد که باعث خسارت‌ها شده و

آبادی‌ها ویران می‌گردد و در همان احوال در مرزهای شرقی کشور و اطراف بحر خزر و به تحریک بعضی از نجبا، تاخت و تازهای روی می‌دهد و هرمزد سردار خویش بهرام چوبین را، که اهل ری و از خاندان بزرگ مهران بود، بدانسو روانه می‌دارد. بهرام با گروهی از سپاهیان کار دیده و جنگ ورزیده به سرعت خود را به لشکرگاه دشمن رسانیده و شکست سختی بدان هاداده، سرکرده آنها را هلاک و غنائم بسیاری به چنگ آورده عازم بازگشت به تیسفون می‌شود؛ اما هرمزد که حضور او را در پایتخت به دلایلی تمایل نداشت، وی را به نگ طوایف الان در نواحی اران می‌فرستد که به شکست بهرام منتهی می‌شود و هرمزد که منتظر بهانه‌ای بود، بهرام را از فرماندهی سپاه خلع و به طرز بدی به وی توهین می‌نماید به نحوی که بهرام سر به طغیان می‌برد و خبر طغیان بهرام آتش فتنه‌ها را با تحریک بسیاری از نجبا، شعله‌ور می‌سازد و در این جریان‌ها گسته‌م و بندوی، که برادران همسر هرمزد و از خاندان بزرگ اسپهبدان بودند، با اتکالی شورشیان، شاه را از سلطنت خلع، او را کور نموده و توقیف می‌کنند و پسر او یعنی خسرو را که خواهرزاده آنان بود به سلطنت می‌نشانند و پس از آن هرمزد را در زندان به قتل می‌رسانند.

در این جریان‌ها، بهرام چوبین با سپاه خود عازم تیسفون می‌شود و خسرو که خود را یارای مقاومت با بهرام نمی‌بیند متواری و با معدودی از سپاهیان به جانب روم می‌گریزد و بهرام چوبین بدون اینکه به رأی و تأیید بزرگان اعتنائی بکند تاج سلطنت بر سر نهاده و به نام خود سکه می‌زند.

خسرو از امپراطور بیزانس، موریس، که به مدت ده سال با پدرش در جنگ بود، کمک می‌خواهد و برخلاف انتظار موریس حاضر به یاری کردن او می‌شود و هفتاد هزار سپاه را با تجهیزات در اختیار خسرو می‌گذارد و حتی دختر خود، مریم را هم به زنی به خسرو می‌دهد. خسرو با سپاه تازه عازم ایران می‌شود و سپاه وی در شهرهای سر راه با استقبال عام مواجه می‌شوند و در زد و خوردهائی با لشکریان بهرام چوبینه، بهرام شکست می‌خورد و به ناچار به نواحی شرقی می‌گریزد و در بلخ از خاقان ترک پناه می‌خواهد. خاقان در حق او محبت می‌نماید و دختر خویش را به ازدواج وی درمی‌آورد و حتی بخشی از مملکت خود را هم در اختیار بهرام می‌گذارد ولی مدتی بعد با دسیسه‌ای که همسر خاقان و فرستادگان خسرو در آن دست داشته‌اند، بهرام به قتل می‌رسد.

خسرو در بازگشت به سلطنت، دائی‌های خود را، که در قتل پدرش دست داشتند و با اینکه او را جهت نیل به سلطنت یاری نموده بودند، از میان برمی‌دارد و با قاطعیتی که در مجازات آنها نشان می‌دهد نجبا و بزرگان و سایر خاندان‌ها را از اندیشه هرگونه توطئه‌ای

مانع می‌گردد.

خسرو دوم تحت نفوذ همسر عیسوی خود، مریم که دختر امپراطور روم بود و همین‌طور محبوبه خود شیرین که مسیحی بود، در قلمرو خود آزادی نسبی به عیسویان داده و در تیسفون و مجاور آن کلیساهائی هم بنیاد می‌نهد و تا مادامی که موریس امپراطور روم بود؛ روابط ایران و بیزانس دوستانه و مبنی بر احترام و اعتماد متقابل بود. ولی چند سال بعد با خلع و قتل موریس و کشتار خانواده‌اش که در طی یک شورش توسط فوکاس به وقوع پیوست، خسرو را در جهاد همین سال سلطنتش وادار به جنگ با دولت جدید بیزانس می‌نماید. جنگ با بیزانس طولانی می‌شود و دوسردار معروف ایرانی به نام‌های فرخان و یلان سینه فتوحات خیره کننده‌ای می‌نمایند و سپاه خسرو تا قسطنطنیه پیش می‌رود و از طرف دیگر بین النهرین و سوریه را فتح و شهر حلب را به تصرف درمی‌آورند و پس از آن انطاکیه و دمشق را فتح نموده سپس فلسطین را تصرف و جزو غنائم جنگی در آنجا، صلیب عیسی هم به خزانه تیسفون ارسال می‌شود و سپاهیان ایران حتی مصر را هم تسخیر و تا حبشه پیش می‌روند و بدین ترتیب در زمان خسرو دوم، وسعت قلمرو ایران تا حدود قلمرو هخامنشیان در دوران شکوفائی آن می‌رسد.

دیگر از رویدادهای سلطنت خسرو دوم علاقمندی بی حد و حساب او به تجملات و عیاشی‌های بی بند و بار می‌باشد که نوشته‌اند بیش از هزار زن و دختر آزاد و بنده در حرمسرای بسیار وسیع او بوده‌اند. ساختن تخت طاقدیس و ایوان مداین از کارهای اوست و پیشرفت هنر موسیقی در زمان او با ظهور نکبسا و باربد و به وجود آوردن صدها آهنگ و دستگاه که نظامی گنجوی سی لحن از صد لحن باربد را، یک به یک، در منظومه خسرو شیرین خود نام می‌برد.

فرجام زندگی خسرو دوم بدین گونه است که در اواخر عمر بیمار و توسط پسرش شیرین از سلطنت خلع و زندانی می‌شود و بعد توسط کسانی در زندان به قتل می‌رسد و شیرویه (قباد) پس از کشتن تمامی برادران و برادرزادگان خود به تخت می‌نشیند و سلطنتش به یک سال هم نمی‌رسد و در اثر بیماری طاعون فوت می‌نماید. قبل از نظامی گنجوی، فردوسی طوسی به طور مفصل، از خسرو پرویز در شاهنامه سخن می‌راند که در حدود ۴۹۰۰ بیت شعر می‌باشد که بیشتر آن مربوط می‌شود به رویدادهای تاریخی که بسیاری از این رویدادها در منظومه خسرو شیرین نظامی هم هست و به نظر می‌رسد که مأخذ نظامی همان کتابی بود که قبلاً مورد پژوهش و استفاده فردوسی هم بوده است، ولی در مورد مطالب داستانی و افسانه‌ای آن به خصوص درباره گفتار عشقی در داستان خسرو و شیرین، تفاوت‌هایی در شاهنامه و منظومه نظامی وجود دارد.

خود نظامی در مقدمه خسرو شیرین چنین می‌آورد:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است
حدیث عشق از ایشان طرح کرده است
چو در شصت افتادش زندگانی
خدنگ افتادش از شست جوانی...
به عشقی در که شست آمد پسندش
سخن گفتن، نیامد سود مندش
نگفتم هر چه دانا گفت ز آغاز
که فرخ نیست گفتن، گفته را باز
از آن جزوی که ماند از عشق بازی
سخن راندم نیت بر مرد غازی...

در آغاز داستان و دلدادگی خسرو و شیرین به یکدیگر، در شاهنامه و در منظومه نظامی تفاوت هست. در شاهنامه فردوسی بدین گونه می‌باشد که خسرو در سنین نوجوانی با شیرین دوست بوده و آنچنان که معمول است با هم دیدارها داشته و با یکدیگر قرارها، عهدها و سوگندها رد و بدل می‌کرده‌اند:

چو پرویز بی باک بود و جوان
پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا در زمین دوست شیرین بدی
برو بر چو روشن جهان بین بدی
پسندش نبود جز او در جهان
ز خوبان و از دختران مهان
هنگامی که خسرو به پادشاهی می‌رسد بیشتر اوقات او در اوایل، در کشمکش و جنگ سپری می‌گردد و از پایتخت دور بوده است و در این هنگام شیرین از وی دور و روز و شب گریان. پس از پیروزی بر بهرام چوبینه، خسرو به مدائن بازمی‌گردد و به تخت می‌نشیند و روزی آرزوی نخجیر می‌نماید و لشکر آرایش می‌دهد آنهم با چه فرو شوکوهی که بنا بر گفتار فردوسی به غیر از خدمه و سپاه، هفتصد سگ شکاری با قلاده زر و هفتصد مرد باز دار در همراه او بوده‌اند و از رامشگران هم دو هزار نفر و غیره و غیره...

پس اندر ز رامشگران دو هزار
همه ساخته رود روز شکار...

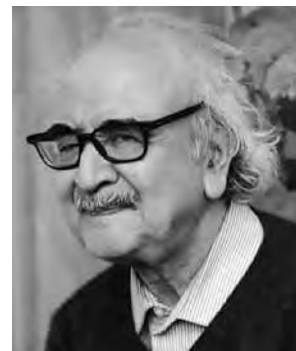
و چون شیرین با خبر می‌شود به نیکی خود را می‌آید، پیراهنی از دیبای زرد بر تن نموده و جواهرها بر خود می‌آویزد و در مسیر گذر خسرو به بام خانه رفته و به نظاره می‌ایستد. هنگامی که خسرو از آن مکان عبور می‌کند؛ شیرین زبان می‌گشاید و خطاب به او می‌گوید که چه شد آنهمه اشک ریختن‌ها و کجا رفت آنهمه دلدادگی و چه شد آنهمه پیوند و آنهمه عهد و سوگند! و چون صدای پر ناز شیرین به گوش خسرو می‌رسد و چشم بروی می‌دوزد، عشق دیرینه به یادش می‌آید و بی درنگ چهل خادم می‌فرستد تا شیرین را به مشکبوی برند و چنین می‌کنند.

ادامه دارد



تحلیل شعری از شفیعی کدکنی

اردشیر لطفعلیان



محمد رضا شفیعی کدکنی از برجسته‌ترین چهره‌های ادبیات امروز ماست که هم به خاطر کیفیت ناب و ممتاز شعرها و هم از بابت پژوهش‌های پر دامنه وی مانندش بر جایگاه رفیعی قرار گرفته است. او در خانواده‌ای روحانی در روستای کدکن، نه چندان دور از شهر نیشاپور چشم به جهان گشود. آموزش‌های نخستینی که دید همان‌ها بود که به گونه‌ای شُنتی در اختیار طلاب علوم دینی نهاده می‌شود. نخستین مجموعه‌های سروده‌هایش (زمزمه‌ها و شبخوانی) در قالب‌های کهن در مشهد انتشار یافت و در همان مرحله نظر شعرشناسان را به خود جلب کرد. پس از گذراندن دوره‌ی لیسانس در دانشگاه مشهد، دانشنامه‌ی دکتری خود را در رشته‌ی ادبیات فارسی زیر نظر استادانی چون دکتر پرویز ناتل خانلری و بدیع الزمان فروزانفر از دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران با درجه‌ی ممتاز دریافت داشت. وی در سال ۱۳۴۸ به هیئت آموزشی آن دانشکده پیوست و سال‌ها است که او را به عنوان یکی از بهترین استادان دانشگاه تهران در رشته‌ی تخصصی خود می‌شناسند. اسناد شفیعی هر چند که در حال حاضر دوره‌ی بازنشستگی را می‌گذراند، هفته‌ای یک بار (سه شنبه‌ها) همچنان در آن دانشکده تدریس می‌کند و نه تنها دانشجویان دانشکده‌ی ادبیات بلکه دانشجویان دیگری از هر رشته و هر دانشگاه دیگر با اشتیاق به محضر درس وی می‌شتابند و کلاس درس او از شلوغ‌ترین کلاس‌هایی است که در دانشگاه تهران یا در هر موسسه‌ی آموزش عالی دیگری در سرتا سر کشور می‌توان سراغ گرفت. شفیعی کدکنی از ۱۳۴۷ با انتشار پنج دفتر کرم برگ از سروده‌های تازه‌اش در سبک و قالب نو (از زبان برگ، در کوچه باغ‌های نیشاپور، بوی جوی مولیان، از بودن و سرودن و مثل درخت در شب باران) فضای شعری کشور را به سرعت تسخیر و جایگاه خود را به عنوان یکی از شاعران طراز اول نسل امروز تثبیت کرد. از یگر مجموعه‌های شعر این سراینده «هزاره‌ی دوم آهوی کوهی» و «طفلی به نام شادی» را می‌توان می‌توان به یاد آورد که به ترتیب در ۱۳۷۶ و ۱۳۹۹ انتشار یافته‌اند. شعرهای نو شفیعی کدکنی همه دارای وزن هستند. او وزن را

یکی از لوازم نخستین شعر می‌داند و شعری وزن را مگر این که مانند شطحیات عرفا دارای وزنی درونی باشد شعر نمی‌شمارد. سروده‌های او عین روانی و سیلان و دلپذیری، همه بر زمینه‌ی استواری از دانش و آگاهی عمیق در ادب پارسی بنیان نهاده شده‌اند. بیشتر شعرهای شفیعی کدکنی دارای پیام‌های آشکار یا سر بسته اجتماعی و سیاسی‌اند و با سرچشمه‌های غنی شعر کلاسیک ایران پیوند دارند. یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته‌ی شفیعی، توانایی او در گنج‌نیدن بیشترین معانی در کوتاه‌ترین شعرهاست. تعدادی از این دست شعرهای او بر سر زبان‌ها افتاده‌اند و روی آنها آهنگ ساخته شده است. به دوسه نمونه از این گونه سروده‌ها در زیر توجه کنید:

آخرین برگ سفرنامه‌ی باران این است:
که زمین چرکین است.

زان پس که صد هزار شقایق به کوه و دشت
پرپر شده‌ست در ره آن سرخ انتظار
از گرم جای گوشه‌ی مطبخ، پیاز پیر
با ریش و رشته‌ای که فروخته‌ست در سبد
افراشته‌ست رایت سبزی که:
این منم! پیغام این بهار.

خدایا! زین شگفتی‌ها دلم خون شد،
دلم خون شد، دلم خون شد
سیا ووشی در آتش رفت
و زان سو خوک بیرون شد.

دو نمونه‌ی اخیر به انقلاب ایران و سرانجام ناگوار آن اشاره دارند. آنچه در زیر می‌آید تأملی بر یکی از زیباترین و مشهورترین شعرهای شفیعی کدکنی به نام «دیباچه» (در سال ۱۳۴۶) است. ابتدا شعر در تمامیت آن نقل می‌شود و سپس بند بند آن مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌گیرد. با هم شعر را بخوانیم.

دیباچه

بخوان به نام گل سرخ در صحاری شب
که باغ‌ها همه بیدار و بارور گردند
بخوان دوباره بخوان تا کبوتران سفید
به آشیانه‌ی خونین دوباره برگردند

بخوان به نام گل سرخ در رواق سکوت
که اوج و موج طنینش ز دشت‌ها گذرد

پیام روشن باران ز بام نیلی ابر
که رهگذارِ نسیمش به هر کرانه برد

ز خشکسال چه ترسی که سد بسی بستند
نه در برابر آب، که در برابر نور
و در برابر آواز و در برابر شور

در این زمانه‌ی عُسرت
به شاعران زمان برگ رخصتی دادند
که از معاشقه‌ی سرو و قمری و لاله
سرودها بسرایند ژرف‌تر از خواب،
زالال تراز آب

تو می‌روی که بماند؟ تو خاوشی که بخواند؟
که بر نهالکِ بی‌برگ ما ترانه بخواند؟

از این گریه به دور، در آن کرانه ببین
بهار آمده از سیم خاردار گذشته
حریق شعله‌ی گوگردی بنفشه چه زیباست!

هزار آینه جاری است
هزار آینه اینک
به همسرای قلب تو می‌تپد با شوق

زمین تهی است ز رندان، همین تویی تنها
که عاشقانه‌ترین نغمه را دوباره بخوانی
بخوان به نام گل سرخ و عاشقانه بخوان
«حدیث عشق بیان کند بدان زبان که تو دانی»

تحلیل

۱. بخوان به نام گل سرخ در صحاری شب
که باغ‌ها همه بیدار و بارور گردند
بخوان دوباره بخوان تا کبوتران سفید
به آشیانه‌ی خونین دوباره برگردند
در این بند از کسی که مورد خطاب شاعر است خواسته می‌شود تا آواز خود را به نام گل سرخ در صحاری شب سر دهد. اما صحاری شب کجاست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید به چگونگی کاربرد

شب به عنوان یک نماد در شعر فارسی و به طور ویژه در شعر شفیعی اندکی توجه کرد. ابتدا نکته مهمی را یادآوری می‌کنیم و آن این که او یکی از شناخته‌ترین شاعران امروزی است که سبب باز خودکامگی و خفقان و دغذغه آزادی و عدالت در کارش مانند ترجیع بندی بی‌وقفه تکرار می‌شود. در سروده‌های شفیعی عاطفه انسانی و دلبستگی به سرنوشت مردم خود به شکلی چشمگیر و نیرومند موج می‌زند. اما او همواره منظور خود را با به کار بردن هوشمندانه نمادهایی که وی را از روی آوردن به بیان مستقیم و شعار مانند بی‌نیاز می‌سازد، به شیوه‌ای استادانه ادا می‌کند. شب یکی از این گونه نمادهاست که شاعر برای نشان دادن ظلمت استبداد و ناپدید بودن دریچه‌ای به فردای روشن از آن سود می‌جوید. در پناه تاریکی شب است که نیروهای اهریمنی برای سرکوب آزادی و به بند کشیدن آزادگان و آزادی خواهان دست به کار می‌شوند.

شب را همچنین می‌توان به شکل کویری وسیع با صحرای گسترده به تصور آورد. اما گل سرخ نشانه طراوت و زیبایی و بهار است و سردادن ترانه‌ای به نام گل سرخ می‌تواند باغ‌ها را بیدار و بارور سازد و سبب شود تا کبوتران سفید که نماد صلح و سلامت و آرامش‌اند و دست بیداد آشیانه‌شان را به خون کشیده، بار دیگر به آنجا بازگردند.

۲. بخوان به نام گل سرخ در رواق سکوت که اوج و موج طنینش ز دشت‌ها گذرد پیام روشن باران ز بام نیلی ابر که رهگذار نسیمش به هر کرانه ببرد شاعر آنگاه از مخاطب می‌خواهد که در رواق سکوت نیز آواز خود را سر دهد تا اوج و موج آن دشت‌ها را در نوردد و به دنبال آن نسیم رهگذار پیام روشن باران را که از بام خاکستری ابرها سرازیر شده است با خود همه جا و هر کجا ببرد.

۳. ز خشکسالی چه ترسی که سد بسی بستند نه در برابر آب، که در برابر نور و در برابر آواز و در برابر شور

در این بند بیان شاعر طنز آلود می‌شود. می‌گوید به هیچ روی از بابت خشکسالی نگرانی به خود راه مدهید، زیرا سدهای بسیاری بسته‌اند. پرسشی که پیش می‌آید این است که چه کسی این سدها را بسته است؟ زیرا در جمله فعل بستن به صورت جمع مجهول به کار رفته است. ولی آنچه در پی می‌آید می‌تواند پاسخ سؤال را برای ما روشن کند، چون این سدها را در برابر آب نبسته‌اند. پس سدها برای بستن راه بر چه چیزی بسته شده‌اند؟ ولی ما برای رسیدن به پاسخ چندان معطل نمی‌مانیم، چون جواب خود را در عبارت بعدی شعر می‌گیریم: منظور از بستن آن سدها این است که راه رسیدن شور و آواز به روی

ما بسته شود. در این صورت به سادگی در می‌یابیم که چه کسانی ممکن است بخواهند ما از شنیدن آواز محروم باشیم و شوری در دل و جان خود احساس نکنیم؟ در همه جای جهان تنها انحصارگران قدرت‌اند که میل دارند مردم را از چنین موهبت‌هایی محروم سازند و مهار آنان را برای هر کار و هر حرکتی در دست داشته باشند.

۴. در این زمانه عُسرت به شاعران زمان برگ رخصتی دادند که از معاشقه سرو و قمری و لاله سرودها بسرایند ژرف تراز خواب، زلال تراز آب لحن طنز آلود در بند بعدی شعر دنبال می‌شود. با چنین لحنی است که شاعر به ما می‌گوید، فکر نکنید که آنها در پی گرفتن همه آزادی‌ها و اختیارات از شما هستند. نه چنین نیست. در بزرگواری و سعه صدرشان هیچ شک نورزید! درست است که زمانه پر عسرتی برای شما به وجود آورده اند؛ ولی در همان حال از روی بزرگواری به شاعران زمان رخصت داده‌اند تا هر قدر که بخواهند در وصف معاشقه سرو و قمری و لاله شعر بسرایند و سرود بگویند. شعرهایی که در ژرفی با خواب و در زلالی با آب برابری کنند. بله، شما در این گونه ترانه سرایی‌ها از هفت دولت آزادید و کسی محدودیتی برایتان فراهم نمی‌آورد.

۵. تو می‌روی که بماند؟ تو خامشی که بخواند؟ که بر نهالک بی برگ ما ترانه بخواند؟ این بند از شعر بیان‌کننده نگرانی عمیق شاعر به خاطر رفتن مخاطب خویش و خاموش ماندن اوست. از لحن شعر چنین پیدا است که او نه به میل و اختیار خود بلکه از روی اجبار ناگزیر از رفتن و خاموش ماندن خواهد شد. شاعر آنگاه غمگینانه از مخاطب خویش می‌پرسد که اگر او برود پس چه کسی بماند؟ و بعد از رفتن او چه کسی به برای نهالک بی‌برگی که به هر دو تعلق دارد ترانه بخواند؟ نهالک بی برگ را می‌توان به زندگی تهی از برگ و بار و شادی و امید تعبیر کرد که بر آن دو و دیگر مردم هم وزگارشان تحمیل شده است.

۶. از این گریوه به دور، در آن کرانه ببین بهار آمده از سیم خاردار گذشته حریق شعله گوگردی بنفشه چه زیباست! گریوه در فرهنگ به مکعناي زمین خشک و بی آب علف و کویری است که بهار را بدان راهی نیست. در این بند از شعر از گریوه یا واژه «این» که نشانه اشاره به نزدیک است یاد می‌شود و می‌توان را مصداقی از محیط زندگی شاعر و مردم هم میهنش به شمار آورد. شاید به عنوان یک تفسیر موسع بتوان گفت که سرزمین مورد اشاره پیش از این گریوه نبوده، بلکه به دست حاکمان خودکامه به گریوه تبدیل شده است. در این بند شاعر توجه ما را به دور از گریوه‌ای

که از آن سخن می‌رود به کرانه‌ای سوق می‌دهد که بهار از سیم خاردار گذشته و به آنجا رسیده است. آنگاه به مخاطبش می‌گوید که نگاه کن و ببین که با آمدن بهار بنفشه‌ها شکوفا شده‌اند، این شکوفایی به حریق با شعله گوگردی شبیه است.

۷. هزار آینه جاری است

هزار آینه اینک

به همسرای قلب تو می‌تپد با شوق در این بند از جاری بودن هزار آینه سخن به میان رفته است که بیانی سخت انتزاعی است و می‌تواند به بازتاب پر شمار جلوه‌هایی که شاعر در برابر چشم مخاطب خود گشوده است، اشاره داشته باشد. آینه‌هایی که گفتی بازتاب‌های خود را با طپش قلب مخاطب هماهنگ کرده‌اند و همراه آن با شوق همسرای می‌کنند.

۸. زمین تهی است ز رندان همین تویی تنها که عاشقانه‌ترین نغمه را دوباره بخوانی بخوان به نام گل سرخ و عاشقانه بخوان «حدیث عشق بیان کند بدان زبان که تو دانی»

در این بند از شعر به واژه «رند» برمی‌خوریم و این واژه در اینجا به همان معنی است که حافظ در غزلیات خود به کار برده است، چون به دنبال آن هم نقل قولی از حافظ می‌آید. در این معنی، رند کسی است که تظاهر به دین و تقوا نمی‌کند و نمی‌کوشد خود را در انتظار نیک جلوه دهد و حتی از این که در ظاهر بد جلوه کند، باکی ندارد، او درون و باطنی پاک دارد. از تعصب و ریاکاری به دور است. به کسی بد نمی‌گوید و حکم به نا حق نمی‌کند. حافظ در واقع رندی و عشق را در یک طراز قرار می‌دهد و آنها را در شمار فضایل شمارد، چنانکه در بیته می‌گوید: تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول / آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل

شاعر در این بند به مخاطب خود می‌گوید، زمین دیگر از رندان تهی شده و تنها اوست که به جای مانده تا عاشقانه‌ترین نغمه را بار دیگر به نام گل سرخ سر دهد. شاعر در این آخرین گفته رهنمودی نیز در اختیار می‌گذارد، منتها این رهنمود به شکل آخرین مصرع غزلی از حافظ ارائه می‌شود و آن چنین است: «حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی».

این مصرع از غزلی است که در دیوان خواجه با مطلع زیر آمده است:

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی گذر به کوی فلان کن در آن زمان که تو دانی خواننده در پایان این شعر مستی شیرینی را چنانکه گفتی جامی از شراب سرکشیده است در رگ جان خود احساس می‌کند.

به یاد استاد دکتر مهدی آذر

(۱۲۸۰-۱۳۷۳ خورشیدی)

پزشکی که نه به کسی زور می‌گفت و نه زیر بار زور می‌رفت

دکتر بهروز برومند



روان شاد زنده یاد استاد دکتر مهدی آذر در شمار استادانی از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران می‌باشد که می‌توان او را بی‌مانند نامید. درست شست سال از زمانی می‌گذرد که برای نخستین بار این استاد فرهیخته را دیدم. از نوشته‌های پزشکی که زودتر از من زنده یاد دکتر مهدی آذر به آنان آموزش داده بودند با هم می‌خوانیم دکتر مسلم بهادری استاد آسیب‌شناسی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، ضمن برشمردن بسیاری از ویژگی‌های علمی و اخلاقی استاد به من (بهروز برومند) فرمودند: «دکتر آذر بیمارانی را که در بخش داخلی درمی‌گذشتند، کالبدگشایی می‌نمودند و تا این کار انجام نمی‌شد، اجازه صدور گواهی فوت نمی‌دادند، زیرا برای باور بودند که کالبد هر فرد متوفی همانند کتابی است که اگر گشوده نشود، رازهای زیادی را با خود به خاک خواهد برد.»

در مجله کانون پزشکان و دندانپزشکان ایرانی مقیم آلمان شماره ۶ پائیز ۱۳۷۵ برگ شماره ۱۳، زنده یاد دکتر مهدی قوامیان، که خود به درجه استادی بیماری‌های داخلی دانشگاه تهران رسیده بودند، در رسای استاد دکتر آذر به مناسبت بزرگداشت روز معلم نوشته‌اند: «در بین مشاهیر و بنیان‌گذاران پزشکی قرن اخیر در ایران، نام استاد دکتر مهدی آذر در ایران جاودانی است»

این پزشک محقق و ادیب به سال ۱۲۸۰ خورشیدی برابر با ۱۳۱۸ قمری در مشهد متولد شد. تحصیلات خود را در مکتب خانه زیر نظر ادیب نیشابوری شرح «معلقات سبعة» و «مطول» را فراگرفت و تا سال ۱۲۹۹ اتا کلاس نهم در مشهد دامه داد. دکتر آذر در تهران به دارالفنون و رفت و پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۰۲ خورشیدی وارد مدرسه طب شد و در سال ۱۳۰۷ پس از پایان دوره عمومی پزشکی، و موفقیت در امتحان اعزام به خارج، راهی فرانسه شده و در دانشکده پزشکی لیون و پاریس تخصص پزشکی داخلی را با گرایش بیماری‌های دستگاه گوارش به دست آورده و در سال ۱۳۱۳ خورشیدی به ایران بازگشت از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ خورشیدی در استان آذربایجان غربی به کار در بیمارستان دولتی اورمیه پرداخت و از شهریور ماه سال ۱۳۱۶ یک سال سرپرستی بهداری وزارت پیشه و هنر را به عهده داشت. از اسفند ماه سال ۱۳۱۸ خورشیدی به ریاست بیمارستان رازی برگزیده شدند. در کابینه دوم

دکتر مصدق، پس از پیروزی قیام سی تیر ماه دکتر آذر به وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) برگزیده شد. در زمان وزارت روز ۳۱ شهریور را به نام روز معلم نامگذاری نمود. در جایگاه وزارت فرهنگ در آن زمان اداره اوقاف زیر نظر وزیر فرهنگ بود. اداره اوقاف در شهر قم بسیار مورد علاقه آخوندها به ویژه سید ابولقاسم کاشانی بود که به دکتر آذر فشار می‌آورد که ریاست اوقاف به پسر او واگذار شود. زنده یاد دکتر آذر در برابر کاشانی ایستادگی کرد و نخست وزیر نیز از دکتر آذر هواداری نمود که مخالفت کاشانی و بسیاری دیگر از آخوندها را در پی داشت.

در کودتای ۲۸ مرداد نیروهای هوادار آخوندها نقش چشمگیری داشتند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازداشت دکتر مصدق، وزرای او مخفی شدند. دکتر آذر از جمله این افراد بود. سرانجام به اتهام قیام علیه سلطنت دستگیر شد. در ۲۷ دی ماه ۱۳۳۲ همراه با چند تن از صاحب منصبان دولت مصدق از زندان آزاد شد و به طبابت در مطب خصوصی خود پرداخت و در بیمارستان رازی نیز به کار مشغول شد دکتر آذر به گواهی دانشجویانش، که بسیاری از آنان استادان برجسته دانشگاه‌های سراسر ایران شدند، آموزگاری بسیار توانمند بوده و گذشته از آن به چندین زبان مانند فارسی، ترکی، انگلیسی، فرانسه و به ویژه عربی آشنائی کامل داشت. او در خاطرات خود نوشته که عربی را برای این خوانده است که از کتب طبی مثل قانون ابن سینا (پورسینا) که به عربی نوشته شده است، استفاده کند. دکتر آذر نه تنها با آشنائی با زبان‌های فرانسه و انگلیسی بیشتر کتاب‌های رفرانس خارجی را خوانده بود، خود نیز در درازای زمان کتاب‌های سودمندی نوشت، مانند طب بالینی، بیماری‌های عفونی، سریش‌زائی (بیماری بافت همبند)، گذشته از کارهای درمانی کمک ارزنده‌ای برای یافتن واژه‌های فارسی برای کلمه‌های بیگانه داشت. برای نمونه برای urinary tract واژه میزراه، برای Polyuria واژه پر میزی و Protein-uria واژه پروتئین میزی، جایگزین glomeruli واژه کلافچه برای Cyst واژه آبدانک و پر آبدانک را برای Polycystic پیشنهاد نموده بود.

زنده یاد دکتر مریم پوررضا نوشته‌اند، زمانی که استاد آذر در بیمارستان رازی تدریس می‌فرمودند، دست یک یک ما را می‌گرفت و بزرگ بودن کبد را نشان می‌داد: «کبد را لمس کن». الفبای معاینه را می‌آموخت؛ الفبای رفتار همراه با احترام با بیمار را. ندیدم که به هیچ بیماری تحت هیچ شرایطی بی‌احترامی کند. غالب بیماران در مطبخ رازی از قشر تهیدست بودند و آن بزرگ مرد آموزش می‌داد که به همه ایشان باید احترام گذاشت. می‌فرمود کثورت را باید بشناسی...

گذشته از آن از زنده یاد دکتر صادق نظام مافی آسیستان بخش داخلی بیمارستان رازی در همین رهگذر در روزهای نخست که در بخش داخلی بیمارستان رازی کارآموزی می‌نمودم، شنیدم که دستور استاد دکتر آذر آن است که پیش از معاینه بالینی از بیمار باید اجازه گرفت و به بیمار با زبان ساده باید روشن نمود که چگونه او را معاینه خواهیم کرد و از بیمار اجازه بگیریم که هم احترام بیمار روشن گردد و هم همکاری بیمار بیشتر گردد که برای درمان بسیار ضروری می‌باشد.

با دیدن آنچه از دیگر دانش‌آموختگان دانشگاه تهران شنیده بودم بر آن شدم که از همدوره‌ای‌های خود درباره استاد دکتر مهدی آذر بپرسم. این روزها در آمریکا با همدوره‌ای‌های دانشکده پزشکی آنچه از استادان دوران دانشجویی به یاد داریم با هم در میان می‌گذاریم.

در بیمارستان رازی سال پنجم بخش داخلی را می‌گذراندم با گروهی که حرف اول نام فامیل مان با ب شروع می‌شد هم سخن شدم. یکی از این هم‌کلاسی‌ها بانو دکتر اقدس باقری هستند که اکنون در کانادا زندگی می‌کنند. برابم گفتند نخستین روزی که برای دوره بیماری‌های داخلی به بیمارستان رازی آمدم، نخستین کلاس آموزش بیماری‌های داخلی در اطاق اندکی پائین‌تر از کف زمین بیمارستان رازی در کنار راست بیمارستان روبروی سالن کالبد شکافی تشخیصی بیمارستان رازی بود. استاد دکتر آذر درس خود را با این سروده از فردوسی شروع نمودند:

از معاینه فرمود، بیمار پنجاه سی سی مایع دارد که با پونکسیون حال مریض بهتر شد. روزی دیگر یک زن روستایی مریض از بابل داشتیم که اینجانب (دکتر بیانی) مترجم بودم. استاد از بیمار خواستند که چشم خود را ببندد و دست را به بینی برساند. زن مریض گفت من نمی بینم.

استادگاهی لطیفه ای را در کنار درس می گفتند و دانشجویان را بیشتر علاقمند می کردند. این خاطره های یاد شده سبب شد بود که رابطه دانشجو و استادی من و زنده یاد دکتر آذر تا پایان زندگی ایشان در بیمارستان وزندان و گرد هم آتی های سیاسی و حتی پس از مهاجرت اجباری ایشان از ایران به آمریکا با نوشتن نامه ادامه یافت. من در پایان همین نوشته، آخرین نامه ایشان که از هنگامی که در آمریکا روزگار می گذراندند در ایران به دستم رسید، برای شما پیوست خواهم نمود. رهنمود ارزنده ای را که از ایشان به یاد دارم این است که، پزشک ارزشمند کسی است که بر آنچه درست می داند عمل نماید. در کارهای خود نه از کسی و اهمه داشته باشد. نه ترس مبنای کردن یا نکردن کار او بشود، و نه از ترس خداوند کار خطا را نکند و نه برای پاداش یا برای رضایت خداوند کار خوب را بکند. باید هرکاری را می کند از روی اعتقاد به درستی آن کار باشد. به گفته دیگر، یک پزشک درستکار نه باید زیر بار زور برود و نه آنکه به کسی زور بگوید. باید بگویم که در درازای زندگی اجتماعی و علمی خود استاد دکتر آذر این آموزه را خود به کار بست و در این باره الگوی دیگر پزشکان شد.

دکتر آذر و استادی در برابر رزم آرا

اونه تنها این رهنمود را برای کارهای پزشکی پیشنهاد می نمود، در جایگاه وزیر فرهنگ نیز زیر بار زور کاشانی نرفتند. هنگامی که تیمسار حاجعلی رزم آرا نخست وزیر شده بود و می خواست به بهانه ای از اقتدار استادان دانشگاه تهران بکاهد. درباره برخورد دکتر آذر با رزم آرا، استاد در مصاحبه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد با ضیاء الله صدقی در تاریخ ۳۱ مارچ ۱۹۸۳ گفته اند: من استاد بیمارستان، استاد کرسی و رئیس بخش بیمارستانی بودم تا وقتی که در ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹، یکی از این سال ها، بالاخره خب، گرفتار رزم آرا شدیم. به مناسبت این که رزم آرا، شاه از همان روزهای اول سلطنتش علاقه داشت که مثل زمان پدرش دانشگاه تحت تسلط او باشد، ولی خب آقایان دانشگاهیان استفاده کرده بودند از قانون تأسیس دانشگاه، استقلال دانشگاه را درست کرده بودند و خب شاه مخالف بود، می خواست یک بهانه ای پیدا کند و آن دانشگاه را تحت نظر خودش دریاورد. رزم آرا داوطلب این کار شد. از جمله مخالفین با این سلب استقلال دانشگاه یکی من بودم که جداً مخالفت می کردم. رزم آرا بهانه ای پیدا کرد و مرا توقیف کرد. (استاد به دنبال این برخورد سه روز بازداشت شدند).

س: معروف است که گویا شما توی گوش رزم آرا زدید!

ج: نخیر، نخیر، ابدأ. هیچ. گفت وگوی اول ما خیلی سخت بود. رزم آرا به من گفت که من شما را نه طبیب می شناسم، نه رئیس بخش می دانم، نه استاد دانشکده، شما معزول هستید. شما وظیفه ی خودتان را عمل نمی توانید بکنید مریض هایی می آورند آن جا و همین طوری تلف می شوند، رسیدگی نمی کنید. من گفتم که من بر حسب قوانین و مقرراتی تحصیلاتی کردم، دارای رتبه ی دکتری شدم، رتبه ی دکتری مرا کسی به من عطا نکرده. بعد وارد خدمت شدم. خدمت کردم در دانشکده و در دانشگاه استاد شدم. این ها همه بر اثر سابق خدمت من بوده، کسی به من رتبه نداده که حالا شما بتوانید عزم کنید. مرجع تخلف من، مرجع شکایت شورای دانشکده شورای دانشگاه است، باید به آن جا رجوع کرد. گفت قوانین برای این است که مردم را زیر پا بگذارید؟ گفتم والله ما کسی را زیر پا نگذاشتیم. من وظیفه خودم را عمل می کنم. گفت بنابراین، در حال نباید بروید به بیمارستان. گفتم من وظیفه خودم می دانم که بروم به بیمارستان و می روم برای این که تخلف از مقررات دانشگاه نمی توانم بکنم. گفت حالا که این طور است من هم یک نفر از سرلشکرها می روم اعتماد را

که گر خنیا بد به نزدیک بار / تو بارگران را به نزد خرا (پادشاهی خسرو پرویز بخش ۵). دکتر آذر به درستی با کمک گرفتن از سروده فردوسی آموزش می دادند که باید از پیدا نشدن بیماری در روزهای نخست دلسرد نشد و کوشید تا کار تشخیص و درمان بیمار به سامان برسد و دلسرد نشویم. اگر خریه نزد بار نیامد! بار را نزد خربیریم. باید دانست که زنده یاد دکتر آذر نه تنها پزشکی توانا بودند در ادب فارسی و ادبیات عرب بی مانند بودند. از سرور دکتر شفیع کدکنی شنیده بودم که در تمام دیار عرب کسی سروده های عربی را به خوبی زنده یاد دکتر مهدی آذر نمی داند. ایشان به درستی آموزش پزشکی را با آوردن فرازهایی از ادبیات فارسی خوشایند تر می نمودند.

استاد دکتر مهدی آذر همواره تشویق می نمودند که باید بیشتر خواند و نوشت و در این باره نسبت به گرامر زبان نیز حساسیت بسیار داشتند. می گفتند دو تا «یا» نسبت را در دو کلمه پشت هم نباید آورد. آوردن یای نسبت در پایان مضافیه اشتباه است و برای نمونه نباید گفت بیماری کلیوی و درست آنست که بگوییم بیماری کلیه. در آن زمان وسائل تشخیصی مانند این روزها گسترده نبود هنوز کسی از سونوگرافی و MRI یا CT Scan و مانند آن چیزی نمی دانست. از این نظر معاینه بالینی در آن دوران بسیار در تشخیص و درمان بیمار اهمیت داشت و برای آموزش بررسی های بالینی بایسته بود که استادان، زمان بیشتری با دانشجو باشند که کمک می نمود که دانشجویان بیشتر با استاد آشنا شوند. این آشنائی ها گاهی گذشته از آنچه که در پیش گفته شد در درازای زمان پس از دانش آموختگی به گونه ای سازنده ادامه داشت.

دکتر آذر بسیار میهن دوست و آزادی خواه بودند و همین داستان ایشان را به درگیری های سیاسی کشانید و گذشته از آنکه در زمان نخست وزیری پیشوای درگذشته ملت ایران، دکتر محمد مصدق به وزارت فرهنگ رسیدند، در شورای مرکزی جبهه ملی ایران بسیار کوشا بودند و از همین رور بهمن ماه سال ۱۳۴۱ برای سومین بار به زندان کشیده شدند. من نیز در آن زمان که دانشجوی پزشکی بودم با زنده یاد دکتر آذر چند هفته ای در زندان موقت شهر بانی هم بند بودم. در زندان موقت زندانیان باید ظرف غذای خود را می شستند. من هنگامی که دیدم استادی مانند زنده یاد دکتر آذر باید در صاف بایستند تا بتوانند زیر شیر آب ظرف غذای خود را بشویند، درخواست کردم که بمن اجازه داده شود تا ظرف های غذای استاد را بشویم و بسیار خوشنود بودم که از این رهگذر اندکی از آموزش های ایشان را پاسخگو باشم. از همان فرصت ها نیز بهره می بردم که پرسش های پزشکی خود را بپرسم و باید بگویم بخشی از دانش خود را درباره بیماری های کلیه و امادار آموزش های ایشان در زندان هستم. استاده به من نشان دادند که درباره دانشگاه نیز می توان آموزش دید و اگر کلاس درس بسته بود، می شود در سلول زندان نیز آموزش دید.

برایم گفتند که میاسای ز آموختن یک زمان. من زودتر از استاد از زندان آزاد شدم. در همین رهگذر باید بگویم من تنها دانشجویی نبودم که استاد را چنین گرامی می داشتم از همدوره ای دیگر در دانشکده پزشکی به نام سرور دکتر فریدون بروخیم که در آمریکا هستند یاد میکنم که برای من نوشت: فکر میکنم روزی که دکتر آذر برای اولین بار پس از آزادی از چند ماه زندان در سال های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در مهرماه سال ۱۳۴۲ به بیمارستان رازی آمد، وقتی نزدیک در رسید ما دو طرف ایستادیم. و اگر اغراق نکنم مدت ۴ یا ۵ دقیقه و حتی بیشتر به شدت برای ایشان کف زدم. او داشت کمی لبخند می زد و چون صدای کف زدن زیاد بود، تو در طرف چپ او ایستاده بودی، کاملاً یاد هست که گردنش را مقداری کج کرد، فکر می کنم در عین حالی که از این استقبال خیلی شاد بود، ولی از اینکه کف زدن اینقدر طول کشیده بود نشان داد که خجالت می کشد.

سرور دکتر علی بیانی که در بابل در استان مازندران هستند، داستان زیر را برایم نوشتند: یکی از روزها، به مرضی که اندک تنگی نفس داشت، استاد آذر پس

چرا رنگ آرم نظام پزشکی ایران به رنگ قرمز است؟

دکتر مهدی آذر از پزشکانی بودند که در هیأت مدیره سازمان مرکزی نظام پزشکی در چندین دوره بسیار سرنوشت ساز بودند. بر اساس نامه شماره ۲۶۸۴/۴ مورخ ۱۳۶۰/۳/۲۷ سازمان مرکزی نظام پزشکی ایران، دکتر آذر با یک دست آوردن ۲۴۸۶ رأی از مجموع ۲۷۵۰ رأی از سوی پزشکان شرکت کننده در انتخابات پنجمین دوره هیأت مدیره نظام پزشکی مرکز، در تاریخ آدینه ۲۲ خرداد ماه سال ۱۳۶۰ نفر دوم انتخاب شدند و از زنده یاد دکتر محمد علی ملکی که ایشان هم روزگاری وزیر بهداشتی بودند و نفوسم شدند بیشتر رأی آوردند.

این نشان می دهد نه تنها در دانشکده پزشکی، که نزد توده پزشکان نیز هواداران زیادی داشته اند. پس از انتخابات دوره پنجم که نیروهای هوادار تندروها، تنها دکتر عباس شیبانی انتخاب شده بود، گروه های فشار به بهانه مبارزه با لیبرال های طاغوتی این شعار را می گفتند که پزشکان باید مانند غیر پزشکان از خواسته های توده مردم پیروی کنند و هیچ امتیازی بر کسانی که دانش آموخته هم نیستند ندارند و نباید سازمان خاص خود یعنی سازمان نظام پزشکی را به انتخاب خود داشته باشند.

از همین رو در یکی از نشست های شبانه، که در سازمان نظام پزشکی برگزار می شد و زنده یاد دکتر محمد علی حقیقی آن را اداره می نمودند، زنده یاد دکتر مهدی آذر سخنرانی پرهیجانی درباره جایگاه والای پزشک در جامعه نمودند. خلاصه ای از این سخنرانی در برگ ۱۷ مجله کانون پزشکان و دندانپزشکان ایرانی مقیم آلمان شماره ۶ پائیز ۱۳۷۵ در آلمان چاپ شد.

بخشی از آن را در زیر می خوانید: در سال ۱۳۶۰ روان شاد استاد دکتر آذر در جلسه ای در ساختمان نظام پزشکی در کوچه شیرین در شهر تهران در اهمیت مقام پزشک از حضار سؤال نمودند، که آیا کسی می داند چرا آرم پزشکی مارهایش به رنگ قرمز است؟ هیچ یک از پزشکان حاضر پاسخ را نمی دانستند. از این رو خود دکتر آذر با ذکر ماخذ، پاسخ را بیان نمودند:

در یکی از لشکرکشی های فرعون مصر چادرهای سپاهیان همگی سبید رنگ بودند غیر از دو چادر (خیمه) که یکی متعلق به خود فرعون مصر و دیگری چادر یا خیمه مخصوص پزشک فرعون که به رنگ قرمز بودند. سران سپاه به این موقعیت پزشک حسد می ورزیدند. آنها نزد فرعون به بدگوئی پزشک رفتند و بیان نمودند که پزشکان نیز مانند سایر افراد جامعه می باشند و تفاوتی با دیگران ندارند، پس چرا باید چادر خیمه آنان هم رنگ چادر خیمه فرعون باشد؟ فرعون پزشک مخصوص را فراخواند و گفت چرا باید چادر شما به رنگ قرمز باشد مگر شما چه چیز بیشتر از دیگران دارید؟ حکیم باشی پذیرفت و گفت قربان دستور بدهید رنگ چادر خیمه من هم سفید بشود

فرعون همان شب دستور داد رنگ چادر خیمه پزشک نیز به رنگ سفید در آید. نیمه شب همان شب فرعون مبتلا به قولنج کلیه شد و از شدت درد بی تاب، گماشته گان خود را در پی پزشک روانه نمود. ولی چون در میان آن همه چادر سفید رنگ خیمه پزشک مشخص نبود، گماشته گان فرعون پس از چند ساعت دست خالی بازگشتند و فرعون تا با مداد درد کشید و فرادگفت من به مجازات تصمیم نادرست خود رسیدم. رنگ چادر خیمه پزشک باید با سایر چادرها فرق داشته باشد و از آن تاریخ مسائل مربوط به پزشکان بارنگ قرمز مشخص شد و روشن گشت که پزشکان به خاطر کار مهمی که انجام می دهند باید از دیگر گروه ها تفاوت داشته و ویژه گی دارند و به همین رو نباید تسلیم شعارهای عوام فریبانه در خیابان شد.

در پایان سخنان استاد آذر یکی از پزشکان متخصص قلب گفت، استاد ما انقلاب کردیم و فرعون نداریم. ما امام داریم. مردم انقلابی نیز با سپاه فرعون فرق دارند. استاد با آرمش و متانت پاسخ دادند: حسن اقا ما فرعون داریم و فرعون ما دست کمی از فرعون مصر ندارد. هیاهو در گرفت و زنده یاد دکتر حقیقی که جلسه را اداره می نمودند از استاد آذر سپاسگزاری نموده و خواستند بحث بیش از آن به



می فرستم که رسیدگی کند که شما تخلف می کنید و وظیفه تان را نمی دانید. گفتم اون میل شماست، شما رئیس الوزرا هستید و خیلی کارها می توانید بکنید. یا شدم. این که گفتم آدم متقلبی است بیشتر سرائین بوده، این در موقع پا شدن با وجود این که به من گفتند طیب نیستید، چی نیستید، چی نیستید، پا شد دستی به سینه گذاشت و خدا حافظی کرد. (این بخش از نوشته تاریخ شفاهی است)

س: این چه سالی بود آقای دکتر؟

ج: در ۱۳۲۸ بود. عرض کنم ولی زندانی شدن من طولی نکشید برای اینکه دانشجویان سرویس من جداً قیام کردند و سایر دانشکده ها هم همین طور با آن ها موافقت کردند کم کم استادان دانشگاه هم همین طور، واقعاً یک انقلابی در دانشگاه شد که رزم آرا مجبور شد دستور استخلاص مرا بعد از سی و شش ساعت بدهد. در صورتی که مرا محکوم به حبس انفرادی برای جلوگیری از تبانی به واسطه قتل غیر عمدی کرده بودند. بله ترتیباتی بود، دسیسه مفصلی بود که حالا... عرض کنم که من مرخص شدم.

مطلب عمده این است که از من خواستند در شورای دانشکده پزشکی، آقای دکتر صالح هم وزیر بهداشتی بود در آن زمان هم رئیس دانشکده، که چند نفری برویم به نخست وزیری و بخواهیم که آقای رزم آرا را استعالتی بکنیم. چون بالاخره یک تخلفی نسبت به دانشگاه کرده بود من قبول نکردم. گفتم اگر شما می خواهید که محل خودتان را، حرمت خودتان را حفظ کنید، حق این است که رزم آرا نباید در دانشکده عذرخواهی بکند، والا ما اگر برویم به نخست وزیری، رئیس الوزرائی که من دیدم و با من مکالمه کرد، و واقعش هم همین بود، یک آدمی است که از آنجا که ما بیرون بیاییم، ممکن است که شایع کند که بله دکتر آذر و همکارانش آمدند و از من عذر خواستند و دست مرا بوسیدند من عفوشان کردم. و اتفاقاً خود پایداری استادان دانشگاه، اقدام آقای دکتر سیاسی و چند نفر از سناتورها سبب شد که رزم آرا آمد به دانشکده پزشکی و از من رسماً در حضور رئیس دانشگاه و استادان دیگر عذرخواهی کرد. و این خیلی خوب در وضع من اثر کرد در دانشگاه.

این بخش مصاحبه با ضیاالله صدقی چون از روی نوار پیاده شده، اندکی درهم و برهم است، ولی نشان دهنده آن است که استاد دکتر آذر زیر بار زور نمی رفته و در برابر تیمسار قلدری مانند رزم آرا چه خوب ایستاد و از بازداشت هم هراسی نداشت و در پایان هم توانست با آنکه یک روزنیم بازداشت بود، از برخورد پیروز بیرون بیاید. این نشان می دهد یک دانشگاه مستقل چه اندازه می تواند موثر باشد و در نهایت از مشاجره پیروز بدر آید و در برابر نخست وزیری مانند رزم آرا، که شاه از او هراس داشت، ایستادگی کند و به او بگوید درجه استادی را شورای دانشگاه باو داده و نخست وزیر نمی تواند آن را بگیرد.

شرم آور است که اکنون پس از ۷۵ سال هرکسی می تواند استاد دانشگاه را از کار برکنار کند و دانشگاه دیگر توانایی ایستادگی در برابر هیچ مقامی را ندارد و باید مطیع و گوش به فرمان باشد. زنده یاد دکتر آذر در این برخورد به روشنی نشان داد یک پزشک توانمند نه به کسی زور می گوید و نه زیر بار زور می رود و آنچه را به شاگردان خود آموزش می داد، خود نمونه بارز آن بود و از همین رو آموزش های ایشان به گونه ای درخشان به بار نشست و پزشکان خوبی را آماده همراهی با مردم ایران نمود.

سفری متفاوت با تجربه‌ای فراموش نشدنی



نگار احکامی، نقاش سرشناس در هفته آخر اکتبر طی دعوتی برای عرضه برخی از کارهای هنری‌اش، تبادل تجربه و سخنرانی به ازبکستان سفر کرد و از شهرهای بخارا، تاشکند و سمرقند دیدار کرد. بخارا و سمرقند چنان نگار را مسحور و شیفته خود کرد که ووقتی در یادداشت‌هایش از آنها حرف می‌زند، گویی در گوشه‌ای از ایران مسحور هنر و شاهکارهای معماری مانده از دوره تیموریان و سامانیان به گشت و تماشای مشغول بوده است. انسانیت، مهربانی و هممان‌نوازی مردمان آن سرزمین، کودکان، نوآموزان، دانش‌آموزان و دانش‌آموختگان هنر در مدارس و هنرستان‌هایی که از آنها دیدار کرد، تحسین و ستایش او را به‌شدت برانگیخت. مراکز هنری ازبکستان به قدری مورد توجه نگار قرار گرفت که آرزو می‌کند تا چنین مراکزی در سراسر جهان برای کودکان، نوجوانان و جوانان فراهم باشد. نگار پس از بازگشت از سفر پر خاطره‌اش از ازبکستان، از اینکه آثار هنری ایران در دوران اسلامی، در موزه‌ها و نمایشگاه‌ها تحت پوشش هنرهای اسلامی در معرض نمایش گذاشته شده و می‌شود، تأسف و تأثر خود را به زبان می‌آورد.

کارهای نگار احکامی که در ازبکستان به نمایش گذاشته شد، از طریق وزارت خارجه آمریکا و سفارت آمریکا در ازبکستان به این کشور فرستاده شدند، پیش‌تر هم چند بار در آرلینگتون، محل کارگاه نقاشی‌اش، مورد بازدید سفیر ازبکستان قرار گرفته و چند گاهی هم در سفارت این کشور در واشنگتن در معرض تماشای عموم قرار گرفته بودند. و این شد که با آشنایی دیپلمات‌های این کشور و استقبال و تمجید بازدیدکنندگان از این نقاشی‌ها، نگار به این کشور دعوت شد.

نگار احکامی، در چند سال اخیر، از جمله در جنبش زن، زندگی، آزادی و تحت تأثیر مسایل ایران نقاشی‌های بسیار قابل ستایشی را با خلایقیت به وجود آورده است. عشق و علاقه نگار به هنر و ارزش‌های هنری ایران و اعتبار و اهمیت میراث تاریخی و فرهنگی ایران، به عنوان کسی که در خارج از ایران متولد و بزرگ شده است، بارها مورد توجه محافل هنری جهانی قرار گرفته است.

برای نگار احکامی و احساسات لطیف و هنرمندانه‌اش نسبت به ایران و هنر و فرهنگ ایران، روزهای بهتری آرزو می‌کنیم.

درازا نکشد. آن شب استاد آذر از ساختمان نظام پزشکی بیرون رفتند. فردای آن روز مأمورین برای بازداشت ایشان به در باغ شاه‌آباد می‌روند، اما ایشان به منزل پسرشان رفته بودند و خوشبختانه آن شب در منزل نبودند.

دکتر آذر و جبهه ملی

در روزهای پایانی که زنده‌یاد دکتر آذر هنوز در ایران بودند، در دنیای سیاست نیز جایگاهی والا داشتند و ریاست شورای مرکزی و هیأت اجرایی جبهه ملی ایران را به عهده داشتند و صاحب امتیاز روزنامه جبهه ملی ایران بودند. در ماه‌های نخست پس از انقلاب گروه‌های تندرو پزشکی شروع به شکل گرفتن نمودند و به دنبال مقاله‌ای که در روزنامه جبهه ملی نوشته شده بود و در آن به آیت‌الله خمینی خرده گرفته بودند، آیت‌الله خمینی جبهه ملی را مرتد اعلام نمودند و دستور دستگیری دکتر آذر را دادند که برای بازداشت روز پس از آن سخنرانی دست به کار شدند. هر چند دکتر آذر تا آن زمان چهار بار زندانی شده بودند:

۱. به دنبال برخورد با تیمسار رزم‌آرا نخست‌وزیر شاه برای ۳۶ ساعت در زندان زیر آگاهی شهربانی در بخشی که جایگاه قاچاقچی‌ها و بسیار کثیف بود برای خرد کردن ایشان (کامل آن در گفتگوی تاریخ شفاهی بسیار درآورد می‌باشد)؛

۲. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آذر ماه ۱۳۳۲ خورشیدی؛

۳. از بهمن ماه تا فروردین ماه ۱۳۴۱ خورشیدی؛

۴. از بهمن ماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی تا شهریور ماه سال ۱۳۴۲ خورشیدی.

بر پایه آنچه از بستگان نزدیک ایشان شنیدم، شب ۲۵ خرداد ماه ۱۳۶۰ پس از صدور اعلامیه جبهه ملی که زنده‌یاد دکتر آذر (فردای شب سخنرانی در نظام پزشکی) به منزل خود نرفتند، مأمورین برای دستگیری ایشان به باغ شاه‌آباد رفته بودند و سرایدار منزل که دریافت بود مأمورین می‌خواهند دکتر آذر را بازداشت کنند، فوراً خبر می‌دهد.

از آنجا که روشن بود این زندان با زندان‌های گذشته سرنوشت یکسانی ندارد، برای نزدیک به دو هفته دکتر آذر در خانه چند تن از آشنایان پنهان ماندند و در ۷ تیرماه روانه ارومیه شدند و پس از پنج روز از راه مرز کردستان از ایران خارج و به ترکیه رفتند.

در ترکیه روزهای دشواری را گذراندند تا با کمک سرور دکتر پیروز آذر (پسر زنده‌یاد دکتر آذر) که جراح قلب هستند و بیمارستان قلب ملکه را در تهران بنیاد گذاردند و پس از بهمن ماه ناگزیر از ترک ایران شدند) از آنجا به آمریکا آمده و تا ماه‌های آخری که زنده بودند، با نامه یا تلفن پرسش‌های شاگردان خود را پاسخ می‌دادند.

دکتر آذر در ماه مه سال ۱۹۹۴ در نورفولک ایالت ویرجینیا آسمانی شدند. پیکر ایشان برای خاکسپاری به ایران فرستاده شد و با آنکه اجازه داده شده بود که دوستان برای خاکسپاری در بهشت زهرا در آرامگاه حضور یابند، شب پیش از خاکسپاری گفته شد تنها بستگان درجه یک می‌توانند به خاکسپاری بیایند.

نکته پایانی آنکه، پس از آسمانی شدن استاد دکتر آذر، هنگامی که نگذاشتند خاکسپاری ایشان آن گونه که دانشجویان و همکاران ایشان می‌خواستند انجام شود، بسیاری از دانش‌آموختگان دانشکده پزشکی در سال‌های مختلف آگهی سوگ‌باد برای روزنامه اطلاعات فرستادند. از آن میان تنها آگهی دانش‌آموختگان سال ۱۳۴۴ خورشیدی چاپ شد و مأمورین سانسور از چاپ صدها آگهی دیگر جلوگیری نمودند. این می‌رساند که حکومت بیش از اندازه می‌خواست نام استاد به فراموشی سپرده شود، که کوششی بی‌حاصل است، زیرا نه تنها هم‌دوره‌ای‌های من، که دانش‌آموختگان همه سال‌های دانشکده پزشکی بر این باور هستند که:

عمر بسیار بیاید پدر پیر فلک را
تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

کاوه آینده ایران زن است

فریدون مشیری

بر سر ما سایه‌ی اهریمن است
هستی ما زیر پای دشمن است
در مزارآباد ما آهسته‌رو
کاندربین مرداب خون تا دامن است
«سرو» بالایان به خاک افتاده‌اند
آنکه بالا ماند، بانگ شیون است
از جوانان بوسفی بر جا نماند
آنچه بینی غرق خون، پیراهن است
نه ثریا، نه منبژه، شب سیاه
سربه‌سر این ملک چاه بیژن است
سال‌ها رفته است و وحشت برقرار
همچنان تکرار تیر و بهمن است
در افق‌ها چهره‌ها می‌پرورم
ماه‌رخساری به پشت توسن است
گیسوان افشاند به تاراج باد
تیغ بر کف، راست چون روئین‌تن است
من ز مردان ناامیدم بی‌گمان
کاوه آینده ایران زن است
زانکه این آزاده‌جانان قرن‌هاست
طوق خون‌آلودشان بر گردن است
آه، این مهرآفرینان سال‌هاست
روحشان در محبسی بی‌روزن است
پای دیوار اسارت بسته نای
رخت تاریک عزاشان بر تن است
صبرشان روزی به پایان می‌رسد
پیش من این نکته روز روشن است
گرچه اینک نام این نازک‌دلان
لاله و نسربین و ناز و سوسن است
باش تا «گردآفریدی» برجهد
تا ببینی «زن» نه آتش، آهن است
ناخن رنگین او مشت درشت
اطلس «زرتارش» اینک جوشن است
دست در شمشیر آرد ناگزیر
آنکه دستش خون‌چکان از سوزن است
بگسلد زنجیرها تا بنگری
تیغ این شورافکنان شیرافکن است
بر افق‌ها چشم دارم هر سحر
تا چه زاید صبح، شب آستن است

یادی از قدیما و داستان‌های کودکی‌مان درباره زمستان

فرستنده: دکتر پروین سلحشور



کمتر کسی از ما داستان دوازده برادر و ننه سرما و چله بزرگ و چله کوچک را برای بچه‌ها و نوه‌هایش تعریف می‌کند. این داستان‌ها در کتاب فارسی دوران ابتدایی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ وجود داشت، اما متأسفانه اکنون از کتاب‌ها حذف شده است. حیف است بچه‌های ما این‌ها را نشنوند و این قصه‌ها از صفحه روزگار محو شود. با هم یادی کنیم از آن روزها و داستان‌ها.

چله‌ی بزرگ؛ چله‌ی کوچک؛ چارچار؛ سده؛ آهمن و بهمن؛ سیاه‌بهار و سرما پیرزن. پیش از آنکه تغییرات آب و هوایی در جهان نظم فصل‌ها را برهم بزنند، در ایران زمستان را تقسیم به دو بخش توضیح می‌دادیم: چله بزرگ (چله کلان) و چله کوچک (چله خرد). چله بزرگ از اول دی ماه تا دهم بهمن ماه و چهل روز کامل است و چله کوچک از یازدهم بهمن تا پایان بهمن ماه و ۲۰ روز کامل. و چون ۲۰ روز کمتر است به آن چله کوچک گفته می‌شده است. غروب آخرین روز چله بزرگ (جشن سده) برگزار می‌شده و مردم دورهم جمع می‌شدند و از این جشن لذت می‌بردند و در نهایت با برپایی آتش و خواندن شعر و پایکوبی به دور آتش، سده را جشن می‌گرفتند. این دو برادر (چله بزرگ و چله کوچک) هشت روزی (چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک) را در کنار همدیگر هستند آن «چارچار» می‌نامند. پس از چارچار نوبت به «آهمن و بهمن» پسران پیرزن (ننه سرما) می‌رسد که خودی نشان دهند. ۱۰ روز اول اسفند را (آهمن) ۱۰ روز دوم اسفند را (بهمن) می‌گویند. در این ۲۰ روز ممکن است آنقدر بارندگی باشد که این دو برادر به دو چله طعنه بزنند.

قدیمی‌های در مورد این دوده روز این شعر را می‌خواندند:
آهمن و بهمن / آرد کن صدمین / روغن بیارده من / هیزم بکن خرمین. عهده همه با من تا اینجا ۲۰ روز از اسفند به نام آهمن و بهمن نامگذاری شده‌اند، می‌ماند ۱۰ روز آخر اسفند ماه که ۵ روز اول (سیاه‌بهار) نام دارد و این شعر را هم قدیمی‌ها برای آن می‌خواندند: «سیاه‌بهار شب بیار و روز بکار». این شعر و وصف حال هوای این روزها بوده است که شب‌ها بارندگی فراوان بوده و روزها کشاورزان مشغول کشت و زراعت بوده‌اند.

۵ روز آخر هم «سرما‌ی پیرزن‌گش» نام داشت که در این روزها آسمان گاهی ابری گاهی آفتابی، گاهی همراه با باد و بیشتر وقت‌ها از آسمان تگرگ می‌بارد، که قدیمی‌های دل‌پاک، بر این باور بودند که گردن‌بند پیرزن پاره شده و مهره‌های آن به زمین می‌ریزد.

البته پنج روز پایانی را «جشن پنجه» هم می‌گویند. چون در روزنگار زرتشتی، تمامی ماه‌ها ۳۰ روز بوده... و پنج روز آخر سال را تعطیل اعلام می‌کردند تا در آن پنج روز مردم با شستشو و زُفت و روب... و خرید خوراکی و لباس نو به استقبال جشن زیبای نوروز با پایکوبی و دل‌شاد برونند. این فرهنگ زیبا هنوز هم با قدرت به زیبایی هرچه تمام‌تر به بقای خود و ماندگاری فرهنگ کهن و پرافتخار این سرزمین مردمان نیک اندیشش جان دوباره را می‌دمد.

زبان‌های پارسی،

پارسی دری و پارسی زابلی

اضل کیانی (منبع: عباس زابلی)

زبانی به نام زبان هندو-ایرانی در تاریخ وجود ندارد. شماری از باستان‌شناسان زبان آریایی را به نام زبان هندو ایرانی تحریف کرده و بر اساس آن نژاد هندو آریین را پی‌ریزی کرده‌اند. اما آریاهای ساکن در ایرانویجه (زابلستان و کابلستان) فقط یک زبان داشتند که در منابع یونانی به نام زبان آریایی و ذریک و در منابع پارسی و عربی به نام پارسی دری و در برخی منابع به نام پارسی زابلی یاد شده است.

ابن ندیم و خوارزمی زبان‌های پارسی را پنج زبان دانسته و زبان دری را از جمله آنها نوشته‌اند. ابن ندیم به نقل از ابن مقلع نوشته است: «زبان‌های فارسی عبارت از زبان پهلوی، دری، فارسی، خُوزی و سُریانی است.

۱. زبان پهلوی زبانی منسوب به پهل است و پهل نام پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان است. ۲. زبان دری، زبان شهرهای مداین (پایتخت ساسانیان) و منسوب به دربار است که درباریان پادشاه با آن سخن می‌گفتند. از لغات مردم خراسان و مشرق، لغت مردم بلخ در آن بیشتر است. ۳. زبان فارسی، زبانی است که موبدان و دانشمندان و نظایر آنها با آن سخن می‌گویند و این زبان مردم فارس است. ۴. زبان خُوزی، زبانی است که شاهان و اشراف در هنگام خلوت و بازی و خوشی با آن سخن می‌گفتند. ۵. زبان سُریانی، زبانی است که مردم سواد عراق با آن سخن می‌گفتند و نامه‌نگاری زبان سریانی به خط فارسی است.

خوارزمی نیز نوشته است: «زبان‌های فارسی عبارت از پنج زبان پهلوی، فارسی، دری، خُوزی و سُریانی است. ۱. زبان پهلوی، زبانی است که شاهان در مجالس خود با آن سخن می‌گفتند. این زبان منسوب به پهل است و پهل نام پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان است. ۲. زبان فارسی، زبانی است که موبدان و وابستگان آنها با آن سخن می‌گفتند و این زبان ایالات فارس است. ۳. زبان دری، زبان شهرهای مداین (پایتخت ساسانیان) بود و منسوب به دربار است که درباریان پادشاه با آن سخن می‌گفتند. از لغات مردم مشرق لغت مردم بلخ در آن بیشتر است. ۴. زبان خُوزی، زبانی منسوب به ایالات خوزستان است که شاهان و اشراف در هنگام خلوت و بیکاری و حمام و هنگام بازی و خوشی با آن سخن می‌گفتند. ۵. زبان سُریانی، زبانی منسوب به ایالات سورستان است. سورستان همان سواد عراق است و سُریانیون کسانی اند که آنها را بنطی می‌گویند. این زبان زبانی بود که اطرافیان شاهان برای حاجات و شکایات خود با آن سخن می‌گفتند.»

برخی از محققان زبان دری را زبان تاجیکی خوانده‌اند و علامه حبیبی آن را دری تخاری خوانده و با زبان پشتو مشترک دانسته است. ابن ندیم و خوارزمی و مقدسی شامی و... زبان دری را متعلق به زمان ساسانی دانسته و آن را برگرفته از درویدار نوشته‌اند. اما به نظر می‌رسد که چنین نباشد؛ بلکه زبان پارسی دری زبان مردم بلخ و کیانیان و باختریان و زابلیان از تبار کیومرث بوده است. پارسی دری که ریشه سُریانی و آریایی دارد، برگرفته از نام دارا کیانی است. پس از آنکه دارا کیانی در سال ۳۳۰ ق.م به دست اسکندر کشته شد و بلخ به تصرف یونانیان درآمد، حاکمان یونانی بلخ، زبان و خط آریایی را ممنوع اعلام کرده و به جای آن زبان و خط یونانی را در قلمرو خود رسمی کردند. از آن پس زبان آریایی به نام «دری» نامیده شد.

دلیل این مدعا این است که: خود آقایان ابن ندیم و خوارزمی در توضیح زبان دری تصریح کرده‌اند که: «از لغات مردم خراسان و مشرق، لغت مردم بلخ در آن بیشتر است» اگر زبان دری فقط زبان دربار ساسانی می‌بود، معنا نداشت که آن را زبان مردم بخوانند. دوم اینکه: اگر زبان دری زبانی رایج و ملی و پیشرفته در خراسان و

بلخ نمی‌بود، چگونه می‌توانست در دربار شاهان ساسانی نفوذ کرده و زبان رسمی درباریان ساسانی و پایتخت نشینان مداین قرار گیرد؟

ابن ندیم و خوارزمی زبان‌های پارسی را پنج زبان دانسته بودند؛ اما خلف تبریزی صاحب فرهنگ برهان قاطع مجموع زبان‌های پارسی را هفت زبان دانسته و زبان زاولی را نیز از جمله آنها نام برده است. وی نوشته است: زاول یکی از جمله هفت زبان فارسی است که آن را زاولی می‌گفته‌اند و اکنون متروک است.

بر خلاف پندار مرحوم خلف تبریزی، زبان زاولی متروک نیست، بلکه گویش هزارگی مردم هزاره که در هزارستان (زابلستان) زندگی می‌کنند، همان زبان زاولی است. ابوریحان بیرونی در کتاب «الصیدنه» بارها از زبان زابلی در زابلستان (هزارستان) یاد کرده و از جمله نوشته است: ۱. برسیان داروج: را به زبان عربی عصا الراعی گویند و به زبان زابلی صدپیوندک گویند. ۲. جم اسپرم: نوعی گیاه است و بعضی پارسیان او را ریحان سلیمان گویند و به زبان زابلی او را یاسمین دشتی گویند. ۳. لسان العصفیر: را در فارسی مرغزانک و زبان گنجشک و به زبان سجزی سرو و به زبان زابلی شنگ گویند.

۴. اروسه: را در زبان عربی خس الحمار گویند و به زاولستان طلخشق و خرچکوک گویند و خرچکوک در معنی با خس الحمار مشابهت دارد.

۵. افسنیتن: را پارسیان مروه گویند و به زاولستان مستار گویند.

۶. بقلة الحما: خرفه را به لغت تازی بقلة الحما گویند... و به سجزی و شفنک گویند و به لغت بستنی کلنگک گویند و اهل هری سنجاب گویند و اهل نیشابور بوخل گویند و اهل بلخ و زاولستان خرفج گویند. اهل بلخ شکنک هم گویند.

۷. عدس: را به سجزی شر گویند... و پارسیان نرسک دشتی گویند و به زابلی تخم خراسان گویند.



Iran MS Society

انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

انجمن ام‌اس ایران

خدمت‌گذار بیماران ام‌اس

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آئین‌نامه ثبت مؤسسات غیر تجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۲۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می‌شود:

نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران ۱ موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام‌اس، تهیه آمار بیماران، جمع‌آوری اطلاعات، اطلاع‌رسانی. ۲ تابعیت: ایرانی ۳ مرکز اصلی مؤسسه: خ استاد مطهری، نبش میرزای شیرازی پلاک ۲۱۳. ۴ اسامی مؤسسين آقایان جمشید لطفی، هژیر سیگارودی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن‌دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدپور اقبالی ۵ تاریخ تشکیل مؤسسه از تاریخ ثبت نامحدود. ۶ مدیر یامدیران و اشخاصی که در مؤسسه حق امضا دارند: آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش؛ خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی‌البدل هیئت مدیره می‌باشند. کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دوامضا از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبر خواهد بود. ۸ دارایی مؤسسه: بیست میلیون ریال

پ-۱۷۱ اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیر تجاری

خدمت به خانواده‌ها و بیماران ام‌اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن ام‌اس ایران از خدمات انجمن بهره‌مند گردید.

شماره تماس جهت عضویت: ۱۱۸۷ ۶۶۹۵

WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب‌ها به نام انجمن ام‌اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴

بانک صادرات: ۰۱۰۴۴۹۳۸۹۰۰۳

صدسالگی

استاد دولتشاهی مبارک!



لینس، که خود نیز هنرمندی چیره‌دست بود، به آرامی و شادی سپری کرد. سوسن لینس، دختر شایسته و در دنیای هنر و سینما زنی شناخته شده بود، و در امور هنر تجاری یار و یاور استاد دولتشاهی بود. از این رو، درگذشت وی برای استاد بسیار سخت و گران بوده است.

استاد دولتشاهی از بدو انتشار «میراث ایران»، نه تنها به عنوان عضو هیأت مدیره این مجله، بلکه سال‌هاست که به حیث نویسنده و معرف شخصیت‌های هنری مورد توجه خاص خوانندگان این مجله بوده است.

استاد دولتشاهی چند سالی هم یک نشریه انتقادی، سیاسی-فکاهی-ادبی به نام «عنترنامه» را با همکاری برخی از دوستان صاحب‌ذوق منتشر کرد.

نوشته‌ها، اشعار و نقاشی‌های استاد، تا به امروز علاوه بر «میراث ایران» در چندین نشریه چاپ آمریکا منتشر می‌شود.

«میراث ایران» بسیار شاد و مفتخر است که صدسالگی استاد دولتشاهی را با دوستان و علاقمندان او جشن می‌گیرد و برای او تندرستی و تداوم فعالیت‌های هنری‌اش را در سال‌های آتی آرزو می‌کند.



استاد محمدعلی دولتشاهی صدمین سالگرد تولدش را پشت سر می‌گذارد و همین بهانه‌ای است تا «میراث ایران» بار دیگر، صفحاتی را در بخش فارسی و انگلیسی خود به این شخصیت هنری، ادبی، اجتماعی، این انسان مهربان، دوست وفادار و مرد شرافتمند اختصاص دهد.

این بار دومی است که میراث ایران، عکس شخصیتی را که نیاز به معرفی ندارد، برای بار دوم روی جلد مجله خود قرار می‌دهد. فعالیت‌های هنری و نقاشی‌های استاد دولتشاهی، و تابلوهای زیبای او نه تنها معرف شخصیت‌های بزرگ سیاسی و ادبی جهان نظیر گوته، کندی و... هستند، بلکه نشانگر سرمایه‌های ملی و معنوی ایران می‌باشد. او شیفته نساجی‌ها و قالی‌های ایرانی، موزاییک‌های بی‌نظیر ایران و شخصیت‌های تاریخی ایران نظیر کمال‌الملک، امیرکبیر و برخی از شاهان قاجار است و چند اثر از شاهکارهای او زینت بخش جلد مجله «میراث ایران» بوده است. استاد دولتشاهی عاشق شعر و ادبیات و موسیقی ایران است و در شب‌های شعر، گل سرسبد محافل بوده و با ضرب‌المثل‌ها، حکایت‌های شادی‌آور، اشعار زیبا و همین‌طور ساز و ضرب و دنبکش حتی تا امروز در ۹۹-۱۰۰ سالگی، حضوری مؤثر و به یادماندنی داشته و دارد.

استاد دولتشاهی فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، به مدت ۱۴ سال دبیر دبیرستان‌های تهران بود و برخی از شاگردانش در آمریکا هنوز از او به نیکی یاد می‌کنند. او در سال ۱۹۶۱ به آمریکا مهاجرت کرد و سال‌ها به طراحی روی پارچه و کارهای نساجی پرداخت.

محمدعلی دولتشاهی بیشتر روز و روزگارش را کنار همسر مهربان، وفادار و فداکارش، سوسن

A Bilingual, Cultural & Educational Publication



Support Your Persian Heritage Advertise Your Business or Services

To Place an Ad or Subscribe, Contact Us:

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

- ☐ \$32 for one year (US) \$52 for two years (US)
☐ \$40 one year (Canada & Mexico - credit card only)
☐ \$52 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:
Persian Heritage Inc.
110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

www.persian-heritage.com

e-mail: Mirassiran@aol.com